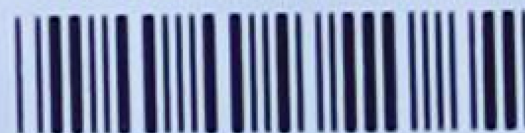
٨
مسد
رقعه
١
ای
ای
للد

مسد
رقعه
١
للد
ای ١

## ترجمهٔ فرائض سراجیه با فوائد شریفیه





بسم الله الرحمن الرحیم

جمیع ستایش ثابت است مر خدا یرا که پروردگار عالمها است چه ستایش که ستایش شکرگزاران است و رحمت کامله نازل باد بر بهترین خلائق که نام پاک وی محمد است و بر آل پاک او ❀ گفته است رسول خدا صلعم بیاموزید فرایض را و بیاموزانید آن را به مردمان چرا که به تحقیق آن فرایض نصف علم است فرایض جمع فریضه بمعنی نصیبی است که در میراث اندازه کرده شده است و چون علم فرایض متعلق است بحالت موت که یکی از دو حالت زندگی و موت انسان باشد پیغمبر صلعم آن را نصف

* * *

عم فرمود یا به جهت آنکه فرائض مختص است بیکی از دو
سبب ملک اعنی بضروری که ارث است نه باختیاری که شراو
قبول هبه وغیر آن است گفته اند عالمان مذهب سنت و
جماعت که بترکهٔ میت چهار حق بترتیبی که ذکر کرده می شود
علاقه می گیرد و ترکه بمعنی مال گذاشته شدهٔ میت باشد حق اول
آنکه آغاز کرده شود بکفن دادن و ذکر سامان میت بدون
زیادت و کمی و زیادت و کمی در کفن باعتبار عدد کفن باشد یا
باعتبار قیمت کفن اما اعتبار عدد کفن مثلا کفن دادن
میت اگر مرد باشد باکثر از سه پارچه و اگر زن باشد باکثر
از پنج پارچه زیاده بر اندازه و اسراف است و به کمتر
از کفنهای مذکوره بمرد و زن کمی و تنگی جامه است و اما
اعتبار قیمت کفن مثلا اگر در زندگی خود پارچه بقیمت ده درم
پوشیده باشد کفن بقیمت زیاده بران اسراف است
و به کمتر ازان کمی و تنگی است و اگر دین دائن ترکهٔ میت
را فراگیرنده باشد میت را اگر مرد است دو پارچه ازار
ولفافه و اگر زن است سه پارچه ازار و لفافه و دامنی باید داد
داین را کفن کفایت گویند و باید دانست که کفن سنت

مردان سه پارچه است ازار و پیراهن و لفافه اما ازار و لفافه
از سر تا قدم باشد و پیراهن از گردن تا قدم بود و در پیراهن
جیب و آستین نکنند و تریز ندوزند و کفن سنت زنان
پنج جامه است ازار و پیراهن و دامنی و لفافه و سینه بند
طول دامنی دو گز باشد و عرض آن بقدری که سر زن
را بپوشد و طول سینه بند سه گز باشد و عرض آن
از بغل تا زانوی او بود و اگر میت هیچ ترکه نگذاشته
باشد پس کفن او بر خویشانی است که نفقهٔ میت بر
ایشان واجب بود و اگر احدی را ازین خویشان
ندارد کفن وی از بیت المال لقطه و مال لاوارث
باید داد حق دوم آنکه از جمیع مال وی که بعد ادای
حق اول باقی باشد دین های او ادا کرده شود و وجه
موخر بودن دین از کفن آن است که کفن لباس میت
است بعد وفات وی بمنزلهٔ لباس وی در حالت
حیات که برای دین نمی توان فروخت و تفصیل مقام
این است که اگر دین از آن بندگان الهی است بعد
تکفین و تجهیز هرچه باقی باشد اگر وفا باداء دین کند

قیمها و اگر وفا نکند و دائن یک کس باشد تمام مابقی
او را باید داد و دیگر هرچه از دین او باقی باشد اگر خواهد
دائن آن را معاف کند و اگر خواهد مواخذهٔ آن به روز
قیامت گذارد و اگر دائنان بسیار باشند و دین آنها
بر میت دین صحت باشد یا دین مرض ترکه را باید از
دین ها فیما بین آنها قسمت باید کرد و بیان آن آینده کرده
خواهد شد دین صحت آن است که ثابت باشد به بینه یا باقرار
زمان صحت و دین مرض آن است که ثابت باشد باقرار
مدیون در حالت مرض و اگر هر دو دین جمع شود دین
صحت را بر دین مرض مقدم کرده می شود و دینی که مریض
در حالت مرض موت اقرار به آن نماید و ثبوت آن
معلوم بروش معائنه بود حکم دین صحت دارد و اگر دین از
حقوق الهی است مثل نماز و روزه و نذر و کفاره وغیره
پس اگر میت وصیت برای ادای این حقوق نماید
جاری کردن آن از ثلث مال او که بعد دین بندگان
باقی باشد واجب است و اگر وصیت نکرده باشد
جاری کردن آن واجب نیست حق سیوم بعد دین آنکه

مالیکه باقی باشد بعد ادای دین از ثلث آن وصیت
جاری کرده می شود وصیت در لغت اندرز و پند دادن
و در اصطلاح فقها کسی را بچیزی مالک گردانیدن
است بعد موت حق چهارم بعد وصیت آنکه قسمت
نمایند مالی را که بعد تکفین و دین و وصیت باقی باشد
درمیان وارثان او که وراثت آنها از روی کلام
الهی و حدیثهای نبوی و اجماع امت ثابت است پس آغاز
کرده شود باصحاب فرایض و اصحاب فرایض آن کسانند
که برای آنها سهام مقدر و معین است در کتاب الله
یا در حدیث نبوی یا باجماع و وجه مقدم گردانیدن اصحاب
فرایض بر عصبات قول پیغمبر صلعم است که برسانید فرایض را
باهل آن و آنچه باقی گذارند صاحبان فرض آن برای مردی
است که اولیتر بود از عصبات و بجهت آنکه اگر عصبات
را مقدم کرده شود حرمان اصحاب فرایض لازم آید و
آن باطل است قطعا بعد از ان بعصبات نسبی زیراچه
عصوبت نسبی قوی تر است از عصوبت سببی ابتدا ده
نمی شود که رد بر اصحاب فروض نسبی می شود نه بر اصحاب

فروض نسبی که زوج و زوجه اند در ظاهر روایت و عصبه
مطلق آن است که بگیرد از ترکه چیزی را که جنس
اصحاب فرایض باقی گذارند وقت تنها بودن خود بگیرد
جمیع ترکه را بیک جهت نه به جهت های مختلف پس اشکال
نیست باینکه اصحاب فرض وقت خالی شدن آنها
از عصوبت می گیرند جمیع ترکه را زیرا چه اصحاب فرض
درین صورت مستحق بعض ترکه می شوند بفرضیت و
مستحق باقی برد بعد ازان وقت نبودن عصبه نسبی
بعصبه سببی که مولای عتاقه است مرد باشد آن مولی یا زن
زیرا چه هر که آزاد کند بنده را یا کنیز را ولای آن آزاد
برای آن شخص آزاد کننده می شود و وارث می شود
آن آزاد کننده ازان آزاد به سبب ولا
و این را ولای عتاقه و ولای نعمت گویند و آزاد کننده
را مولای عتاقه نامند بعد ازان وقت نبودن مولای عتاقه
بعصبه مولای عتاقه که مرد بود زیرا چه زنان را از ولا
هیچ نصیب نیست مگر ولای آزاد کرده آنها یا آزاد
کرده آزاد کرده آنها چنانکه بیان آن بعد ازین

خواهد آمد ان شاء الله تعالی و در مغناقی از ذخیره نقل
کرده که وارث شدن دختر آزاد کننده از ترکه آزاد
کرده مورث و گذاشتن ترکه اش در ینصورت در
بیت المال ظاهر روایت است و بعض مشایخ
مذهب مارح در ین مسئله فتوی می دادند که ترکه آزاد
بدختر آزاد کننده می رسد نه بطریق ارث بلکه
بجهت آنکه دختر مذکوره نسبت به بیت المال قریب
تراست بآزاد کننده آیا دیده نمی شود که اگر بجای دختر
پسر آزاد کننده می بود مستحق ترکه مذکوره می شد و
بجهت آنکه در ین زمانه بیت المال نیست و
صرف در زمانه صحابه و تابعین رض بود پس اگر ترکه
آزاد به سلطان وقت یا بقاضی داده شود ظاهر
همین است که آنها آن را در مصارف آن
صرف نخواهند کرد و هم چنین فتوی میداد قاضی امام
ابو بکر در بخری و قاضی امام صدر الاسلام و ذکر کرده
است قاضی امام عبد الواحد رح در فرایض خود که
بعد ادای فرض زوج و زوجه آنچه از ترکه باقی

ماند و میت را وارثی دیگر نبود پس آن باقی را درین زمانه
در بیت المال نباید نهاد و بنابر وجهی که الا مذکور شد بلکه باید داد آن
را بزوج وزوجه چه آنها قریب ترند بمیت نسبت بغیر آنها و
صرف آن باقی بسوی آنها اولی تر است و اگر میت را
وارث نبود پس ترکهٔ او به پسر رضاعی و دختر رضاعی میت باید
داد و در قنیه مذکور است که اگر آزاد کننده را وارث نباشد
دختران و ذوی الارحام او وارث می شوند درین زمانه و
همچنین درین زمانه بر زوج و زوجه رد کرده می شود و در شرح
کنز مذکور است که فتوی درین زمانه برین است که رد
کرده شود بر زوج و زوجه اگر نباشد برای باقی ترکه
مستحقی کذا فی الحماویه بعد ازان وقت نبودن عصبات
مذکورین بر رد کردن باقی ترکه بر صاحبان فرض نسبی باندازه
حقوق آنها اعنی معتبر است در ان نسبت مقدار سهام بعض
صاحب فرض بسوی سهام بعض صاحب فرض دیگر و بحسب
همان نسبت رد کرده میشود باقی ترکه بر آنها و رد کرده نمی شود بر
صاحبان فرض سببی که زوج و زوجه اند و وجه جواز رد بر صاحبان
فرض نسبی و عدم جواز آن بر صاحبان فرض سببی که زوج و زوجه

اندا ین است که قرابت نسب بعد گرفتن فرض باقی می ماند وزوج
وزوجه را بعد گرفتن فرض هیچ قرابت باقی نمی ماند واین
ظاهر الروایت است وفتوای متاخرین درین مسئله بالا مذکور
شد بعد ازان وقت مقصود نبودن رد بر صاحبان فرض نسبی
بسبب نبودن آنها ذوی الارحام که قرابت رحم دارند وصاحب
فرض وعصبه نباشند ووجه تاخیر ذوی الارحام از رد این است
که اصحاب فرایض نسبیه نزدیکتر اند بمیت وبدرجه بالاترند از
ذوی الارحام بعد ازان وقت نبودن وارثان مذکور الصدر بمولای
موالات ومولای موالات شخصی است که بگوید او را دیگری که
مجهول النسب است که تو مولای منی اگر بمیرم من وارث من
باشی واگر جنایت کنم دیت آن دهی وآن شخص قبول کند این راپس
آن قبول کننده را مولای موالات گویند ونزد علمای ما رح
این عقد صحیح است وآن شخص وارث آن مجهول النسب میشود
واگر آن شخص هم مجهول النسب باشد وهمچنین بگوید آن دیگر را
واو قبول کند پس هر دو از یکدیگر وارث میشوند وهر دو را
مولای موالات نامند وباید دانست که آن مجهول النسب را رجوع
از عقد موالات جائز است ما دامیکه دیت جنایت او نداده باشد

مولای او و ابراهیم نخعی رح میگفت که اگر شخصی مسلمان شود بر دست
کسی و عقد موالات کند باآن کس صحیح است و شمس الایمه سرخسی
رح گفته است که برای صحت عقد موالات مسلمان شدن آن
شخص بر دست آن کس شرط نیست و وجه تاخیر مولای موالات
از ذوی الارحام این است که ذوی الارحام صاحب قرابت اند
بخلاف مولای موالات که هیچ قرابت ندارد و بعد ازان وقت
بودن وارثان مذکورین بمقر له به نسب بر غیر بشرطیکه ثابت
نشده باشد نسب آن مقر له بسبب اقرار مقر از آن غیر و قتیکه
بمیرد اقرار کننده مصر بر اقرار خود و رجوع نکند ازان و باید دانست
که وارث شدن مقر له مذکور سه قید معتبر است یکی آنکه اقرار
مقر بنسب مقر له متضمن شود اقرار نسب مقر له مذکور را بر غیر مقر
چنانکه اقرار کند شخصی برای مجهول النسبی که او برادر من است
چه این اقرار متضمن است اقرار نسب را بر پدر مقر بمعنی اینکه
مقر له پسر پدر مقر مذکور است و چنانکه اقرار کند شخصی برای مجهول
النسبی که او عم من است چه این اقرار متضمن این است که آن مجهول
النسب پسر جد مقر است دوم آنکه اقرار مذکور چنان باشد
که ثابت نشود بآن نسب مقر له مذکور را ازان غیر بایطور که مثلا

پدر یا جد مقر مذکور تصدیق او نکند بآن اقرار سوم آنکه مقر مذکور
بر اقرار خود تا وقت موت مصر باشد و رجوع نکند از ان و فایده قید
اول اینکه اقرار شخص برای مجهول النسب به نسب اگر متضمن
نشود تحمیل نسب مقر له را بر غیر مقر شرایط صحت آن اقرار یافته
شود مثلا مقر را است و سال آن مقدار بود که مثل مقر له از و متولد
می تواند شد پس نسب مقر له از ان ثابت میشود و درین صورت
مقر له مذکور داخل ورثه نسبی میگردد چنانکه بگوید شخصی بمجهول النسبی
که این پسر من است و فایده قید دوم اینکه اگر ثابت شود نسب
مقر له از ان غیر بسبب اقرار مذکور باین طور مثلا که تصدیق نماید مقر
مذکور را پدر یا جد او در اقرار نسب مذکور ثابت میشود بآن اقرار
نسب مقر له از پدر یا جد مقر نیز و داخل میشود این مقر له در ورثه نسبی
و فایده قید سوم اینکه اگر رجوع کند مقر از اقرار نامعتبر میشود اقرار او
و بسبب آن اقرار ارث مقر به بوجهی ثابت نمیشود بعد از ان وقت
نبودن کسان مذکورین بموصی له بتمام مال که میت برای او بتمام
مال خود وصیت کرده باشد بعد از ان وقت نبودن اینهمه وارثان
که مذکور شدند مال میت را در بیت المال باید گذاشت بجهت
آنکه این مال ضایع است پس برای جمیع مسلمانان خواهد بود

نه بجهت آنکه مسلمانان که با یکدیگر برادر اند بطریق ارث مستحق آنند
زیرا چه مال مرتد و که ذمی لاوارث نیز در بیت المال گذاشته میشود
حال آنکه مسلمان از کافر وارث نمی شود و نیز عطائیکه ازین مال
بمسلمانان داده میشود در آن مرد و زن مسلمان برابرند حالانکه در
ارث مرد و زن برابر نیند و باید دانست که بیت المال چهار است یکی
بیت المال جزیه و خراج و عشر اموال حربیان و ذمیان و مالی که بر آن
با اهل حرب بر ترک قتال قبل نزول افواج با ساحت اهل حرب
مصالحه کرده شود و مال تغلبی که قومی اند از کفار عرب و زکوة اموال
آنها دو چند از زکوة اموال مسلمین گرفته میشود و هدیه اهل حرب که بامام
دهند و مصرف آن مصالح اهل اسلام است مثل بند کردن جای
مخافت شهرها و بنای پلهای خورد و کلان و کفایت قضاة و عاملان و مقاتلین
و ذریات ایشان و خریدن اسپ و سلاح برای حرب عدو و کندیدن
نهرها برای عامه و بنای مساجد و وظایف امامت و اذان و غیره
شعایر مساجد و رزق ولاة و قضاة و مفتیین و محتسبین و معلمین و طلبه
علم و فقهائیکه تعلیم فقه و قرآن بمردمان میکنند دوم بیت المال زکوة
و عشر اموال مسلمین است و مصرف آن فقرا و مساکین اند و عامل
صدقات بقدر عمل خود و مکاتب بقدر فک رقبه او و مدیونی که

زیاده از دین خود مالک نصاب نبود و پس مانده غازیان بقول ابی
یوسف رح و پس مانده حاجیان بقول محمد رح و مسافری که صاحب مال
بود اما با خود ندارد سویم بیت المال خمس غنایم و خمس معادن و خمس
رکاز و مصرف آن یتیمانند و سکینان و مسافرانیکه مال با خود ندارند
اما فقرای ذوی القربای رسول صلعم برین اصناف ثلثه مقدم اند و اغنیای
ذوی القربا را در آن حق نیست و باید دانست که محمد صلعم بن عبد الله
بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف است و عبد مناف را
چهار پسر بودند هاشم مطلب عبد شمس و نوفل و مراد از فقرای
ذوی القربا اولاد هاشم و مطلب اند نه اولاد عبد شمس و نوفل چهارم بیت
المال لقطه اعنی مالیکه یافته و برداشته شود از زمین و مالک آن
معلوم نبود و ترکهٔ که وارث آن نباشد و دیت مقتولانیکه ولی
آنها نبود و مصرف آن لقیط فقیر است و لقیط در شرع مولود
زنده است که بنهد از و او را اهل او از خوف عسرت
یا از ترس تهمت زنا و حکم آن شرعاً گناه ضایع کننده و
ثواب بردارندهٔ او است و فقرا و اناثیکه ولی نبود پس
نفقه و خرج دوای آنها و کفن مردگان و دیت جنایت آنها
ازین بیت المال داده شود کذا فی البحر الرایق پس

تدگور اگر وارث آن کسی نبود در همین بیت المال چهارم باید نهاد

## فصل

مانع ارث اعنی چیزیکه از ارث باز دارد وارث را چهار است اول مملوکیت خواه کامل باشد
خواه ناقص مملوکیت کامل چنانچه قن که بوجهی جهت آزادی نداشته باشد و ناقص چنانچه مکاتب و مدبر وام ولد
که اینها را جهت آزادی حاصل است مکاتب آن باشد که مولی او را آزاد نماید از دست خود در حال واز
گردن او در مال بانوجه که بگوید او را مکاتب کردم من ترا بصد یا بهزار درهم بنا بر اینکه اداکنی تو در هر ماه اینقدر زر و
تا وامیکه زر باقی باشد از مملوکیت بیرون نمی تواند شد
و بنده مدبر آن است که مولی بگوید او را وقتیکه بمیرم من
تو آزاد باشی وام ولد کنیزی را گویند که از مولای خود فرزند
زاید وقن ومکاتب ومدبر وام ولد مذکورین از مورث
خود ها وارث نمیشوند دوم قتلی که موجب قصاص یا کفاره
باشد کفاره قتل آزاد کردن بندۀ مومن است ودر صورت
نبودن بنده مومن روزه داشتن دو شهر است بلا فاصله و باید

دانست که قتل موجب قصاص قتل عمد است و قتل موجب
کفاره قتل شبه عمد یا قتل خطا و قتلیکه جاری مجرای خطا است قتل
عمد عبارت است از ضرب قصدی بسلاح یا بچیزیکه جزهای
بدن را جدا تواند کرد چنانکه چوب تیز و سنگ تیز و آتش که کار
کارد میکند و بدان کشته شود و حکم آن قصاص است و شبه
عمد عبارت است از زدن بقصد بچیزیکه اکثر اوقات
از ان کشته نشود چنانکه عصا و تازیانه و سنگ خورد و بدان کشته شود
و حکم آن دیت و گناه و کفاره است و قتل خطا دو گونه است خطا در
فعل چنانچه زید تیر انداخت بسوی صید و رسید بانسانی یا تیر
زد به نشانه و رسید بانسانی و خطا در قصد چنانکه زید مردی
را از دور دید و دانست که صید است و تیر انداخت برد و از ان
کشته شد و بعد از ان معلوم شد که آن آدمی است یا شخصی را
حربی دانسته به تیر کشت و او مسلم بر آمد و قتلیکه جاری مجرای خطا
است این است مثلا پهلو گردانید شخصی در خواب بر آدمی و کشت
آن را یا سوار بود بر ستوری و آن ستور پایمال کند انسانی
را یا آنکه افتاد کسی از بالای بام بر آدمئی و آن آدمی بمرد یا
افتاد سنگی از دست کسی بر آدمی و او از ان مرد و حکم آن

دیت وکفاره است ودرینصورتها قاتل ازمیراث مورث مقتول
محروم است زیراچه این قتل بناحق است واما اگر کسی بکشد
مورث خودرا بقصاص یا بحد یا بجهت دفع از ذات خود او ازمیراث
آن مورث محروم نمیشود وهمچنین اگر عادل بکشد مورث باغی
را زیراچه این قتل بحق است واگر باغی بکشد مورث عادل را دران
اختلاف ابی یوسف رح است سیوم اختلاف دین پس
کافر وارث نمیشود از مسلم اجماعا ومسلم وارث نمیشود از کافر
بقول علی وزید وعامه صحابه رض وکافران اگرچه اختلاف ملت
دارند از یکدیگر وارث میشوند چهارم اختلاف دو دار اعنی
دو ملک خواه از روی حقیقت باشد اختلاف خواه از روی
حکم اختلاف از روی حقیقت چنانچه حربی وذمی حربی کافری باشد
که در دار الحرب است وذمی کافریست که بقبول جزیه در دار اسلام
سکونت خود لازم گرفته باشد پس اگر حربی در دار الحرب بمیرد واز
وی پدر یا پسر ذمی مثلا در دار اسلام بود یا اگر ذمی بمیرد در دار
اسلام واز وی پدر یا پسر مثلا در دار الحرب بود میراث آن پدر
وپسر نمیرسد زیراچه ذمی از اهل دار اسلام است وحربی از اهل دار
الحرب است واگرچه از روی ملت یکسانند اما بسبب اختلاف

دو دار تو ارث در میان اینها نیست و اختلاف از روی حکم چنانکه
مستامن و ذمی یا دو حربی از دو دار مختلف که بامان در دار اسلام
در آمده باشند مستامن حربی باشد که بامان داخل دار اسلام شود
برای مدتی که کم از یک سال بود پس مستامن و ذمی اگرچه از روی
حقیقت در یک دارند اما از روی حکم بسبب بودن مستامن از اهل
دار حرب گویا در دو دار مختلف اند و همچنین دو حربی از دو دار
مختلف که بامان در دار اسلام اند اگرچه در حقیقت در یکدارند
لیکن حکما بدو دار مختلف اند و مستامن وارث ذمی نمیشود و ذمی وارث
مستامن نمیشود و دو حربی از دو دار مختلف بامان خواهی اگر در دار
اسلام باشند و در میان هردو خویشی بود بموت یکی دیگری وارث
نمیشود و اعتبار اختلاف دار بسبب اختلاف لشکر و پادشاه است
که صیانت و پاس یکدیگر در میان آنها مرعی نبود و هر واحد از آنها قتال
و جنگ دیگر را حلال داند و اگر مردی از لشکر یکی از آنها بر مردی از
لشکر دیگر ظفر یابد بکشد او را پس بسبب انقطاع عصمت و ولایت
میان آنها وراثت که بران هردو مبنی است منقطع می شود و اگر در
میان هردو پادشاه مدد و یاری بر دشمنان باشد پس ملک دو دار
آنها واحد است * باب *

## شناختن فرضها و مستحقان آن سهامها که معین است در قرآن

شش است نصف ربع ثمن ثلث ثلثان سدس یکی نصف و آن در قرآن
بسه جا مذکور است جائی فرموده اگر باشد میت را یک دختر پس او را
است نصف و بجائی دیگر فرموده برای شما است ای مردان
نصف چیزیکه ترکه گذارند آن را زنان شما و جائی دیگر فرموده
است اگر باشد مر آن میت را یک خواهر پس او را نصف ترکه
است دوم ربع نصف نصف است و آن مذکور است در قرآن
بدو جا جائی فرموده که مر شما را است ای مردان ربع چیزیکه ترکه
گذارند آن را زنان شما و جائی دیگر فرموده که آن زنان را است ربع
چیزیکه ترکه گذارید آن را شما ای مردان سیوم ثمن که نصف
نصف نصف است و آن مذکور است در قرآن بیک جا که
فرموده است مر آن زنان را است ثمن چیزیکه ترکه گذارید آن را شما
ای مردان چهارم ثلثان و آن مذکور است بدو جا جائی باین عبارت
در حق دختران اگر باشند آنها زنان زیاده بر دو پس آنها را است دو
ثلث ترکه و جائی دیگر در حق خواهران اگر باشند آن زنان دو پس
آنها را است دو ثلث پنجم ثلث که نصف ثلثان است و آن
بدو جا مذکور است جائی فرموده اگر نباشد مر آن فرزند مرده را

فرزندی میراث برند از و همین مادر و پدر پس مادر او را ثلث

باشد و جای دیگر در حق اولاد ام فرموده که اگر باشند آنها زیاده

از یک پس آنها شریکانند در ثلث ششم سدس که نصف ثلث است

است و آنهم مذکور است بسه جا جای باین عبارت هریکی از مادر

و پدر میت را سدس که است اگر باشد فرزند متوفی را فرزند خواه مرد خواه زن

و جای دیگر فرموده و اگر باشند متوفی را برادران پس مادر او را

سدس است و جای دیگر در حق ولد ام فرموده اگر باشد متوفی را برادر

و خواهر پس هر واحد از آنها را سدس است و اگر از پائین اعتبار

کرده شود ثلث مضاعف سدس و ثلثان مضاعف ثلث است

و همچنین ربع مضاعف ثمن و نصف مضاعف ربع است و صاحبان

این حصه دوازده اند چهار کس از مرد پدر و جد صحیح اعنی پدر پدر اگرچه

بالاتر باشد و برادر اخیافی و شوهر و هشت کس از زنان زوجه

و دختر و دختر پسر اگرچه فروتر باشد و خواهر عینیه و خواهر علاتیه و خواهر

اخیافیه و مادر و جده صحیحه جده صحیحه آنکه در نسبت او بسوی میت جد فاسد

داخل نشود و جد فاسد آنکه در نسبت او بسوی میت مادر داخل شود

مثل پدر مادر تفصیل سهام هریکی ازین دوازده برین وجه است احوال

پدر مر پدر را سه حال است یکی صرف فرض که می باشد و آن وقت

است که باشد پدر یا پسر یا پسر پسر اگرچه فروتر باشد دوم فرض و عصوبت

اعنی باقی از فرض و آن وقتی است که باشد پدر با دختر یا دختر پسر اگرچه فروتر

باشد و بیان آن این است که او تعالی در کتاب مجید فرموده است

که هر یکی از پدر و مادر میت را سدس ترکه است اگر باشد مر میت را

ولد و این تصریح است بر اینکه فرض پدر با ولد سدس است لیکن

اسم ولد شامل است پسر و دختر هر دو را پس اگر باشد با پدر

پسر میت پدر را فرض او باشد که سدس است و باقی پسر را بود

بجهت قول صلعم که برسانید فرایض را باهل آن و آنچه باقی گذارند صاحبان

فرض آن برای مردیست که اولیٰ بود از عصبات و مرد اولیٰ از عصبات

پسر است چنانکه عنقریب مذکور خواهد شد و اگر با پدر دختر میت باشد پس

پدر را سدس و دختر را نصف باشد بفرض و آنچه باقی است پدر را باشد

بعصوبت اجماعا زیرا چه در این صورت پدر مرد اولیٰ از عصبات است

سیوم صرف عصوبت و آن وقت نبودن فرزند و فرزند پسر است

اگرچه پائین تر باشد و این بجهت آن است که او تعالی فرموده است

اگر نباشد میت را ولد و وارث او شوند پدر و مادرش پس برای مادرش

ثلث ترکه است انتهی و ازین مفهوم میشود که باقی ترکه مر پدر را است

پس پدر عصبه باشد و جد صحیح وقت نبودن پدر مانند پدر است در ثبوت

معه حال مذکور بلکه در جمیع احکام میراث مگر در چهار مسئله که ذکر آن خواهد
آمد انشاء الله تعالی در باب عصبه یکی از ان چهار مسئله این است
که مادر پدر وارث نمیشود با پدر و وارث میشود با جد دوم آنکه میت
وقتیکه گذارد مادر و پدر و یکی از شوهر و زوجه را پس مادر را
است آنچه باقی باشد بعد نصیب یکی از شوهر و زوجه و گر
جد بجای پدر باشد مادر را ثلث تمام ترکه میرسد مگر نزد ابی
یوسف رح که در ینصورت هم مادر را ثلث باقی است سیوم آنکه
برادر عینی و علاتی با پدر محروم می شوند از ارث اجماعا و با جد محروم
نمیشوند مگر نزد ابی حنیفه رح چهارم آنکه پدر معتق اعنی آزاد کنند با پسر معتق
سدس ولاء بقول ابی یوسف رح میگیرد و جد معتق را آن نیست بلکه تمام
ولاء که ارث باشد درینصورت مر پسر معتق را باشد و جد ساقط میشود
با وجود پدر و زیرا چه پدر اصل است در قرابت جد بسوی میت و پدر
بسبب قوت قرابت که هم فرض و هم عصوبه او را باشد از مادر قویتر است و
لهذا فرزندان ما در هرچند مادر اصل است در قرابت فرزندان او با وجود
مادر ساقط نمیشوند و جد صحیح آن است که در نسبت او بسوی میت مادر
داخل نشود چنانکه پدر پدر و پدر پدر پدر اگر چه بالاتر باشد اما فرزندان
مادر را سه حال است یکی آنکه اگر یک کس باشد او را سه کس

است بجهت آنکه او تعالی فرمود است که اگر مردی که از و میراث
می گیرند کلاله باشد اعنی نه او را والد باشد نه ولد یا باشد زنی کلاله و
مر آن مرد و زن را باشد برادری یا خواهری پس هر یکی از برادر
یا خواهر مذکور را سدس ترکه است و مراد از برادر و خواهر برادر
و خواهر اخیافی است اجماعاً و دوم آنکه اگر دو کس باشند یا
زیاده بر آن ثلث است زیرا چه او تعالی فرموده است که اگر باشند
اولاد مادر زیاده از یک پس آنها شریکانند در ثلث ترکه و مردان و زنان
اینها در قسمت و استحقاق برابر اند برابری از روی قسمت باعتبار
اینکه زن از اینها میگیرد نصیب را مانند مرد چنانکه دلالت میکند بر آن
آنچه مذکور است در کتاب مجید زیرا چه در قرآن آنها را شریک ثلث
گردانیده است و برابری استحقاق باعتبار اینکه یککس از اینها خواه مذکر
باشد خواه مونث استحقاق سدس دارد و وقتیکه متعدد باشند خواه
مذکر یا مونث یا مختلط از هر دو استحقاق ثلث دارند سیوم آنکه
فرزندان مادر یا فرزند و فرزند پسر اگرچه فرو تر باشد و با پدر و جد
باتفاق ساقط میشوند زیرا چه آنها از قبیل کلاله اند اعنی از جمله آن وارثانند
که نه ولد مورث باشند نه والد او و در وارث شدن کلاله شرط
است که ولد و والد نباشد اجماعاً بجهت قول او تعالی که خدای تعالی

ببیند بشمار ادر کلاله که اگر مردی بمیرد و مر او را ولد نباشد و باشد
مر او را خواهری و بجهت قول صلعم کلاله شخصی است که او را ولد
و والد نبود لیکن ولد ابن در ولد داخل است زیراچه او تعالی در
در قرآن آدمیان را به بنی آدم خطاب فرموده و جد داخل است
در والد زیراچه او تعالی خطاب با آدمیان کرده که بیرون کرد خدا پدر
ها در شما را از جنت و مراد از آن آدم و حوا اند پس اولاد ماده
با وجود ولد و ولد پسر اگرچه فروتر بود و بسبب پدر و جد وارث
نخواهند شد و باید دانست که لفظ کلاله در اصل بمعنی رفتن قوت
است بعد از آن باستعاره مستعمل است برای قرابت شخصیکه ولد و والد
نبود و گویا که این قرابت نسبت بقراب اولاد ضعیف تر است و
نیز اطلاق آن می آید بر موریکه وارث نگذارد ولد و والد را و بر
وارثه ولد و والد نبود اما شوهر را دو حالت است یکی نصف
وقت بودن فرزند و فرزند پسر اگرچه فروتر باشد دوم ربع
با فرزند یا فرزند پسر اگرچه فروتر باشد و این هر دو حالت در نظم
قرآن مصرح است چنانکه سابق مذکور شده

## * فصــــل *

احوال زنان زوجه ها را دو حالت است یکی ربع خواه یکی باشد خواه
زیاده بر آن وقت نبودن فرزند و فرزند پسر اگرچه فروتر باشد دوم ثمن

بافرزند یا فرزند پسر اگرچه فروتر باشد و باید دانست که در هر دو حالت
زوج و زوجه رعایت این معنی است که مرد را مانند نصیب دو زن
است و دختران صلبیه را سه حال است یکی نصف اگر یک بود
و این مصرح است در آیه قرآن دوم ثلثان اگر دو یا اکثر
ازان بوند بجهت آنکه او تعالی فرموده است اگر باشند آن
دختران زیاده بر دو پس آنهارا است دو ثلث ترکه و نزد ابن
عباس رض حکم دو دختر مانند حکم یک دختر است چنانچه بیان آن بعد
ازین خواهد آمد انشاء الله تعالی سوم آنکه با پسر دختر را نصف
حصه پسر و پسر را نصیب دو دختر باشد زیراچه پسر عصبه میکند دختر را بجهت
آنکه او تعالی فرموده است که وصیت میکند خدای شما را در فرزندان شما
که مرد را مانند نصیب دو زن است و هرگاه او تعالی درین قول
بیان نکرد نصیب دختران را وقت اجتماع آنها با پسر ظاهر شد که پسر
عصبه میکند دختران را نصیب مذکور بطریق عصوبت است دختران
پسر مانند دختران صلبیه اند در همان سه حال وایشان را سه حالت دیگر
است پس شش حال شد یکی آنکه نصف ترکه یک کس را دادم آنکه
ثلثان دو کس یا اکثر ازان را وقت نبودن دختر صلبیه پس این
دو حالت ازهمه حالت اولی است سیوم آنکه ایشان را سدس

با یکدختر صلبیه برای کامل کردن ثلثان و این حالت اولی است از سه
حالت دیگر و دلیل برین آن است که حق دختران ثلثان است
و یکدختر صلبیه هرگاه بگیرد نصف ترکه را بسبب قوت قرابت پس از حق
دختران سدس باقی باشد و دختران پسر بگیرند این را خواه یک باشد خواه
متعدد و دیگر هرچه باقی است حق عصبه است پس دختران پسر با یکدختر
صلبیه از صاحبان فرض باشند و اگر اینها با یک دختر صلبیه جمع شوند و با
اینها پسر پسر باشد عصبه میشوند و اگر فروتر از درجه اینها مردی باشد
عصبه نخواهند شد و فرض خود را خواهند گرفت چهارم آنکه با دو دختر
صلبیه وارث نمیشوند نزد جمهور صحابه رض زیرا که درینصورت از حق
دختران هیچ باقی نمی ماند و نزد ابن عباس رض حکم دختر پسر با دو دختر صلبیه
همان است که با یکدختر صلبیه است زیرا که او تعالی فرموده است که اگر
باشند آن دختران زیاده بر دو پس آنها راست دو ثلث ترکه و ظاهر این
است که وقتیکه دو دختر باشند حق آنها ثلثان نیست و نزد جمهور
صحابه رض این است که او تعالی فرموده است که وقت اختلاط
دختر با پسر مرد را مثل نصیب دو زن است و ادنی مرتبه اختلاط
یک پسر و یک دختر است و درین هنگام پسر را دو ثلث است
و ازین اشارت معلوم شد که دو دختر را در بعض وقت دو ثلث

است و آن وقت بودن پسر است پس حال دو دختر محتاج
بیان نماند بلکه حال زیاده بر دو دختر محتاج بیان شد لهذا او تعالی فرمود
که اگر باشند آن زنان زیاده بر دو تا آخر و این حالت دوم است
از سه حالت دیگر پنجم اینکه وقت بودن دو دختر صلبیه اگر در برابر اینها
یا فروتر از اینها مردی باشد آن مرد عصبه میکند اینها را و ما بقی از فرض دو
دختر صلبیه در میان آنها منقسم خواهد شد باینطور که مرد را مانند نصیب
دو زن بود و این حالت سیوم است از سه حالت اولی پس
دختران پسر وقتیکه باشد در برابر اینها غلام اعنی مردی خواه برادر اینها
باشد خواه پسر عم اینها عصبه میکند اینها را چنانچه پسر صلبی عصبه میکند
دختر صلبیه را زیرا چه مرد از فرزندان پسر وقت نبودن فرزند صلبی
میت عصبه میکند زنانی را که در درجه اویند در استحقاق تمام مال
باتفاق پس همچنین عصبه میکند آنها را با دو دختر صلبیه در استحقاق باقی از
ثلثان و بدین است اتفاق تمام صحابه و علما و گفته است ابن مسعود
رض که پسر پسر عصبه نمیکند دختران پسر را بلکه کل باقی پسر پسر را است
و دختران پسر را هیچ نمیرسد بجهت آنکه اگر دهند بصورت باقی را و میان پسر
پسر و دختر پسر قسمت کرده شود باینطور که مرد را مثل حصه دو زن بود
لازم می آید که حق دختران بر ثلثان زیاده شود و حال آنکه نبی علیه السلام

فرموداست که حق دختران بر ثاشان زیاده نمیشود و بجهت آنکه
زن عصبه نمیشود با مرد مگر وقتیکه صاحب فرض باشد آن زن وقت
نبودن آنمرد مانند دختران وخواهران و اگر چنین نبود عصبه نمیشود آن زن
بسبب آنمرد مانند دختران برادران باپسران برادران و مانند دختران عم
باپسران عم و علمای ما درج جواب داده اند از دلیل اول باینکه استحقاق
دو دختر صلبیه بسبب فرض است و استحقاق دختران پسر بسبب
عصوبت و این هر دو سبب مختلف اند پس ضم کرده نخواهد شد یکی ازین
دو حق با دیگر پس زیادتی حق دختران بر ثاشان لازم نیامد و از دلیل دوم باینکه
دختر پسر وقت نبودن پسر پسر صاحبه فرض است لیکن بسبب دو دختر
صلبیه محجوبه شده است درین مسئله آیا دیده نمیشود که میگیرد دختر پسر
نصف ترکه را وقت نبودن دختر صلبیه بخلاف دختران برادر و عم چه آنها
صاحبه فرض نیند وقت نبودن پسر برادر و عم پس آنها عصبه نخواهند شد و این
همه که مذکور شد وقتی است که مرد بدرجه برابر دختران پسر بود اما اگر مرد
فروتر از آنها بود نیز همان حکم است که در صورت برابر بودن مذکور
شد در ظاهر مذهب وگفته اند بعض متاخرین که آنمرد که فروتر است عصبه
نمیکند دختران پسر را که بالاتر از ویند باینکه باقی ترکه صرف برای آنمرد خواهد بود
بجهت آنکه مرد عصبه نمیکند مگر زنی را که بدو حاجت است زنی را که بالاتر از واست

به پسر پسر عصبه نمیکند دختران را و بجهت آنکه اگر عصبه کند مردونی را که بدرجه
بالاتر از واست هر اینه محروم خواهد بود آن مرد زیرا چه در ارث
عصبه اقرب برابعد مقدم است مرد باشد یا زن ایا دیده نمیشود که
خواهر هرگاه عصبه میشود با دختر مقدم میشود بر پسر برادر و هرگاه محروم شد
آنمرد عصبه نخواهد کرد کسی را و دلیل علمای مارح این است که اگر این
زن یعنی دختر پسر بدرجه آن مردی بود عصبه می شد پس هرگاه قریب تر از و
شد بدرجه اولی عصبه خواهد شد و چگونه نخواهد شد زیرا چه در مسئله
زنیکه در درجه برابر آنمرد واست صاحبه حق است پس اینچنین گفتن که
با وجود اوبودن زنیکه بعید تر است زنیکه نزدیک تر است محروم
است شبه محال است ششم آنکه ساقط میشوند با وجود پسر بخلاف
دختران صلبیه و این حالت سیوم است از سه حالت دیگر و اگر گذارد
میت سه دختر پسر بعض آنها فروتر از بعض و نیز گذارد سه دختر پسر پسر
دیگر بعض آنها فروتر از بعض و نیز گذارد سه دختر پسر پسر پسر دیگر بعض
آنها فروتر از بعض باین صورت

| فریق اول | فریق ثانی | فریق ثالث |
| --- | --- | --- |
| بنت ابن | ابن | ابن |
| بنت ابن | بنت ابن | ابن |

بنت ابن     بنت ابن     بنت ابن

بنت ابن     بنت ابن

بنت ابن

در هر فریق سه درجه است علیا اعنی بالاتر و وسطی اعنی میانه و سفلی اعنی
فروتر پس علیا از فریق اول برابر واحدی از دختران نیست زیرا چه
نسبت وی بسوی میت بیک واسطه است و در میان دختران دیگر
اینچنین کسی نیست و وسطی از فریق اول برابر او و علیا از فریق
ثانی است زیرا چه نسبت هر واحد ازین دو بسوی میت بدو واسطه
است و سفلی از فریق اول برابر او و وسطی از فریق ثانی و علیا از
فریق سیوم است زیرا چه نسبت هر واحد از ینها بسوی میت بسه
واسطه است و سفلی از فریق دوم برابر او و وسطی از فریق سیوم
است زیرا چه نسبت وی بسوی میت بچهار واسطه است و سفلی
از فریق سیوم برابر او هیچکی نیست زیرا چه نسبت وی بسوی میت
به پنج واسطه است و میان دختران دیگر کسی اینچنین نیست هرگاه
شناختی تو این را پس بگوییم اینکه علیا را از فریق اول نصف ترکه باشد
که او قایم است مقام دختر صلبی وقت نبودن آن و وسطی را از
فریق اول با دختر یکه برابر او است و آن علیا از فریق ثانی باشد

سدس است برای تمام کردن ثلثان زیراچه هرگاه علیا از فریق اول
قایم شد بمقام دختر صلبی پس هر که فروتر او بیک درجه است قایم مقام دختر
پسر باشد وسفلیات را که شش دختر از نه دختران مذکوره باشند
هیچ نیست زیرا چه علیا و وسطای فریق اول و علیای فریق دوم
ذو ثلثان ترکه را تمام و کمال گرفته اند پس برای باقی دختران بجهت
فرض هیچ باقی نیست و آنها را جهت عصوبت قطعا ثابت
نیست پس با آن سه دختران اصلا وارث نخواهند شد مگر وقتیکه
با اینها غلامی باشد پس عصبه میکند آن غلام دخترانی را که برابر او و بالاتر
از و باشند و صاحبه فرض نیستند زیرا چه دختریکه صاحبه فرض باشد میگیرد
فرض خود را و بسبب آن غلام عصبه نمیشود و آن علیای فریق اول که صاحب
نصف است و وسطای فریق مذکور با علیای فریق دوم که صاحبه سدس
اند باشد و ساقط میکند غلام دخترانی را که فروتر از وی اند در درجه پس
اگر غلام با دختر سفلی از فریق اول باشد بگیرد علیا از فریق اول نصف
ترکه و بگیرد وسطی از فریق اول با علیا از فریق ثانی سدس را و ثلث باقی
در میان غلام و در میان سفلی از فریق اول و وسطی از فریق ثانی و علیا از فریق
سیوم باشد از وی پنج خمس مرد را مثل نصیب دو زن و سفلی از فریق
دوم و وسطی و سفلی از فریق سیوم ساقط میشوند و اگر غلام با سفلای

فریق دوم باشد ثلث باقی در میان غلام و در میان سفلای اول و وسطی
و سفلای دوم و علیا و وسطای سیوم خواهد بود از روی هفت سبع مرد را مثل
نصیب دو زن و سفلای فریق سیوم ساقط شود و اگر باشد غلام
با سفلی از فریق سیوم ثلث باقی در میان غلام و در میان سفلیات که
شش اند منقسم میشود از روی هشت ثمن و این بیان چیزیست که
مذکور است در کتاب و اگر فرض کرده شود غلام با علیا از فریق
اول تمام مال در میان او و در میان خواهر او خواهد بود مرد را مثل نصیب
دو زن و دیگر فرزندان را که هشت دختراند هیچ چیز نمیرسد و اگر
فرض کرده شود غلام با وسطای فریق اول پس خواهد گرفت علیای فریق اول
نصف ترکه را و باقی منقسم خواهد شد در میان غلام و دختر اینکه محاذی وی
اند یعنی وسطای فریق اول و علیای فریق دوم باینطور که خواهد بود مرد را مثل
نصیب دو زن و همین حال است اگر فرض کرده شود غلام با علیای فریق
دوم و باید دانست که ذکر دختران را باختلاف درجه بطوری که درینجا
مذکور است مسئله تشبیب میگویند بجهت آنکه مسئله مذکوره بسبب
دقت و خوبی موجب تیزی خاطرها است و رغبت بشنیدن آن
میشود پس گویا تشبیب شاعر است که در قصاید میکنند اما خواهران
پس نه را پنج حال است یکی آنکه نصف مر واحد را از یراچه اوست ...

فرموده است اگر باشد میت را خواهری پس برای او است نصف
ترکه دوم آنکه باشان دو کس یا اکثر از ان را زیرا چه او تعالی فرموده است
اگر باشند آن زنان دو پس برای آنها است دو ثلث ترکه و مراد
از زنان خواهران عینیه یا علاتیه اند زیرا چه حال خواهران اخیافیه در آیه
مواریث معلوم شد است و هرگاه استحقاق دو خواهر برای باشان
بیان فرموده استحقاق زیاده ازان دو مرآن باشان را ظاهر گشت سیوم
آنکه باوجود برادر عینی عصبه میشوند خواهران نیز ای برابری خود با در
قرابت بسوی میت و میراث برادر است مثل نصیب دو خواهر چه او
تعالی فرموده است اگر باشند برادران و خواهران باهم پس برای
مرد مثل نصیب دو زن است و هرگاه او تعالی وقت مختلط شدن
خواهران با برادران نصیب خواهران و برادران را بقدر
و معین نکرد پس دلالت کرد اینمعنی بر اینکه خواهران با برادران عصبه
میشوند و اختلاف کرده اند بعض علما در صورتیکه گذارد میت یک دختر
و یک برادر عینی و یک خواهر عینیه را و گفته اند که درینصورت بعد
نصیب دختر هرچه باقی ماند برای برادر است خواهر را هیچ از ان نیست
و استدلال کرده اند بر اینمعنی بقول صلعم که فرموده است انچه باقی
گذارند آن را اصحاب فرایض برای مردی است که اولی بوده

گرده شده است قول ابن بعض باینکه در صورتیکه گذارد میت یکدختر
و یکدختر پسر و یک پسر پسر اجماع کرده اند علما بر اینکه در این صورت
بعد نصیب دختر هرچه باقی ماند حق دختر پسر و پسر پسر است باینطور که باشد
برای مرد مثل نصیب دو زن و نیز اجماع کرده اند علما در اینکه اگر
گذارد میت یکدختر و یک عم و یک عمه را پس باقی ترکه بعد
گرفتن دختر حصه خود را صرف برای عم است و اختلاف علما است
در اینکه گذارد میت دختر را و برادر عینی و خواهر عینیه را آیا بعد
نصیب دختر باقی حق برادر و خواهر هر دو است یا حق برادر فقط
پس میگوئیم اولی است که حال برادر و خواهر مثل حال پسر
پسر و دختر پسر باشد نه مثل حال عم و عمه آیا نمی بینی که اجماع
کرده اند علما بر اینکه اگر با دختر پسر و پسر پسر و دختر صلبیه نباشد
تمام ترکه حق دختر پسر و پسر پسر میشود باینطور که برای مرد نصیب
دو زن بود همچنین اجماع کرده اند بر اینکه اگر با برادر عینی و خواهر عینیه
دختر نباشد ترکه میان برادر و خواهر منقسم میشود باینطور که برای
مرد مثل نصیب دو زن باشد بخلاف عم و عمه چه اگر با اینها دختر نبود
کل ترکه صرف برای عم بود پس همچنین خواهد بود حال در باقی
ترکه بعد گرفتن نصیب دختر چنین ذکر کرده است طحاوی خارج در

شرح آثار چهارم آنکه آنهار ا با دختران یا دختران پسر باقی ترکه است

از روی عصوبت و آن نصف است یا ثلث برای حدیث نبوی صلعم

که عصبه کنید خواهران را با دختران اکثر صحابه رفته اند بسوی عصبه

گردانیدن خواهران با دختران و این قول تمام علما است و ابن عباس

رض گفته است که خواهران عصبه نمیشوند با دختران و وقت جمع

شدن دختر و خواهر حکم کرده است ابن عباس رض بانکه نصف هر

دختر را است و هیچ نیست خواهر را پس گفتند باو رض که عمر

رض میگفت که درینصورت باقی ترکه خواهر است پس غضبان

شد ابن عباس رض و گفت آیا شما دانا ترید یا او تعالی و مراد

ابن عباس رض این بود که او تعالی فرموده است که اگر مردی بمیرد

و مر او را ولد نباشد و باشد او را خواهری پس نصف ترکه خواهر را

است و درین آیه او تعالی ولد را حاجب خواهر گردانید و لفظ

ولد شامل است مرد و زن هر دو را چنانچه ولد خواه مرد باشد یا زن

محجوب میکند مادر را از ثلث بسوی سدس و همچنین شوهر را

از نصف بسوی ربع و زوجه را از ربع بسوی ثمن پس با وجود

ولد خواه مرد باشد یا زن خواهر را هیچ میراث نباشد بخلاف برادر چه

او میگیرد چیزیرا که باقی باشد از دختر بسبب عصوبت و خواهر عصبه

نصف نیست و عصبه بالغیر شدن خواهر وقتی است که آن غیر عصبه باشد و دختر عصبه نیست پس خواهر با دختر چگونه عصبه خواهد شد
وجواب قول ابن عباس رض این است که از لفظ ولد که در آیه مذکوره مذکور است پسر مراد است بدلیل قول او تعالی که برادر وارث میشود خواهر را اگر نباشد مر آن خواهر را ولد اعنی پسر
ودرینجا از لفظ ولد که پسر مراد است متفق علیه است زیرا چه برادر با دختر خواهر وارث خواهر میشود و موید اینمعنی است حدیث نبوی صلعم
چه مرویست از هزیل ابن شرحبیل که مردی از ابی موسی اشعری رض سوال کرد که شخصی مرد و وارث گذاشت یک دختر و یک دختر پسر و یک خواهر را درینصورت حصه هر کدام چه باشد گفت ابو موسی که دختر را نصف و دختر پسر را سدس و باقی مر خواهر را است و بعد از آن گفت
ابو موسی بآن سایل که بپرس ازین مسئله ابن مسعود رض را او خبر دهد مرا از جوابیکه او گوید پس هرگاه سوال کرد آن شخص از ابن مسعود رض
گفت دیدم که درینصورت حکم کرد رسول الله صلعم برای دختر بنصف وبرای دختر پسر بسدس جهت کامل گردانیدن دو ثلث وبرای خواهر بباقی
وهرگاه خبر کرد آن شخص ابو موسی را باین جواب گفت ابو موسی بآن شخص مپرسید شما از من چیزی از مسائل مادامیکه این حبر دانا اعنی ابن

مسعود رض در میان شما است پس این حدیث دلالت کرد
بر آنکه او صلعم خواهر را با دختر عصبه خوانیده است و حالت پنجم خواهران
عینیه در حالت هفتم خواهران علاتیه گفته خواهد شد و خواهران علاتیه
مانند خواهران عینیه اند و مر ایشان را هفت حالت است یکی آنکه نصف
ترکه مر یک کس را است دوم آنکه ثلثان مر دو کس را یا اکثر از آن
را است وقت نبودن خواهران عینیه سیوم آنکه مر ایشان را با وجود یک
خواهر عینیه سدس میرسد برای تمام کردن ثلثان زیرا چه حق خواهران ثلثان
است و هرگاه خواهر عینیه نصف ترکه گرفت باقی ماند سدس از ثلثان
پس این باقی داده خواهد شد خواهران علاتیه را که کامل شود حق خواهران
چهارم آنکه وارث نمیشوند با دو خواهر عینیه زیرا چه هرگاه دو خواهر عینیه ثلثان
که حق آنها است گرفتند پس چیزی باقی نماند برای خواهر علاتیه مگر وقتیکه باشند
با اینها برادر علاتی پس آن برادر علاتی عصبه میکند خواهر علاتیه را و این حالت پنجم
است و در آن هنگام باقی در میان آنها خواهد بود مرد را بقدر حصه دو زن بدلیل
آنکه میراث برادران و خواهران اعیانی جاری مجری میراث فرزندان
صلبی است و میراث برادران و خواهران علاتی جاری مجری میراث
فرزندان پسر است مردان آنها مانند مردان اینها و زنان آنها مانند
زنان اینها اند ششم آنکه عصبه میشوند با دختران یا دختران پسر چنانچه ذکر

گرده شد از حالیت پیغمبر صلعم که عصبه کنند خواهران را با دختران

ہشتم اینکه ساقط میشوند برادران وخواهران اعیانی وعلاتی با پسر وپسر

پسر اگرچه فروتر باشند وباپدر باتفاق وباجد نزد ابی حنیفه رح وحکم

سقوط که درینجا ذکر کرده شد برحالت پنجم خواهران اعیانی وبرحالت

ہفتم خواهران علاتیه مشتمل است اما ساقط شدن برادران بسبب پسر

بجهت قول او تعالی است که فرموده است وارث میشود برادر خواهررا

اگر نباشد مرخواهر را ولد اعنی پسر چنانچه سابقا مذکور شد واما سقوط

خواهران بسبب پسر پس بجهت قول او تعالی است که فرموده است

اگر مردی بمیرد ونباشد مر اورا ولد وباشد او را خواهری پس آن خواهر

را نصف ترکه است مراو از ولد پسر است چنانچه بالا مذکور شد واما

ساقط شدن برادران وخواهران اعیانی وعلاتی بسبب پسر پسر پس

بجهت آن است که پسر پسر درحکم پسر وقایم مقام پسر است وقت

نبودن پسر واما ساقط شدن آنها بسبب پدر پس بجهت آن است

که آنها کلاله اند ووارث کردانیدن کلاله مشروط است باینکه میت

را ولد ووالد نباشد چنانچه پیشتر معلوم شده است ووجه ساقط شدن آنها

بسبب جد نزد ابی حنیفه رح درباب مقاسمه الجد مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی

ونیز ساقط میشوند برادران وخواهران علاتی با برادر عینی بجهت آنکه مذکور

شد که میراث برادران وخواهران اعیانی جاری مجرای فرزندان صلبی
است ومیراث برادران وخواهران علاتی مانند میراث فرزندان
پسر است پس چنانکه ساقط میشوند فرزندان پسر با پسر همچنان ساقط
میشود برادر وخواهر علاتی با برادر عینی ونیز ساقط میشود برادر وخواهر
علاتی با خواهر عینیه وقتیکه این خواهر عصبه گردد وآن وقت بودن او
با دختران یا دختران پسر باشد واین قول از تتمه حال هفتم است ووجه
سقوط آنها با خواهر عینیه این است که خواهر عینیه وقت عصبه شدن او
با دختران یا دختر پسر مانند برادر است ودرین حکم که نزدیکتر بن عصبات
میت است چنانکه در باب عصبات خواهد آمد انشاء الله تعالی ومادر را
سه حال است یکی سدس با فرزند بجهت آنکه او تعالی فرموده است
برای هر یکی از پدر ومادر میت سدس ترکه است اگر باشد مر او را
ولد انتهی ولفظ ولد شامل است مرد وزن را وهیچ قرینه نیست
براینکه مراد یکی ازان دو شود یا فرزند پسر اگرچه فروتر باشد بجهت آنکه
لفظ ولد شامل است فرزند پسر را نیز یا بجهت آنکه اجماع علما است
براینکه فرزند پسر قایم مقام فرزند صلبی است در وارث گردانیدن
مادر یا با دو کس یا اکثر از برادران وخواهران از هر جهت که باشند
از جهت پدر ومادر هر دو یا از جهت پدر یا از جهت مادر فقط بجهت

آنکه او تعالی فرموده است که اگر باشند میت را اخوه پس برای مادر
او سدس است و لفظ اخوه شامل است هر همه را بجهت اشتراک در اخوت
و درین مسئله خلاف ابن عباس رض ثابت است و نزد وی رض
وقت بودن سه کس از برادران و خواهران حق مادر سدس
ترکه است زیرا چه لفظ اخوه که در آیت قرآن مذکور است جمع است
و اقل درجه جمع سه است و جواب آن این است که در باب میراث
دو در حکم جمع است دوم آنکه او را ثلث تمام ترکه است وقت
نبودن آنها اعنی وقت نبودن فرزند و فرزند پسر اگرچه فروتر باشد و
وقت نبودن دو کس یا زیاده بر آن از برادران و خواهران از هر
جهت که باشند بجهت قول او تعالی اگر نباشد میت را ولد و وارث
او شوند پدر و مادر او پس مادر را او را ثلث ترکه است و اگر باشند
مر او را برادران یا خواهران پس مادر او را سدس ترکه است و این
حالت وقت نبودن احدی از زن و شوهر است با مادر و پدر و اگر
کسی از زن و شوهر با مادر و پدر باشد حکم آن این است که در حالت
سیوم مذکور میشود سیوم آنکه او را ثلث است از چیزیکه باقی باشد
بعد فرض یکی از زن و شوهر و آن در دو مسئله است مسئله اول میت
گذارد شوهر و مادر و پدر را پس شوهر را نصف ترکه و مادر را ثلث

نصف دیگر است وباقی پدر را است مسئله دوم میت گذارد

زوجه ومادر وپدر را پس زوجه را ربع ترکه است واز چیزی که باقی

باشد ثلث بمادر وباقی پدر را باشد رسیدن ثلث باقی بمادر درین

دو صورت مذهب تمام صحابه وفقها است ونزد ابن عباس رض

درین دو صورت هم مادر را ثلث اصل ترکه است ودلیل ابن عباس

رض این است که او تعالی در کلام مجید اولا برای مادر سدس ترکه

گردانیده است وفرموده است که برای هر یکی از مادر وپدر سدس ترکه

است اگر باشد میت را ولد وبعد ازان فرموده است که اگر نباشد

میت را ولد ووارث میت شوند پدر ومادر او پس برای مادر

ثلث است واز ین مفهوم میشود که مراد ثلث ترکه است نیز نه ثلث

باقی ومویدا ینمعنی آن است که تمامی فروض مقدره در قرآن نسبت باصل

ترکه است بعد ادای دین ووصیت وابوبکر اصم رح میگفت که مادر

را با شوهر ثلث باقی است بعد گرفتن فرض شوهر وبا زوجه ثلث اصل

ترکه است زیرا چه اگر مادر را با شوهر ثلث تمام ترکه شود لازم آید که

نصیب مادر از نصیب پدر زیاده شود زیرا چه درینصورت بسبب

منحاط شدن نصف با ثلث مسئله از شش خواهد بود پس اگر داده

شود به شوهر نصف که سه است ومادر را ثلث که دو است باقی خواهد ماند

برای پدر یک و درین تفضیل زن بر مرد لازم می آید واگر داده شود
درصورت مذکوره بمادر ثلث باقی بعد فرض شوهر پس مادر را یک و
شوهر را سه و پدر را دو خواهد رسید و تفضیل زن بر مرد لازم نخواهد آمد و
اگر مادر را با زوجه ثلث اصل ترکه داده شود تفضیل مذکور لازم نمی
آید زیرا چه درین صورت بسبب اختلاط ربع با ثلث مسئله از دوازده
خواهد شد پس اگر مادر بگیرد ثلث آن را که چهار است و زوجه ربع
آن را که سه است برای پدر پنج باقی خواهد ماند و دران تفضیل زن بر
مرد لازم نمی آید و دلیل علمای مارح این است که معنی قول او تعالی در
آیه دوم که استدلال کرده است بآن ابن عباس رض این است که
اگر نباشد میت را ولد و وارث او شوند پدر و مادرش پس برای مادر
او ثلث چیزیست که وارث آن میشوند پدر و مادرش خواه آن چیز جمیع
ترکه باشد یا بعض آن بدلیل اینکه اگر مراد ثلث اصل ترکه میبود ذکر وراثت
پدر و مادر در آیه مذکوره ضرور نبود بلکه همینقدر کافی می بود که اگر نباشد میت را
ولد پس برای مادر او ثلث است چنانچه او تعالی در حق دختران فرموده است
که اگر باشد یک دختر او را نصف است بعد قول او تعالی اگر باشند آنها زنان
زیاده بر دو پس برای آنها دو ثلث ترکه است و حاصل این است که
اگر در آیه مذکوره ثلث اصل مراد شود ذکر وراثت پدر و مادر بیفایده

میشود سوال می تواند شد که ذکر وراثت پدر و مادر برای حصر ارث
در آنها بود جواب در عبارت مذکوره دلالت بر حصر ارث در مادر و پدر
نیست و اگر تسلیم کرده شود که ذکر وراثت پدر و مادر برای حصر
است پس گوئیم که درینصورت آیه مذکوره را بر صورت فرع اصلا
دلالت نیست نه از روی نفی و نه از روی اثبات پس مرجع معنی آیه مذکوره
همین خواهد بود که پدر و مادر در میان اصول میت مانند پسر و دختر اند در فروع
میت زیرا چه سبب وراثت مرد و زن یک است و هریکی از آنها بلا واسطه
بمیت متصل است پس بعد فرض یکی از زن و شو باقی ترکه منقسم خواهد شد
در میان پدر و مادر بسه بخش چنانچه منقسم میشود در حق پسر و دختر و چنانکه
در حق پدر و مادر وقت وارث بودن آنها بالانفراد پس نصیب مادر بر
نصف نصیب پدر زیاده نمیشود چنانچه قیاس مقتضی آن است پس مجال
نیست لی را که گفت است آن را ابو بکر اصم که شنیده است معنی
آیه مذکوره را بطوریکه ما ذکر کردیم و باید دانست که هرگاه مادر را باز وجه
ثلث باقی داده شود و دو سه از دوازده شود و در آن وقت در مسئله
فی الحقیقت دو ربع یافته میشود زیرا چه ثلث باقی در صورت مذکوره
ربع دوازده است فی الحقیقت و اگرچه در مکان پدر باشد پس مادر را
ثلث جمیع مال است و این مذهب ابن عباس رض دیگی اند و

روایت از ابی بکر رض است مگر نزد ابی یوسف رح چه نزد او مادر را
با جد هم ثلث باقی است چنانکه با پدر و این روایت دیگر است از
ابی بکر صدیق رض پس بر این روایت گردانیده شد جد مانند پدر پس
جد عصبه میکند مادر را چنانکه پدر عصبه میکند مادر را و وجه روایت اول
این است که علمای ما رح ظاهر قول او تعالی که اگر نباشد میت را ولد و
وارث او شوند پدر و مادر او پس مادر او را ثلث است ترک کردند در
حق پدر و تاویل آن کردند بچیزیکه سابق مذکور شد اعنی ثلث بچیزیکه
وارث آن شوند پدر و مادر خواه آن چیز جمیع ترکه باشد یا بعض ترکه الی
آخره تا لازم نیاید تفضیل مادر بر پدر با وجود مساوات آنها در قرب از میت
و موید است این تاویل بقول اکثر صحابه رض و اما در حق جد پس
گذاشتیم قول او تعالی را بر ظاهر آن و گفتیم که در صورت بودن مادر با جد مادر
را ثلث جمیع ترکه است بسبب مساوی نبودن جد با مادر در قرب و
بسبب قوت اختلاف در میان صحابه رض و در صورت تفاوت درجه
تفضیل زن بر مرد مضایقه ندارد مثلا اگر وارث گذارد شخصی زوجه و
یک خواهر عینیه و یک برادر علاتی را پس درین صورت زوجه را ربع و
خواهر عینیه را نصف و برادر علاتی را باقی که نیز ربع است میرسد حالانکه
تفضیل زن بر مرد لازم می آید و این مسئله از ان چهار مسئله است که

استثنا کرده است مصنف آن را در اول باب چرا که ابو حنیفه و محمد
رح جده را نگردانیده اند مانند پدر در ینجا جده را دو حال است یکی سدس
خواه از جهت مادر باشد چنانچه مادر مادر و خواه از جهت پدر چنانچه مادر پدر
یک کس باشد یا بسیار وقتیکه ثابتات متساوی الدرجه باشند ثابتات یعنی
صحیحات چنانچه دو جده مذکوره چرا که جدات فاسدات از ذوی الارحام
اند و شرط برابری درجه برای این است که جده قریبه محجوب میکند جده
بعیده را اما عطا کردن سدس یکجده را بسبب روایت ابو سعید خدری و مغیره بن
شعبه و قبیصه ابن ذویب رض از جناب رسول صلعم است اما شریک
گردانیدن جدات در سدس وقتیکه اکثر باشند پس بجهت آن است که
جده آمد که مادر مادر میتی بجناب صدیق رض آمد و گفت که میراث
فرزند دخترم بمن عطا کن و آن حضرت فرمود که صبر کن تا اینکه مشوره کنم
با اصحاب خود زیرا که در کتاب خدای هیچ نصیب برای تو نیافتم و نیز از
جناب رسالت صلعم در حق تو چیزی نشنیده ام و بعد ازان آنحضرت از
اصحاب رض پرسید پس مغیره رض گفت که او را سدس ترکه بدهان
آنحضرت گفت که آیا درین سخن کسی دیگر هم با تو موافق است پس
محمد بن سلمه رض بآن گواهی داد و آن حضرت مادر مادر میت مذکور را
سدس دهانید و بعد ازان مادر پدر آن میت بحضور آنحضرت آمد و

میراث فرزند پسر خود خواست و آن حضرت فرمود که ذای من آن است
که آن سدس مشترک است میان تو و این زن که مادر مادر میت
است و وقت انفراد حق یکی از شما دو کس است پس شریک
کرد آن حضرت جده مادر مادر و جده مادر پدر را در سدس ترکه و در روایت
دیگر این است که مادر پدر میتی آمد نزد عمر رض و گفت که من بمیراث
فرزند پسر خود اولیترم از مادر مادر فرزند مذکور زیرا چه اگر میرد مادر مادر
فرزند مذکور وارث او نمی شد فرزند فرزند او و اگر من می مردم فرزند فرزندم
وارث من می شد وان حضرت فرمود که حق تو و مادر مادر میت مذکور که
باهم موجودید همان سدس است و اگر یکی از شما دو جده تنها می بودان سدس
تنها برای وی می بود پس عمر رض حکم کرد بانیکه جده مادر پدر و جده مادر مادر
هردو شریک اند در سدس پس اجماع این دو صحابه رض یافته شد برانیکه
در سدس ترکه جده مادر پدر و جده مادر مادر شریک اند و ابن عباس رض
باین قایل است که جده مادر مادر قایم مقام مادر میشود وقت نبودن مادر
پس خواهد گرفت مادر مادر ثلث ترکه را وقت نبودن فرزند و برادران
میت مانند مادر و خواهد گرفت سدس را وقت بودن فرزند
یا برادران مانند مادر چنانکه جد پدر پدر قایم مقام پدر می شود وقت
نبودن پدر و پسر پسر قایم مقام پسر می شود وقت نبودن پسر و چنانکه

در فرضیت مادر که ثابت یا سدس است هیچکی از جده ها مزاحم نمیشود
همچنین در فرضیت مادر مادر هم هیچکی از جده ها مزاحم نخواهد شد اعنی مادر
مادر که نسبت او به میت بواسطه مادر است مستحق فرضیت مادر
خواهد شد و علمای مارح بر دو قول ابن عباس رض گفته اند که انتساب
یک زن به میت بتوسط زن دیگر سبب این نمیشود که زن منتسب به
مستحق فرضیت زن منتسب بها شود چنانکه دختر دختر میت منتسب
است به میت بواسطه دختر و معهذا مستحق فرضیت دختر نمیشود همچنین
دختر خواهر مستحق فرضیت خواهر نمیشود بلکه آنها از ذوی الارحام اند
نه از اصحاب فرض ولیکن علمای مارح این قیاس را در حق جده ها
ترک کرده اند بسبب حدیث که بالا مذکور شد و در آن حق جده ها بر سدس
زیاده نیست پس اکتفا کرده شد بسدس برای جده ها و دوم آنکه
جدات ساقط میشوند خواه پدری باشند خواه مادری بامادر را اما سقوط
جده مادری پس بدو سبب است یکی آنکه اولاء و انتساب مادر
مادر بمیت بسبب مادر است دوم اتحاد سبب اعنی مادر شدن
وسقوط جده پدری صرف بجهت اتحاد سبب است و نیز جدات

---

پدری ساقط میشوند باپدر نه جدات مادری و این قول عثمان و علی و
زید بن ثابت و غیرهم رض است و از عمر و ابن مسعود و ابی موسی اشعری

رض منقول است که مادر پدر وارث می شود باوجود پدر و این اختیار

شریح وحسن وابن سیرین است و چنانکه ساقط می شوند جدات پدری

باپدر همچنین ساقط می شوند باجد مگر مادر پدر اگرچه بالاتر باشد چنانچه مادر

مادر پدر و مافوق آن زیرا چه آن مادر پدر و مادر مادر پدر وارث می

شود باجد برای اینکه مادر پدر از جانب جد نیست اعنی قرابت و

خویشی او از جانب جد نیست بلکه او زوجه جد است پس ساقط

نمی شود با وجود جد چنانکه مادر ساقط نمی شود باپدر و این وقت دوری

جد از میت بیک درجه است اما وقتیکه دوری جد از میت بدو درجه

باشد چنانچه پدر پدر پدر پس دو جده پدری یکی مادر پدر پدر که زوجه جد مذکور

است و دیگری مادر مادر پدر که مادر زوجه پدر پدر است با این جد

وارث می شوند بدین صورت

۱۲ تصحیح

۶

مسئله

میت زید

پدر

مادر پدر

مادر مادر پدر

۱

درینصورت مادر مادر پدر و مادر مادر پدر پدر را سدس و مابقی بجد
پدر را باشد چون سدس از شش که مخرج آنست یکعدد میباشد
بر دو جدهٔ مذکوره راست نمی آید و در میان یک و دو نسبت تباین
است لهذا دو را بر شش ضرب نموده شود تا دوازده که حاصل
ضرب است دو حصه که سدس است بدو جده و مابقی ده حصه
بجد مذکور داده شود و وقتیکه دوری جد از میت بسه درجه باشد پس ده
وارث میشوند سه جده پدری بدینصورت

تصح ۱۸

مسـ ۶

میت زید

| | | | اب |
|---|---|---|---|
| | | اب | ام |
| | اب | ام | ام |
| اب | ام | ام | ام |
| ۱۵ | ۱ | ۱ | ۱ |

درینصورت هم سه جدهٔ مذکوره را سدس است اما چون سدس
اصل مسئله که یک است بر سه جده راست نمی آید لهذا اصل مسئله
را از شش بهجده درست نموده سدس آن که سه باشد به جده و مابقی که

پانزده است مجد مذکور که پدر پدر پدر پدر است باید داد همچنین
چند انکه زیاده شود دوری جد از میت زاید گردد بحسب آن عدد جدات
پدری که وارث شوند با جد و جده نزدیکتر از هر جهت که باشد خواه از جهت
مادر خواه از جهت پدر مجوبه میکند جده بعیده را از هر جهت که باشد پس
ثابت میشود درینجا حجب از میراث در چهار قسم یکی جده نزدیکتر
از طرف پدر و دوم جده بعیده از طرف پدر و سیوم جده نزدیکتر
از طرف مادر و چهارم جده بعیده از طرف مادر وآن جده قریبه که حاجب
جده بعیده است از میراث خواه وارثه باشد چنانچه مادر پدر با مادر مادر
مادر وقت نبودن پدر و چنانچه مادر مادر با مادر مادر پدر خواه مجوبه باشد
چنانچه مادر پدر با پدر مجوبه میکند مادر مادر مادر را پس درینصورت
اگر گذاشت میت پدر و مادر پدر و مادر مادر مادر را تمام مال مر پدر
را باشد نزد علمای ما رح زیرا چه جده بعیده مجوبه است بسبب جده
قریبه و جده قریبه مجوبه است بسبب پدر و نظیر آن این است که
خواهران با وجود مجوبه شدن خودها بسبب پدر مجوبه می کنند مادر را از
ثلث بسوی سدس وحسن بن زیاد رح گفت است که میراث
جده ها درصورت مذکوره مادر مادر مادر را است اگرچه دورتر است
از مادر پدر و این قول حسن بر قیاس قول علی کرم الله وجهه است

**ــ ۵۰ ــ**

که جده قریبه بشرطیکه وارثه باشد محجوبه میکند جده بعیده را اور وقتیکه یک

جده صاحبه یک قرابت باشد چنانچه مادر مادر پدر و جده دیگر صاحبه دو

قرابت یا زیاده ازان بود اما جده صاحبه دو قرابت پس زنی است

که مثلاً مادر مادر مادر و هم مادر پدر پدر است باین صورت

زید

میت

| | پدر | مادر |
|---|---|---|
| مادر | پدر | مادر |
| مادر | | مادر |
| صاحبه یک قرابت | صاحبه دو قرابت | |

بیان واضح آن این است که زنی نکاح دهاند پسر پسر خود را از دختر دختر

خود پس پیدا شد ازان دو یک فرزند و پسر و پس آن زن مر این فرزند

متوفی را جده است هم از جانب پدر و هم از جانب مادر اما از جانب پدر

برای اینکه آن زن مادر پدر پدر او است و از جانب مادر برای اینکه آن

زن مادر مادر مادر او است پس آن زن جده صاحبه دو قرابت است

پسر بگویم که اینجا زنی دیگر است که نکاح کرد است دختر او را پسر زن

اولین که صاحبه دو قرابت است پس پیدا شد ازین دختر یک پسر پسر

زن اولین که او پدر پسر متوفی است پس آن زن دیگر مادر مادر پدر این

... قرابت و آن زن دیگر جده صاحبه یک قرابت است و

این دو جده در یک مرتبه اند پس درینصورت یافته میشود صاحبه دو
قرابت با صاحبه یک قرابت اما صورت جمع شدن صاحبه سه
قرابت با صاحبه یک قرابت بدینصورت است

زید

میت ——————————————

مادر پدر

مادر مادر پدر

مادر مادر پدر مادر

مادر مادر

صاحبه سه قرابت صاحبه یک قرابت

بیان واضح آن این است که زنی نکاح دهانید پسر پسر خود را با دختر
دختر خود و پیدا شد ازین دو یک پسر و نکاح آن پسر دهانید با دختر
دختر دختر دیگر خود پس ازین دو هم یک پسر پیدا گردید و بمرد
درینصورت آن زن این پسر متوفی را هم مادر مادر مادر مادر و هم
مادر مادر مادر پدر و هم مادر پدر و پدر پدر است و مادر زوجه پسر زن
مذکور پسر متوفی را مادر مادر پدر پدر باشد و این صاحبه یک قرابت
است پس درصورتیکه دو جده جمع شوند یکی صاحبه یک قرابت
و دیگری صاحبه دو قرابت یا سه قرابت قسمت کرده شود سدس
درمیان این هردو نزد ابی یوسف رح بالمناصفه باعتبار رؤس و

ابدان و این قول سفیان رح است و قسمت کرده شود نزد محمد رح

به ثلث یا بچهار ربع باعتبار جهت ها و این قول زفر رح است اما

قسمت به ثلث وقتی است که جمع شود جده صاحبه دو قرابت

باجده صاحبه یک قرابت و قسمت بچهار ربع وقت جمع شدن

جدهٔ صاحبه سه قرابت باجدهٔ صاحبه یک قرابت است و دلیل قول محمد

رح این است که استحقاق ارث باعتبار سبب ها است پس

هرگاه مجتمع شود در یک شخص دو سبب متفق مانند جده که از دو جهت

بود آن شخص از روی ظاهر یک است و از روی معنی متعدد پس

آن شخص وارث خواهد شد باعتبار هر دو سبب معا چنانکه وارث

میشود باعتبار دو سبب وقتیکه آن سببها مختلف باشند اما دیده

نمیشود که اگر شخصی وارث گذارد دو ابن عم را که یکی ازان برادر

اخیافی آن شخص نیز بود پس این ابن عم که نیز برادر اخیافی است

سدس ترکه آن شخص را بفرضیت خواهد گرفت و باقی درمیان

او و ابن عم دیگر بجهت عصوبت بالمناصفه قسمت خواهد شد و همچنین

اگر زنی وارث گذارد دو ابن عم را که یکی ازان شوهر آن زن

نیز بود پس میگیرد آن شوهر نصف ترکه را بفرضیت و باقی

بالمناصفه قسمت میشود میان آن هر دو بجهت عصوبت و دلیل

قول ابی یوسف رح این است که تعدد جهات قرابت اگر موجب
تعدد اسم بود پس موجب تعدد استحقاق حسب تعدد جهات میشود
چنانکه در مثالهای ذکر کرده محمد رح است و اگر تعدد جهات مقتضی تعدد
اسم نشود پس آن در حکم یک جهت میشود و مسئله جده
های مذکوره همچنین است زیرا جده صاحبه دو قرابت یا سه قرابت
هم اسم جده دارد مانند صاحبه یک قرابت و امام سرخسی رح گفت
است که یک روایت از ابی حنیفه رح مثل قول محمد رح است
و در فرایض حسن بن عبد الرحمن بن عبد الرزاق شاشی که از اصحاب
شافعی رح است مذکور است که قول ابی حنیفه و مالک و شافعی
رح مثل قول ابی یوسف رح است

## * باب العصبات *

عصبه بفتحتین در لغت بمعنی پی و جمع آن اعصاب و خویش نرینه از
جانب پدر و جمع آن عصبات و در اصطلاح عالمان این علم آنچه مقرر
است در صدر کتاب گذشته عصبه دو نوع است نسبی و سببی و عصبه نسبی

سه نوع است عصبه بنفسه و عصبه بغیره و عصبه مع غیره اما عصبه بنفسه مردیست
که در نسبت او بسوی میت زن داخل نشود زیرا چه هر مرد که زن
داخل شود در نسبت وی بسوی میت عصبه نمیشود چنانکه فرزندان
مادر چه انها از صاحبان فرض اند و چنانکه پدر مادر و پسر دختر چه انها

از ذوی الارحام اند سوال برادر عینی عصبه بنفسه است و در نسبت
آن بسوی میت مادر داخل است پس تعریف جامع نشد
جواب در استحقاق عصوبت قرابت جانب پدر اصل است
و برای همین برادر علاتی که صرف قرابت از جانب پدر دارد عصبه
میشود بخلاف قرابت بجانب مادر چه آن بالانفراد صلاحیت آن ندارد
که علت اثبات عصوبت شود پس در حق برادر عینی باستحقاق
عصوبت قرابت جانب مادر معتبر نیست ولیکن قرابت مادری را
بمنزله وصف زاید گردانیده شد و بسبب آن برادر عینی را بر برادر
علاتی ترجیح داده شد و عصبات بنفسه چهار فریق اند یکی جزو میت اعنی
پسر و پسر پسر اگرچه فروتر باشد دوم اصل میت اعنی پدر و جد
سیوم جزو پدر اعنی برادر و پسر برادر اگرچه فروتر باشد چهارم
جزو جد اعنی عم و پسر عم اگرچه فروتر باشد پس تقدیم کرده میشود ازین
فریقها قریب را بر بعید اعنی ترجیح داده میشود بسبب نزدیکی درجه
اعنی اولیتر ازینها در میراث جزو میت ای پسران میت است
پستر پسران آنها اگرچه فروتر باشد بعده اصل میت که پدر باشد
بعده جد که پدر پدر است اگرچه بالاتر باشد وجه تقدیم پسر بر پدر
آن است که پسر فرع میت است و پدر اصل میت و پیوستگی

فرع باصل خود ظاهرتر است از پیوستگی اصل بفرع خود آیا دیده
نمیشود که از ذکر کردن اصل ذکر فرع حاصل میشود و عکس آن چنین
نیست چه خانه و درخت داخل میشود در بیع زمین که اصل است
و زمین داخل نمیشود در بیع خانه و درخت که فرع است پس
ظهور اتصال پسران دلالت میکند برینکه آنها بدرجه قریب ترند
بمیت از روی حکم گو از روی حقیقت چنان نیست بلکه اتصال از
هر دو جانب اعنی جانب پسر و پدر بلا واسطه است و وجه تقدیم پسر
پسر بر پدر همین است که سبب استحقاق پسر پسر همان پسر شدن
است که مقدم است بر پدر شدن و وجه قریب تر شدن پدر نسبت
بجد و همچنین وجه قرب پسر نسبت به پسر پسر ظاهرتر است چه اتصال پدر
و پسر بمیت بلا واسطه است و اتصال جد و پسر پسر بواسطه پدر و پسر
است و فایده تقیید جد بپدر پدر همین است که جد پدر مادر که جد فاسد
است ازین حکم بدر رود وجه در نسبت او بسوی میت زن که مادر
است داخل میشود بعده جزو پدر میت اعنی برادران پسر
پسران برادران اگرچه فرود تر باشند بعد ازان جزو جد میت
اعنی اعمام پسر پسران آنها اگرچه فرودتر باشند ازین بیان ظاهر شد
که اسباب عصوبت بنفسه چهار نوع است یکی پسر بودن بمیر

واسطه یا بواسطه دوم پدر بودن بغیر واسطه یا بواسطه سیوم برادر بودن وفرع آن چهارم عم بودن وفرع آن بترتیبکه گذشت وعصبه های بنفسه بعد ترجیح دادن بنزدیکی درجه نیز ترجیح داده میشوند بقوت قرابت اعنی صاحب دو قرابت از عصبات اولی تر است از صاحب یک قرابت باوجود برابری هردو در درجه خواه آن صاحب دو قرابت مذکر باشد خواه مونث برای حدیث پیغمبر صلعم که برادران اعیانی وارث میشوند نه علاتی اعنی برادران اعیانی از برادران علاتی اولیترند در میراث چنانچه برادر عینی که صاحب دو قرابت است مقدم است بر برادر علاتی که صاحب یک قرابت است وچنانچه خواهر عینیه وقتیکه عصبه شود با دختر از برادر علاتی اولیتر است ودرین مسئله اختلاف ابن عباس رض است زیراچه نزد او خواهر با دختر عصبه نمیشود چنانچه سابق مذکور شده وچنانچه پسر برادر عینی از پسر برادر علاتی اولیتر است باوجود برابری هردو در درجه زیراچه پسر برادر عینی صاحب دو قرابت است ودرین مقام ذکر خواهر عینیه که عصبه بنفسها نیست بلکه عصبه مع غیرها است برای آنست که شریک است در حکم با عصبه بنفسه و همچنین حکم است در اعمام میت بعد از ان در اعمام پدر او بعد از ان در اعمام جد او اعنی درمیان

آن فریقها اعتبار کرده میشود اولا نزدیکی درجه بعد ازان قوت قرابت
پس عم میت مقدم است بر عم پدر میت و عم پدر میت مقدم است
بر عم جد میت و این برای اعتبار نزدیکی درجه است و در هر یکی
ازین سه فریق صاحب دو قرابت مقدم کرده میشود بر صاحب یک
قرابت باوجود برابری درجه پس عم میت از جانب مادر و پدر مقدم
بر عم او از جانب پدر است و همچنین حکم است در عم پدر و عم
جد و نیز همچنین حکم است در فروع این فریقها پس اعتبار کرده میشود
اولا نزدیکی درجه بعده قوت خویشی چنانچه پسر عم مقدم است بر پسر
پسر عم برای نزدیکی درجه و پسر عم از جانب پدر و مادر بسبب قوت
خویشی مقدم است بر پسر عمی که از طرف پدر است اما عصبه بغیره
پس از زنان چهار کس اند که فرض آنها نصف و ثلثان است یکی ازان
دختر است که نصیب یکدختر نصف و نصیب دو دختر یا زیاده بران
ثلثان است دوم دختر پسر که حال او وقت نبودن دختر مانند دختر
است سیوم خواهر عینیه که هرگاه دختران یا دختران پسر نباشند مانند
دختر است چهارم خواهر علاتیه که حکم او نیز وقت نبودن دختر و دختر پسر
و خواهر عینیه مانند حکم آنها است پس این چهار زن با برادران خودها
عصبه میشوند چنانچه در حالات آنها ذکر کرده شد و بر عصبه شدن دختر و دختر

پسر دلالت میکند قول او تعالی که وصیت میکند شمارا خدای تعالی در اولاد
شما باینکه باشد مرد را مثل نصیب دو زن و بر عصبه شدن خواهران عینیه
و علاتیه دلالت میکند قول او تعالی که اگر باشند میت را برادران
و خواهران پس مرد را مانند نصیب دو زن است و از زنان کسی را
که فرض نباشد و برادر او عصبه است بسبب برادر خود عصبه نمیشود
چنانچه عم و عمه خواه باشد از جانب پدر و مادر خواه از جانب
پدر و وجه آن این است که عصبه شدن زن با مرد در قرآن مجید
بدو جا مذکور است یکی دختر با پسر دوم خواهر با برادر و در این هر دو
صورت زن صاحبه فرض است پس زنیکه صاحبه فرض نباشد نص
قرآن آنرا شامل نیست وجه دوم این است که برادر خواهر را
عصبه میکند باین طریق که از فرضیت بسوی عصوبت می آرد تا تفضیل
زن بر مرد یا برابری با آن لازم نیاید پس زنیکه صاحبه فرض نباشد
در آن این معنی متحقق نمی تواند شد در اینصورت تمام متروکه میت مر عم
را میرسد و عمه را هیچ نی زیرا چه عم عصبه است و عمه ذی رحم است
و همچنین حال است در پسر عم با دختر عم که از جانب مادر و پدر یا صرف
از جانب پدر باشد و نیز در پسر برادر با دختر برادر که از جانب مادر و پدر

با زن دیگر چنانچه خواهر عینیه یا علاتیه با دختر یا دختر پسر خواه یک باشد خواه
زیاده چنانکه در حدیث است که عصبه گردانید خواهران را با دختران
و در بیان حالات خواهران گفته شد و فرق میان عصبه بغیره و عصبه مع غیره
این است که در عصبه بغیره آن غیر عصبه بنفسه میشود و بسبب آن تجاوز
میکند عصوبت بسوی زن و در عصبه مع غیره آن غیر اصلا عصبه نمیشود
بلکه عصوبت آن عصبه بسبب معیت آن غیر میشود و آخر عصبات مولای
عتاقه باشد ای آزاد کننده بنده و آن نزد علمای ما و ح بر ذوی الارحام و رد
کردن بر صاحبان فرض مقدم است و آن قول علی و زید بن ثابت رض است
و نزد ابن مسعود رض از ذوی الارحام موخر است و معتق اعنی آزاد کننده
از معتق اعنی آزاد کرده خود وارث میشود بهر وجهیکه آزاد کرده باشد
خواه بشرط خواه بدون شرط خواه برای وجه خدای یا برای شیطان یا آزاد
کرده باشد بدین شرط که او سایبه است اعنی آزاد و لیکن ولای او مر
خواجه ویرا نبود یا آزاد کرده باشد باین شرط که ولای او مر خواجه را نباشد
یا آزاد کرده باشد بر مال یا بلا مال یا بطریق کتابت و غیر آن و اگر مولای
عتاقه نباشد عصبه مولای عتاقه از ان آزاد کرده شده وارث است
بهر ترتیبیکه در عصبات پیشتر ذکر کرده شد برای حدیث پیغمبر صلعم که ولا
قرابتی است مانند قرابت نسب و نیز آن این است که آزادی زندگانی

انسان است چه بسبب آن ثابت میشود صفت مالکیت که بآن انسان
ازسایر حیوانات وجمادات ممتاز است ورقیت اعنی بندگی بمنزله
تلف وموت است پس آزاد کننده سبب زنده گردانیدن آزادگرده
شده است چنانکه پدر سبب پیدایش فرزند است پس چنانکه فرزند
منسوب میشود بپدر بسبب نسب وباقربای پدر به تبعیت آن همچنان آزاد
کرده شده منسوب میشود بآزاد کننده بسبب ولاء وبعصبه آزاد کننده به تبعیت
وچنانکه ثابت میشود ارث بسبب نسب همچنان ثابت میشود بسبب ولاء
زنان راکه از وارثان آزاد کننده باشند هیچ از ترکه آزاد کرده شده
نمیرسد پس عصبه بغیره ومع غیره در عصبه آزاد کننده داخل نیست
برای حدیث پیغمبر صلعم مر زنان را چیزی از ولا نیست مگر ولای کسیکه
آورا آزاد کرده باشند زنان یا ولای کسیکه آزاد کرده زن اورا
آزاد کرده باشد یا ولای کسیکه اورا مکاتب کرده باشند زنان
یا ولای کسیکه مکاتب کرده زنان اورا مکاتب کرده باشد یا ولای کسیکه
اورا مدبر کرده باشند زنان یا ولای کسیکه مدبر کرده زنان اورا
مدبر کرده باشد یا آن ولا که جر آن کرده باشد اعنی بسوی خود
کشیده باشد آزاد کرده آنها یا آزاد کرده آزاد کرده آنها ولای
آزاد کرده ومکاتب زنان ظاهر است وصورت ولای

آزاد کردهٔ آزاد کردهٔ زنان این است که زنی آزاد کرد بنده را بعد
این بنده خرید کرد بندهٔ دیگر را و آزاد کرد آنرا پس بمرد آزاد دوم و او را
عصبه نسبی نیست و هم مرده است پیش از وی بندهٔ اول و عصبه او پس
درینصورت میراث آزاد دوم از روی عصوبت مر آن زن را
است بجهت ولاء صورت ولای مدبر انها این است که زنی مدبر کرد
بنده را و بعد از ان مرتده شد و بدار حرب پیوست و قاضی بآزادی مدبر
زن مذکوره حکم نمود بعد از ان زن مذکوره مسلمان شد و بدار اسلام
بازگشت پس بمرد آن مدبر و نگذاشت عصبه نسبی را پس این زن
از ان مدبر عصبه است و حکم مدبر مدبر همچنین است اعنی وقتیکه قاضی
بسبب مرتده شدن زن مذکوره و لاحق شدن او بدار حرب حکم بآزادی مدبر
او نمود پس مدبر مذکور خرید بندهٔ را و مدبر گردانید این بنده را و بمرد پس
باز گشت آن زن بتوبه بسوی دار اسلام پیش از موت مدبر خود یا بعد
موت او و بنده مدبر دوم مرد و عصبه نسبی نگذاشت درینصورت میراث
مدبر دوم مر زن مذکوره را باشد و صورت جر آزاد کردهٔ زنان ولاء را
این است که بندهٔ زنی باجازت آن زن کنیز آزاد کردهٔ دیگری نکاح
کرد پس ازین دو پیدا شد فرزندی که حر باشد بنا بر آنکه فرزند در آزادی
و بندگی تابع مادر است و ولای آن فرزند برای مولای مادر او است

پس وقتیکه آن زن بنده خود را آزاد کرد این بنده آزاد بسبب آزادی
خود ولای فرزند را از مولای مادر فرزند مذکور بسوی خود کشید و بنده بسوی
مولای خود که زن مذکوره باشد حتی که اگر بمیرد آن بنده آزاد پسر
بمیرد فرزند او وگذارد آن زن را که آزاد کننده پدر او است ولای
او مر این زن را است وصورت کشیدن آزاد کرده آزاد کرده زنان
ولا را این است که زنی آزاد کرد بنده را و این بنده آزاد خرید بنده دیگر را و
با کنیز آزاد کرده دیگری نکاح وی دهانید و ازین دو میداشت فرزندی
که حر باشد پس ولای این فرزند مر مولای مادر او را باشد پس وقتیکه
آزاد کرد آن بنده آزاد بنده خود را پس بسبب آزاد کردن خود ولای فرزند
بنده آزاد خود کشید بسوی ذات خود پستر بسوی مولای خود که آن زن
باشد داکر بگذارد بنده آزاد پدر و پسر آزاد کننده را اسام ولاء
پسر را باشد و پدر را هیچ نی و این قول ابی حنیفه و محمد رح است و همین
قول اول ابی یوسف رح است اما نزد ابی یوسف رح بقول اخر او
سدس پدر را و باقی پسر را باشد چنانکه در باب شناختن فرض گفته شد
دوجه قول اخر ابی یوسف رح این است که ولا اثر ملک است
پس ملحق بحقیقت ملک خواهد بود و اگر آزاد کرده شده ترکه گذارد مالی
را و وارث گذارد پدر و پسر را میرسد بپدر سدس آن مال و باقی

میرسد به پسر پس همچنین حکم است اگر گذارد آزاد کرده شده ولاء
وجواب این از جانب طرفین رح این است که ولا اگرچه اثر ملک
است و لیکن مال نیست و نه در حکم مال چنانکه قصاص که مال نیست
لیکن در حکم مال است که عوض گرفتن ازان بمال جایز است بخلاف
ولا که عوض گرفتن ازان بمال جایز نیست پس سهام وارثان در ولا
بفرضیت جاری نخواهد شد مثل مال بلکه آن سببی است که بدان وارث
می توان شد بطریق عصوبت پس معتبر خواهد شد دران عصوبتی که نزدیکتر
است و پسر نزدیک ترین عصبات است واگر جاری می شد در آن
سهام وارثان بفرضیت مانند مال پس زنان راهم ازان نصیب میبود
علاوه اینکه قول پیغمبر صلعم که ولا قرابتی است مانند قرابت نسب
و قابل بیع وهبه وارثان نیست دلالت واضحه دارد برینکه قول اول
ابی یوسف رح که آن مذهب طرفین است صحیح است واگر بنده آزاد

---

پسر آزاد کننده وجد او را گذارد تمام ولا پسر را باشد باتفاق وجد را هیچ
نی وابو یوسف رح درین مسئله مخالفت نمیکند با طرفین زیراچه پدر مانند
پسر است در عصوبت بحسب ظاهر زیراچه اتصال هر واحد از آنها بمیت
بلا واسطه است مگر پسر را که قریب تر گفته شد است سبب آن یک
امر حکمی است که بالاذکر شد است و آن این است که پیوستگی فرع

باصل ظاهرتر است از پیوستگی اصل بافرع لهذا ذکر فرع از ذکر اصل
حاصل میشود مانند بنا و اشجار در بیع زمین پس در صورت گذاشتن آزاد
کرده شده پدر و پسر آزاد کننده را اختلاف کرد ابو یوسف رح بطرفین رح و
در صورت گذاشتن جد و پسر جد مزاحم پسر نمیشوند چه اتصال او بسبب پدر
است پس هرگاه پدر از جد قریب تر است پسر از و بالا اشتباه قریب
تر خواهد بود بلا اختلاف و اگر کسی مالک ذی رحم محرم خود شود آزاد میشود
آن ذی رحم محرم بر آنکس و میشود ولای او برای آنکس این مسئله از
تتمه مبحث عصبات سببیه است و تنبیه است بر اینکه عتق اگرچه
اختیاری نباشد تاهم سبب ولا است و تفصیل این مقام این است
که قرابت بر سه نوع است اول قریبه و آن قرابت ذی رحم محرم است
از جهت ولادت و زادن خواه بروش اصلیت بود چنانچه مادر و پدر و جدها
اگرچه بالاتر باشند و خواه بروش فرعیت چنانچه فرزندان و فرزندان فرزند
اگرچه فروتر باشند دوم متوسطه و آن قرابت محرمهای غیر مذکورین
است اعنی قرابت برادران و خواهران و فرزندان ایشان اگرچه فروتر
باشند و قرابت عم و عمه و خال که برادر مادر باشد و خاله که خواهر مادر
باشد و باید دانست که اولاد عم و عمه و خال و خاله از خویشان متوسطه
نیستند سیوم بعیده و آن قرابت ذی رحم غیر محرم چنانچه فرزندان عمها

و غالبها پس اگر کسی مالک ذی رحم محرم خود از نوع اول شود آزاد
میشود آن مملوک بر وی و ولای این آزاد او را باشد باتفاق و اگر کسی
مالک ذی رحم محرم از فریق دوم شود این مملوک بر وی آزاد میشود
نزد علمای ما رح و نزد شافعی رح آزاد نمیگردد و اگر کسی مالک ذی رحم
غیر محرم که از فریق سیوم است شود این مملوک بر مالک آزاد
نمیگردد باتفاق مثال آزاد شدن ذی رحم محرم بر مالک سه دختر
آزاد که پیدا شده اند از پدر که بنده است و از مادر که آزاد است
دو دختر بزرگتر سی دینار دارند و دختر خورد تر بیست دینار و این دو دختر
خریدند پدر خود را به پنجاه دینار پس پدر آزاد شد بر این هر دو بعده
پدر و گذاشت چیزی از مال پس دو ثلث آن به سه دختر به قسمت
از روی فرضیت میرسد و باقی که ثلث دیگر باشد پنج حصه شده سه از آن
بدختران کلان و دو بدختر خورد میرسد بسبب ولا و مسئله از چهل و پنج
تصحیح می پذیرد دو ثلث آن را که سی است سه حصه نموده بهر یک از
سه دختر ده ده بسبب فرض باید داد و ثلث باقی را که پانزده است پنج
حصه نموده سه خمس که نه است دختران کلان را و دو خمس که شش
است دختر خورد تر را بسبب ولا باید داد و مجموع قسمت دختران کلان
از فرض و ولا نوزده و مجموع قسمت دختر خورد تر از فرض و ولا شانزده

است و دختریانه را سوای ده که بسبب فرض است دیگر هیچ نباشد
و بیان درست شدن مسئله از چهل و پنج این است که اصل مسئله
در اینجا سه است که کمتر ین مخرجهای دو ثلث حصه فرض هر سه دختر
باشد و دو ثلث سه که دو است حصه هر سه دختر از روی فرض
و ثلث باقی که یک است بسبب عصوبت ولاحق دختر کلانتر و خورد تر
است و تقسیم دو بر سه دختر راست نمی آید و در میان این دو
که عدد سهام است و در میان عدد روس دختران که سه است نسبت
تباین است لهذا حسب قاعده مجموع عدد روس که سه باشد گرفته
شد و چون واجب است که تقسیم ثلث باقی بر دختر کلانتر و خورد تر بحسب
نسبت در میان مالهای اینها باشد و در میان و مال آنها یعنی سی و
بیست نسبت توافق بعشر است پس عشر یعنی دینار سه باشد و عشر
از بیست دینار دو باشد و مجموع آن پنج باشد و این پنج بمنزله عدد
روس است و ثلث باقی که یک است بر پنج راست نمی آید
و در میان یک و پنج نسبت تباین است لهذا مجموع پنج گرفته شد
و در میان این پنج و عدد روس دختران که سه است تباین
است پس چون حسب ضابطه پنج را در سه ضرب کردیم پانزده
حاصل شد بعده پانزده را در اصل مسئله مذکوره که سه است ضرب

گردیم چهل و پنج حاصل گردید مسئله ازین تصحیح میشود زیرا چه از اصل
مسئله دختران را دو سهم است و دو را چون در مضروب که پانزده
است ضرب کردیم سی حاصل گردید و آن سهام سه دختر است
بسبب فرض و دختر کلانتر و خورد تره را از اصل مسئله یک سهم است
بسبب ولاء و از ضرب یک در پانزده هیچ تغیر نیست همین پانزده
حصه باقی بر سهام ولاء که پنج است منقسم میشود به سه و همچنین اگر سه
کس یا زیاده از ان بسبب خرید مالک ذی رحم محرم خود شوند از ترکه
آن ذی رحم اولاً صاحبان فروض را بقدر فرض باید داد و بعد از ان اگر
عصبه نسبی نباشد پس باقی ترکه را از روی نسبت و رمیان مال هایی مالکان
تقسیم کنند باین طریق که عدد سهام ولاء ایشان را عدد روس دانسته باقی را
بر آن حسب مذکور الصدر قسمت کنند و باید دانست که دختر کلانتر و خورد
تره اگر خریده باشد پدر خود را ولایت تزویج پدر مذکور است اگر
او دیوانه مطبق باشد و شیخ الاسلام خواهرزاده می گفت که شیخ من
ابوبکر جنیدی از ابی اسحاق حافظ حکایت میکرد که او می گفت که این از
غرایب مسایل است که دختر ولیه او شود * باب الحجب *
حجب بالفتح در لغت بمعنی باز داشتن و در اصطلاح ان عام باز داشته
شدن شخص معین بود از میراث او خواه از کل یا بعض آن بسبب وجود

شخصی دیگر حجب بر دو گونه است یکی حجب نقصان که حجب از سهم بسیار بسوی سهم کمتر باشد. و آن مر پنج کس را است یکی شوهر دوم زوجه سیوم مادر چهارم دختر پسر پنجم خواهر علاتیه و بیان آن در احوال آنها گذشت که شوهر محجوب میشود از نصف بسوی ربع و زوجه محجوبه میشود از ربع بسوی ثمن بسبب بودن فرزند یا فرزند پسر و مادر محجوبه میشود از ثلث بسوی سدس بسبب بودن فرزند یا فرزند پسر یا دو کس از برادران و خواهران و نیز محجوبه میشود مادر از ثلث کل بسوی ثلث باقی بسبب بودن پدر و زوج میت یا زوجه او و دختر پسر محجوبه میشود از نصف بسوی سدس بجهت کامل گردانیدن دو ثلث بسبب بودن یک دختر صلبیه و خواهر علاتیه محجوبه میشود از نصف بسوی سدس بسبب خواهر عینیه و همچنین است حال دیگران که سابقا گفته شد دوم حجب حرمان یعنی باز داشته شدن از میراث بالکلیه و وارثان در این حجب حرمان یعنی بقیاس این حجب دو فریق اند یک فریق از ان محجوب بحجب حرمان به هیچ حال نمیشوند اگرچه بعض از آنها محجوب بحجب نقصان میشوند و آن شش کس اند سه از مردان پسر و پدر و شوهر و سه از زنان دختر و مادر و زوجه سوال این فریق بسبب قتل و ارتداد و رقیت محجوب میشوند پس چگونه صحیح خواهد شد این سخن که آنها در هیچ حال محجوب

نمیشوند جواب کلام دو وارثان است و آنها بر تقدیر فقدان وغیره وارث میشوند
و فریق دوم وارث میشوند بیک حال و محجوب میشوند بحجب حرمان
در حال دیگر و آنها غیر آن شش کسان مذکور الصدرند و برابر است
که ارث این فریق دوم بعصوبت بود یا بفرضیت و حجب حرمان
در فریق مذکور مبنی است بر دو اصل اصل اول آنکه هر کسی
که نسبت او بسوی میت رسد بسبب شخصی آنکس با وجود این
شخص وارث نمیشود چنانچه پسر پسر که وارث نمیشود با پسر سوای
فرزندان مادر که اینها یا آنکه نسبت خود ها بسوی میت بسبب مادر دارند
با وجود مادر وارث میشوند بسبب استحقاق نداشتن مادر جمیع ترکه
را باید دانست که شخصیکه بسبب او نسبت وارث بسوی میت شود
آن شخص را مدلی به و آن وارث را مدلی می نامند و تحقیق اصل
مذکور این است که شخص مدلی به اگر مستحق جمیع ترکه است پس مدلی
با وجود او وارث نمیشود خواه سبب ارث هر دو یک باشد چنانچه
سبب پدری در پدر و جد و سبب فرزندی در پسر و پسر پسر خواه یک
نباشد چنانچه در پدر و برادران و خواهران و سر آن این است که هرگاه
مدلی به احراز جمیع مال کند برای مدلی هیچ باقی نمی ماند و اگر مدلی به مستحق
جمیع ترکه نباشد پس اگر سبب ارث هر دو یک باشد

همان حکم است چنانچه در مادر و مادر مادر زیرا چه هرگاه مدلی به
سبب مذکور نصیب خود بگیرد برای مدلی نصیبی باقی نمی ماند پس مدلی
محروم میگردد و اگر سبب ارث یک نباشد چنانچه در مادر و اولاد و
او پس مدلی به نصیب خود میگیرد بجهت یک سبب و مدلی میگیرد و نصیب
دیگر را بجهت سبب دیگر و محروم نمیشود و سوال ما در وقت نبودن
کسی دیگر از اصحاب فرائض و عصبات مستحق تمام ترکه میشود پس
چگونه گفته شود که او مستحق تمام ترکه نیست جواب مراد از عدم استحقاق
جمیع ترکه آن است که بیک جهت مستحق تمام ترکه شود مانند عصبه و استحقاق
مادر تمام ترکه را بیک جهت نیست بلکه بعض آن میگیرد بفرض و
بعض برد اصل دوم اینکه اعتبار کرده شود و نزدیکتر را بعده نزدیکتر
دیگر را چنانچه در عصبات ذکر کرده شد که ترجیح داده میشود بسبب
نزدیکی درجه اعنی نزدیک تر محجوب میکند بحجب حرمان دورتر را
خواه آنها در سبب ارث متحد باشند یا نباشند و کسیکه محروم از
ارث بالکلیه است محجوب نمیکند نزد علمای ما دیگر خود را بهیچ وجه
نه بحجب حرمان و نه بحجب نقصان چنانچه کافر و قاتل و رقیق و این قول
عامه صحابه رض است و مروی است که زنی مسلمه گذاشت شوهر مسلم
و دو برادر اخیافی مسلم و یک پسر کافر را پس حکم کرد درین مسئله

علای زید بن ثابت رض یانکه شوهر نصف وبرادر ثلث میرسد وباقی برای عصبه است هرکه باشد پس درین صورت پسر کافر محجوب نمیکند شوهر را از نصف بسوی ربع وهم محجوب نمیکند دوبرادر مذکور من را اما نزد ابن مسعود رض محروم محجوب میکند بحجب نقصان نه بحجب حرمان پس در صورت مذکوره نزد ابن مسعود رض شوهر را ربع میرسد ودوبرادر اخیافی را ثلث وباقی برای عصبه باشد چون کافر وقاتل وبنده واین نظیر برای محروم است که نزد علمای مارح اصلا حاجب نمیشود ونزد ابن مسعود رض حاجب میشود بحجب نقصان ومحجوبی که او را حجب حرمان است غیر خود را محجوب میکند بهر دو حجب باتفاق ابن مسعود ودیگر صحابه رض چنانچه دوکس از برادران وخواهران یا زیاده بران از هر جهت که باشند باوجود پدر وارث نمیشوند لیکن محجوب میکنند مادر را از ثلث بسوی سدس وهمچنین حال است در حجب حرمان چنانکه مادر پدر که محجوب است بسبب پدر اما محجوب میکند مادر مادر را واین نزد ابن مسعود رض بجهت آن است که محروم با آنکه بوجهی وارث نیست حاجب است پس همچنین محجوب هم حاجب است بلکه محجوب نسبت بمحروم اولیتر است بآنکه حاجب شود چه او بوجهی وارث میشود بخلاف محروم واما نزد علمای مارح پس بجهت آن

مدت که محروم بمنزله معدوم است که بهیچ وجه سزاوار ارث
نیست بخلاف محجوب که او از وجهی سزاوار ارث است و از وجهی
سزاوار ارث نیست پس محجوب در حق استحقاق ارث مانند مرده
است و وارث نمیشود اصلاً و در حق حجب زنده است پس
او وارث است در حق محجوب خود اگر حاجب او نمی بود پس
حاجب محجوب خود خواهد شد باب مخارج فروض چون قسمت
فروض بر صاحبان فرض بدون دانستن ضابطه متعذر است لهذا شروع
در بیان آن رفت و مخرج جای بیرون شدن است و مخارج جمع
آن و هر عددی که از عددی دیگر بر می آید آنرا کسری نامند چنانکه نصف
از دو و ثلث از سه و ربع از چهار و سوای این هر عدد که از عدد دیگر بر می آید
کسر باشد و کسور بالضم جمع آن است و آن دیگر را که از وی عدد
بر می آید مخرج می نامند و کسری را که از نصف تا عشر باشد کسر منطق
می نامند و سوای آن کسر دیگر را کسر اصم میگویند و آن از نصف
تا عشر نه کسر باشد و کسر بمعنی راست نیامدن قسمت بر وارث نیز
مستعمل است باید دانست که فرض های وارثان که قبل ازین گفته شده
تمام کسر است پس مخرج آن هم مخرج کسر خواهد بود و شش
فرضها که در کتاب الهی مذکور است بر دو نوع است و هر دو نوع مشتمل

بهم سه کسر نوع اول نصف است وربع وثمن ونوع دوم ثلثان

است وثلث وسدس بروش تضعیف وتنصیف تضعیف بمعنی دوچند

کردن وتنصیف بمعنی نصف کردن است طریق دوچند کردن اینکه

ثمن وقتیکه دوگونه کرده شود دو ربع حاصل گردد وربع وقتیکه دوگونه

کرده شود نصف گردد وسدس وقتیکه دوگونه کرده شود ثلث گردد

وثلث وقتیکه دوگونه کرده شود ثلثان گردد وطریق تنصیف این که

نصف وقتیکه تنصیف کرده شود ربع گردد وربع وقتیکه تنصیف کرده شود

ثمن گردد وثلثان وقتیکه تنصیف کرده شود ثلث گردد وثلث وقتیکه

تنصیف کرده شود سدس گردد حاصل ذکر تضعیف وتنصیف

این است که درصورت اعتبار هر یکی از دو نوع مذکور دو عبارت درست

می تواند شد پس در نوع اول بوجه تنصیف می توان گفت نصف ونصف

نصف اعنی ربع ونصف نصف نصف اعنی ثمن وبوجه تضعیف

می توان گفت که دوچند ثمن ربع ودوچند ربع نصف ودر نوع ثانی

بطریق تنصیف می توان گفت نصف ثلثان ثلث ونصف ثلث

سدس وبطریق تضعیف می توان گفت دوچند سدس ثلث ودوچند

ثلث ثلثان وشش فرض مذکوره را که دو نوع کرده شد سبب آن

آنکه کمترین فرضهای شش گانه ثمن است ومخرج آن هشت است بعد

که ربع ونصف ازان بدون کسر بیرون می تواند آمد بنا بر آن
این سه را یک نوع نموده شد و کمترین فرضها بعد ثمن سدس است
و مخرج آن شش است که ثلث وثلثان ازان بدون کسر بیرون
می تواند آمد بنا بر آن این سه را نوع دیگر نموده شد ونیز می گویند
که فروض سه گانه اول را اول باین جهت نامیده شد که آن نصیب
اول موجودات است از آدمیان اعنی زوج وزوجه که آدم وحوا
علیهما السلام اند چه نصیب زوج وزوجه یافته نمیشود مگر در همین
نوع و هرگاه در مسایل یکی از فرضهای مذکوره در آید مخرج آن فرض
عدد همنام آن فرض خواهد بود چنانچه ربع از اربعه اعنی چهار و ثمن از
ثمانیه اعنی هشت و ثلث وثلثان از ثلاث اعنی سه و سدس از سته اعنی
شش مگر نصف که مخرج آن اثنان است اعنی دو که همنام نصف
نیست وصورت های در آمدن یک فرض این است
که اگر در مسئله صرف نصف باشد چنانکه وارث گذارد میت دختر
و برادر عینی را پس مسئله از دو خواهد شد و نصف آن بدختر و مابقی
به برادر خواهد رسید و اگر در مسئله صرف ربع باشد چنانکه گذارد
میت شوهر و پسر را مسئله از اربعه اعنی چهار خواهد شد ربع آن
بشوهر و مابقی که سه باشد به پسر خواهد رسید و اگر در مسئله صرف

ثمن باشند چنانکه گذارد میت زوجه و پسر را مسئله از ثمانیه اعنی
هشت خواهد شد و ثمن آن که یک است بزوجه و باقی هفت
به پسر خواهد رسید و اگر در مسئله صرف ثلث بود چنانکه گذارد
میت مادر و برادر عینی را یا ثلثان باشد چنانکه گذارد میت دو دختر
و عم را پس مسئله از ثلاث اعنی از سه خواهد شد و در صورت اولی
مادر را ثلث و باقی برادر را و در صورت دوم بدو دختر ثلثان و باقی
بعم خواهد رسید و اگر صرف سدس باشد چنانچه گذارد میت پدر و پسر
را پس مسئله از سته اعنی از شش خواهد شد و سدس بپدر و باقی به
پسر خواهد رسید و هرگاه در مسایل ازین فرضها دو دو فرض یا سه سه فرض
از یکنوع بیاید پس بدانید که مخرج کسر آن نوع باشد همان عدد مخرج
دوچند و دو دوچند دوچند آن کسر خواهد بود چنانکه شش که هم مخرج
سدس و هم مخرج دوچند آن اعنی ثلث و هم مخرج دوچند او چند آن اعنی
ثلثان باشد و چنانچه هشت که هم مخرج ثمن و هم مخرج دوچند آن اعنی
ربع و هم مخرج دوچند دوچند آن اعنی نصف است و سر آن این است
که مخرج ضعف هر کسر داخل است در مخرج آن کسر پس
بسبب مخرج کسر از مخرج ضعف آن استغنا میشود چنانکه مخرج
ثلث و ثلثان که سه است داخل است در مخرج سدس

کششش است وعلی هذا القیاس وصورتهای جمع شدن دو فرض
یا سه فرض از یک نوع در مسایل شش است یکی اجتماع
سدس وثلث چنانکه از میت مادر و دو خواهر اخیافی و برادر
عینی را دوم اجتماع سدس وثلثان چنانکه از میت مادر و دو خواهر
عینیه و عم را سیوم اجتماع سدس وثلث وثلثان چنانکه از
میت مادر و دو خواهر اخیافی دو دخواهر عینیه را دربن هر سه صورت
مسئله از شش باشد چهارم اجتماع ثلث وثلثان چنانکه از میت
دو خواهر اخیافیه و دو خواهر عینیه و برادر زاده را دربنصورت مسئله از
سه باشد پنجم اجتماع ثمن ونصف چنانکه از میت زوجه و دختر و عم را
دربنصورت مسئله از هشت باشد ششم اجتماع ربع ونصف
چنانکه از میت شوهر و دختر را دربنصورت مسئله از چهار باشد
وبیان اختلاط هر دو نوع بایکدیگر این است هر گاه نصف که از
نوع اول است بکل نوع دوم که ثلثان وثلث وسدس باشد
یا ببعض آن مختلط شود پس مسئله از شش خواهد بود صورت
اختلاط نصف از نوع اول بتمام نوع دوم اینکه مثلا که از میت شوهر
و مادر و دو خواهر عینیه و یک خواهر اخیافی را وصورت اختلاط نصف
به بعض نوع دوم شش است یکی اختلاط نصف بطرف ثلث چنانکه

که از وی میت شوهر و دو خواهر اخیافیه و مادر زاده را دوم اختلاط نصف
بصرف ثلثان چنانکه که از وی میت شوهر و دو خواهر عینیه را سیوم
اختلاط نصف بصرف سدس چنانکه از وی میت مادر و دو خواهر و عم
را چهارم اختلاط نصف بثلث و ثلثان چنانکه از وی میت شوهر
و دو خواهر عینیه و دو خواهر اخیافیه را پنجم اختلاط نصف بثلثان و سدس
چنانکه از وی میت شوهر و مادر و دو خواهر عینیه را ششم اختلاط نصف
بثلث و سدس چنانکه از وی میت شوهر و دو خواهر اخیافیه و مادر را
و سبب درست شدن مسئله از شش وقت مختلط شدن نصف
بنوع دوم این است که دو که مخرج نصف است و سه که مخرج ثلث
و ثلثان است در شش داخل است پس شش مخرج باشد برای
نصفی که مختلط بفرض نوع دوم باشد و نیز درمیان مخرج نصف که دو است و مخرج
ثلث که سه است نسبت تباین است پس چون یکی ازین دو را در دیگر
ضرب کنیم شش حاصل خواهد شد که مخرج نصف و ثلث هر دو است و هرگاه
ربع از نوع اول بکل نوع دوم یا ببعض آن مختلط شود مسئله
از دوازده باشد صورت اختلاط ربع بجمیع نوع دوم این است
که مثلا میت گذاشت زوجه و مادر و دو خواهر عینیه و دو خواهر اخیافیه را اگر
ربع بر زوجه و سدس بمادر و ثلثان بدو خواهر عینیه و ثلث بدو خواهر اخیافیه

خوابد رسید وصورت اختلاط ربع ببعض نوع دوم نیز شش است
یکی اختلاط ربع بصرف ثلثان چنانکه گذارد میت شوهر و دو دختر
و عم را دوم اختلاط ربع بصرف ثلث چنانکه گذارد میت زوجه و مادر
و برادر زاده را سیوم اختلاط ربع بصرف سدس چنانکه گذارد
میت زوجه و یکی از فرزندان مادر را چهارم اختلاط ربع بثلثان و سدس
چنانکه گذارد میت زوجه و مادر و دو خواهر عینیه را پنجم اختلاط ربع بثلثان
و ثلث چنانکه گذارد میت زوجه و دو خواهر عینیه و دو خواهر اخیافیه
را ششم اختلاط ربع بثلث و سدس چنانکه گذارد میت زوجه و مادر
و دو خواهر اخیافیه را و وجه درست شدن مسئله از دوازده دفعت
اختلاط ربع بنوع دوم این است که مخرج سدس که کمتر جزو نوع دوم
است شش است و مخرج ثلث و ثلثان نیز در آن داخل است
پس شش را گرفتیم و بعده چهار را که مخرج ربع است نیز گرفتیم و در میان شش
و چهار توافق بنصف است پس چون نصف یکی را در تمام دیگر ضرب
کنیم دوازده حاصل میشود و وجه دیگر این است که در میان مخرج
ثلث و ثلثان که سه است و در میان مخرج ربع که چهار است
مباینه است پس چون یکی را در دیگر ضرب کنیم دوازده حاصل
میشود و این دوازده مخرج کل اختلاط های ربع با نوع دوم باشد

وهرگاه ثمن از نوع اول بتمام نوع دوم یا به بعض آن مختلط شود

مسئله از بیست وچار باشد وصورت اختلاط ثمن بهمه نوع دوم

بر رای ابن مسعود رض متصور میشود ونزد علمای مارح متصور نیست

بسبب اینکه محروم نزد علمای مارح غیر خود را بهیچ وجه محجوب نمیکند

ونزد او غیر خود را محجوب بحجب نقصان میکند چنانکه کسی که اگر میت

پسر کافر وزوجه ومادر ودو خواهر عینیه ودو خواهر اخیافیه را پس پسر

کافر نزد ابن مسعود رض زوجه را از ربع بسوی ثمن محجوب میکند و

درینصورت اختلاف ثمن بهمه نوع دوم درست می تواند شد اما

نزد علمای مارح چون محروم در حکم معدوم است صورت اختلاط ثمن

بهمه نوع دوم متصور نیست زیراچه ثمن هرگاه برای زوجه شود

واجب است که صاحب ثلثان هر دو دختر شوند وصاحب سدس

شود مادر یا جده ودر این هنگام صاحب ثلث یافته نمیشود زیراچه

صاحب ثلث یا مادر است یا فرزندان مادر ودرین مسئله

مادر محجوب شده است از ثلث بسوی سدس و

اولاد مادر از جمیع ثلث محجوب شده اند پس در مسئله مذکوره

مختلط نخواهد شد ثمن مگر با ثلثان وسدس فقط نه با ثلث پس صورت

مذکوره نزد علمای مارح از قسم اختلاط ربع بکل نوع ثانی است

چنانکه مثالها اند گذشته است و صورت اختلاط ثمن به بعض
نوع دوم سه است یکی اختلاط ثمن بثلثان و سدس چنانکه گذارد
میت زوجه و دو دختر و مادر را دوم اختلاط ثمن بثلثان چنانکه گذارد
میت زوجه و دو دختر و عم را سوم اختلاط ثمن بسدس چنانکه گذارد
میت زوجه و مادر و پسر را و سوای این سه صورت که گذشت
نزد ابن مسعود رض سه صورت دیگر است یکی اختلاط ثمن
بثلث و سدس چنانکه گذارد میت زوجه و مادر و دو خواهر اخیافیه
و پسر کافر را دوم اختلاط ثمن بثلثان و ثلث چنانکه گذارد میت
زوجه و دو خواهر عینیه و دو خواهر اخیافیه و پسر کافر را سوم اختلاط ثمن
بثلث چنانکه گذارد میت زوجه و پسر رقیق و دو خواهر اخیافیه را و وجه
درست شدن مسئله از بیست و چهار وقت اختلاط ثمن بنوع
دوم این است که مخرج سدس که کمتر جزو نوع دوم است شش
است و در آن مخرج ثلث و ثلثان که سه باشد داخل است
پس آن شش را و مخرج ثمن را که هشت باشد گرفتیم و در میان شش
و هشت توافق به نصف است و چون نصف یکی در تمام دیگر ضرب
کنیم بیست و چهار حاصل میشود و وجه دیگر اینکه در میان سه که مخرج
ثلث و ثلثان است و در میان هشت که مخرج ثمن است مباینت

است و چون یکی را در دیگر ضرب کنیم بیست و چهار میشود و این
بیست و چهار مخرج کل اختلاطهای ثمن با نوع دوم باشد و بیان موافقت
و مباینت در میان دو عدد بعد بابی که متصل این باب است گفته
خواهد شد * باب ــــــ العول * عول در لغت
بمعنی میل بسوی ظلم و بمعنی غلبه و برداشتن است و در اصطلاح
عالمان این علم زیاده کردن عددی از جزهای مخرج است بر مخرج
وقت تنگی آن مخرج از فرضهائیکه در آن مخرج مجتمع شود و حاصل
اینکه هرگاه مخرج از وفای فرضهائیکه در آن جمع شود تنگی نماید پس
برکه برداشته میشود بسوی عددیکه زیاده از ان مخرج باشد و از ان
تقسیم کرده میشود تا نقصان در فرضهای تمام ورثه بیک نسبت شود
و ازین ظاهر شد که معنی اصطلاحی عول از معنی لغوی اخیر که برداشتن است
ماخوذ است و می تواند شد که ماخوذ از معنی اول اعنی میل ظلم باشد زیرا چه
در صورت تنگی مخرج مسئله مایل بجور میشود بر اهل آن مسئله که
در فرضهای آنها نقصان راه می یابد و همچنین از معنی دوم هم ماخوذ می تواند
شد و گویا که مسئله غالب میشود بر اهل آن بسبب لاحق شدن ضرر بآنها
و اول کسیکه حکم بعول کرد حضرت عمر فاروق رض بود که در وقت

عصبه زاود رینصورت مخرج از وفای فرضهانیکی نموزیرا چه جمع
شده دران دو نصف که فرض شوهر وخواهر است ویک ثلث که
فرض مادر است و مسئله که از شش است کفایت نمیکند باد ای
این فرضها پس مشورت کرد فاروق رض با اصحاب و عباس رض
اشارت بعول کرد و فاروق و دیگر صحابه رض متابعت عباس رض
کردند و بر شش دو عدد افزوده از هشت تقسیم ترکه نمودند و هیچکی
از صحابه رض از ینمعنی انکار نکرد مگر ابن عباس رض که بعد رحلت
فاروق رض انکار از عول کرد و شخصی از وپرسید که در زمان فاروق
چرا انکار نکردی گفت از هیبت او وفی الحقیقت فاروق رض مهیب
بود و مردی از وپرسید که در مسئله که مخرج از فرضها تنگی کند چه باید کرد
گفت که ضرر رسانم برکسیکه اضرار مناسب حال او باشد اعنی بر دختران
و خواهران زیرا چه آنها منتقل میشوند از یک فرض مقدر بسوی دیگر فرض
غیر مقدر و آن مرد گفت که فتوای تو ترا بوجهی مفید نخواهد شد زیرا چه میراث
تو بعد از مرگ بخلاف رای تو میان وارثان تقسیم خواهد یافت این
عباس رض ازین سخن بر آشفت و گفت چرا مجتمع نمیشوید تا مباهله کنیم و
لعنت خدا کنیم بر کسیکه کاذب است و خدائیکه ریگ بیابان را بر شمرد
در هیچ مال جمع نکرد دو نصف و ثلث را او جوید کلام ابن عباس رض

این است که هرگاه حقوق بسیار در مالی جمع شود و آن مال بادای کل
آن کفایت نکند پس مقدم کرده میشود ادای چیزی را که قویتر است
مانند تجهیز که مقدم است بر دین و این بر وصیت پس هرگاه تنگی
کند ترکه از ادای فرضها باید که مقدم شود فرضی که قویتر است و این شک
نیست که هر صاحب فرض که منتقل میشود از یک فرض مقدر بسوی فرض
مقدر دیگر او بجمیع وجوه صاحب فرض است و قویتر است از این
صاحب فرض که منتقل میشود از یک فرض مقدر بسوی فرض غیر مقدر
چه او بیک وجه صاحب فرض است و بیک وجه عصبه و لاحق کردن نقصان
باحرمان با او لیر است زیراچه صاحبان فرض مقدم اند بر عصبها و دلیل
علمای مارح این است که صاحبان فرض که در ترکه میت مجتمع میشوند در سبب
استحقاق که نص قران است برابر اند پس باید که در استحقاق
هم برابر باشند و وقت تنگی منقسم شود نقصان بر حقوق هر یک مانند
دایئان در ترکه پس وقتیکه واجب کرد او تعالی در مالی دو نصف و یک
ثلث را اشارا دانسته شد که مراد از ان تقسیم آن مال بنهج نقصان
در فرضها است زیراچه ادای آن مال بادای کل دو نصف و یک ثلث
محال است بخلاف تجهیز و دین وغیره که آن از حقوق مرتبه است اعنی
بعض آزان مقدم است بر بعض نه برابر بدرجه و منتقل شدن صاحب

فرض از فرضیت بسوی عصوبت موجب ضعف آن نیست
زیراچه عصوبت قویترین اسباب ارث است پس باعتبار
عصوبت صاحب فرض در بعض احوال نقصان یاحرمان باوچگونه ثابت
شود بدانکه تمام مخرجهاهفت است زیراچه فرضهای ذکرکرده شده
در کتاب الهی شش است وچون مخرج ثلث وثلثان واحد است
پس مخرجهای شش فرض مذکورپنج شد دو وسه وچهار وشش وهشت
ومخرجهای مسایل اختلاط میان دو نوع سه است شش ودوازده و
بیست وچهار اما شش درمیان پنج مخرج که اولا مذکور شد داخل است
پس باقی ماند دویکی دوازده ویکری بیست وچهار پس مجموع
هفت شد چهار ازین هفت عول نمیشود اصلا وآن دو وسه وچهار و
هشت است سبب عول نشدن هریکی ازین چهار مخرج این است
که فرضهائیکه متعلق باین مخرجها میشود در بعض صورت مخرجهای مذکوره
باداي کل آن کافی میشود ودربعض صورت بعد آدای فرضها چیزی باقی می ماند
بیان آن این است که مسئله از دو درحالی باشد که دو نصف بجهت
فرضیت یانصف بجهت فرضیت وباقی بجهت عصوبت جمع شود نظیر
صورت اول اینکه گذارد میت شوهر وخواهر عینیه را دو دراینصورت مخرج باداي
فرضها کافی است بعد اداي فرض چیزی باقی نمی باشد ونظیر صورت دوم

اینکه گذارد میت شوهر و برادر را و مسئله از سه در حالی باشد که
ثلث بجهت فرضیت و باقی بجهت عصوبت یا دو ثلث بجهت
فرضیت و باقی بجهت عصوبت یا ثلث و ثلثان بجهت فرضیت
جمع شود مثال اول اینکه گذارد میت مادر و برادر عینی را و مثال دوم
اینکه گذارد میت دو دختر و برادر عینی را مثال سیوم اینکه گذارد
میت دو خواهر اخیافیه و دو خواهر عینیه را و در خصوصت هم مخرج
بادای فرضها کافی است و بعد ادای فرض چیزی باقی نمی باشد و
مسئله از چهار در حالی باشد که ربع بجهت فرضیت و باقی بجهت
عصوبت یا ربع و نصف بجهت فرضیت و باقی بجهت عصوبت یا
ربع و ثلث بجهت فرضیت و باقی بجهت عصوبت جمع شود نظیر
اول اینکه گذارد میت شوهر و پسر را و نظیر دوم اینکه گذارد
میت شوهر و دختر و برادر عینی را و نظیر سیوم اینکه گذارد میت
زوجه و مادر و پدر را و مسئله از هشت در حالی باشد که ثمن بجهت
فرضیت و باقی بجهت عصوبت یا ثمن و نصف بجهت فرضیت و
باقی بجهت عصوبت جمع شود نظیر اول چنانکه گذارد میت زوجه
و پسر را و نظیر دوم چنانکه گذارد میت زوجه و دختر و برادر عینی را
و از این بیان ظاهر شد که درین مسئله ها عول اصلا نیست و سه مخرج

دیگر که شش دوازده وبیست وچهار باشد عول میشود در بعض

حال بدین روش که شش تا ده عول میشود بعدد طاق وجفت اعنی شش

عول میشود تا هفت بزیاده کردن یک سدس که شش است واین وقتی

است که جمع شود در مسئله نصف وثلثان چنانکه گذارد میت شوهر

ودو خواهر عینیه را یا ابویه جمع شود ونصف وسدس چنانکه گذارد میت

شوهر ویک خواهر عینیه ویک خواهر اخیافیه را وعول شش تا هشت

میشود بزیاده کردن دو که ثلث شش است واین وقتی است که

جمع شود نصف وثلثان وسدس یا جمع شود ونصف وثلث امثال

صورت اول چنانکه گذارد میت شوهر ودو خواهر عینیه ویک خواهر اخیافیه

را ونظیر صورت دوم چنانکه گذارد میت شوهر ویک خواهر عینیه ودو خواهر

اخیافیه را وعول شش تا نه میشود بزیاده کردن نصف آن واین وقتی است که جمع

شود نصف وثلثان وثلث چنانکه گذارد میت شوهر ودو خواهر عینیه ودو خواهر

اخیافیه را یا ابویه جمع شود ونصف وثلث وسدس چنانکه گذارد میت

شوهر ویک خواهر عینیه ودو خواهر اخیافیه ومادر را وعول شش تا ده

بزیاده کردن ثلثان آن میشود وآن در یک مسئله است که جمع شود

نصف وثلثان وثلث وسدس چنانکه گذارد میت شوهر ودو خواهر

عینیه ودو خواهر اخیافیه ومادر را واین مسئله را شریحیه می نامند زیرا چه قاضی

شریح در وقت قضای خود حکم کرده بود که منجمله ده سهم شوهر زن میت را سه سهم میرسد و آن شوهر در شهرها گردید و از مردمان می پرسید که زنی گذاشت شوهر را و نگذاشت فرزند یا فرزند پسر را نصیب شوهر زن که آن زن چیست و مردمان میگفتند که نصیب شوهر درین صورت نصف است و آن مرد میگفت که قاضی شریح مرا نه نصف داد و نه ثلث و این خبر بشریح رسید و آن مرد را طلب کرد و عذر خواست و گفت که سابق از من این حکم کرد است امامی عادل پرهیزگار و مراد از ان عمر رض بود و دوازده تا هفده عول میشود بعد وطاق و بعد جفت و عول دوازده تا سیزده بر یاده کردن نصف سدس آن میشود وقت جمع شدن ربع و ثلثان و سدس چنانکه گذارد میت زوجه و دو خواهر عینیه و یک خواهر اخیافیه را و عول دوازده تا پانزده بر یاده کردن ربع آن میشود وقت جمع شدن ربع و ثلثان و ثلث چنانکه گذارد میت زوجه و دو خواهر عینیه و دو خواهر اخیافیه را یا وقت جمع شدن ربع و ثلثان و دو سدس چنانکه گذارد میت زوجه و دو خواهر عینیه و یک خواهر اخیافیه و مادر را و عول دوازده تا هفده بر یاده کردن سدس و ربع آن میشود وقت جمع شدن ربع و ثلثان و ثلث و سدس چنانکه گذارد میت زوجه و دو خواهر عینیه و دو خواهر

اخیافیه و مادر را و بیست و چهار عول میشود تا بیست و هفت بزیاده

گردن ثمن آن یک عول نه زیاده مانند مسئله منبریه که جمع میشود در آن

ثمن و ثلثان و دو سدس و آن این است که گذارد میت زوجه و دو دختر

و مادر و پدر را و این مسئله را منبریه برای آن نام نهاده اند که علی

رض بر منبر کوفه خطبه میخواندند و وقت از ین مسئله شخصی از و

سوال کرد و آن حضرت بی تامل همین جواب فرمود و سایل از راه

تعنت گفت که آیا فرض زوجه ثمن نیست فرمود که ثمن آن تسع گردید

و بخطبه مشغول شد حاضران از تیزی ذهن آن حضرت تعجب کردند

و عول بیست و چهار زیاده بر بیست و هفت نمیشود مگر نزد ابن مسعود

رض که نزد او بیست و چهار بزیاده کردن ثمن و سدس آن تا سی و یک

عول میشود چنانکه گذارد میت زوجه و مادر و دو خواهر عینیه و دو خواهر

اخیافیه و پسر محروم را درین صورت نزد وی رض پسر محروم

زوجه را محجوب میکند از ربع بسوی ثمن پس مسئله بسبب اختلاط ثمن

به تمام نوع دوم از بیست و چهار است که تا سی و یک عول میشود

در زوجه را ثمن که سه است و مادر را سدس که چهار است و دو خواهر

عینیه را ثلثان که شانزده باشد و دو خواهر اخیافیه را ثلث که هشت است

و همگی سی و یک میشود و نزد غیر ابن مسعود رض مسئله این صورت

از دوازده است که تا هفده عول میشود زوجه را ربع و آن سه است و مادر را سدس و آن دو است و دو خواهر عینیه را ثلثان و آن هشت است و دو خواهر اخیافیه را ثلث و آن چهار است و همگی هفده میشود و دلیل انحصار عول در صورتهای مذکوره الصدر استقرا است اعنی تفحص جزئیات همین قدر یافته شده و مسئله را که در ان عول باشد عایله گویند فصل در شناختن نسبت عددی بسوی عدد دیگر چون در تقسیم ترکه بر عدد مستحقان آن اکثر کسر لازم می آید و بی دریافت نسبت میان دو عدد تقسیم درست نمیشود لهذا شروع در بیان آن رفت نسبت در میان دو عدد چهار است تماثل و تداخل و توافق و تباین تماثل در لغت بایکدیگر مانند شدن است و تداخل باهم در آمدن چیزی در چیزی و توافق باهم سازواری کردن و تباین ازیکدیگر جدا داشتن و جدا شدن و در اصطلاح اهل حساب معنی هریکی انچه مقرر و مقصود درین فن است این است تماثل دو عدد بودن یکی است برابر دیگر چنانچه سه سه و چهار چهار مثلا و هر یکی ازین دو عدد برابر را متماثل می نامند و بیان تداخل دو عدد مختلف بیک عبارت این است که عدد کمتر بدو بار یا زیاده ازان عدد اکثر را بتمامی ببرد اعنی هرگاه عدد کمتر را از عدد اکثر دو بار یا زیاده ازان افکنده شود از اکثر هیچ باقی نماند

چنانکه شش وسه مثلا زیرا چه اگر از شش بمقدار سه دوبار افکنده شود
از شش هیچ باقی نمی ماند وبر همین قیاس است اگر از نه بمقدار سه سه
بار افکنده شود از نه هیچ باقی نمی ماند بخلاف سه وهشت چه اگر از هشت
دو بار سه را افکنده شود دو باقی می ماند وافکندن تمام هشت بسه ممکن
نیست بلکه اگر از هشت بمقدار دو چهار بار افکنده شود تمام هشت
افکنده میشود پس سه وشش را یا سه ونه را مثلا دو وهشت را مثلا
متداخلان میگویند وبعبارت دیگر این است که تداخل دو عدد
متخالف آن باشد که عدد اکثر بر عدد اقل بدون کسر قسمت پذیرد
چنانکه سه ونه مثلا زیرا چه عددیکه درمیان این دو اکثر است اعنی
نه بر عدد کمتر اعنی سه بدون کسر قسمت می پذیرد وبعبارت
دیگر این است که اکثر زیاده کرده شود عدد اقل را بمقدار شش
یکبار یا دو بار یا زیاده از آن برابر عدد اکثر گردد چنانکه بر سه اگر بهمان
مقدار دو باره زیاده کنیم برابر نه میشود وبعبارت دیگر این است
که عدد کمتر جزو واحد اصطلاحی عدد اکثر باشد سوال ازین عبارت
لازم می آید که میان چهار ودو وسه وپنج مثلا نسبت تداخل شود حالانکه
میان دو عدد اول نسبت توافق بالنصف است ومیان دو عدد
دوم نسبت تباین است جواب مراد از جزو که درین عبارت

مذکور است جزو اصطلاحی است که واحد باشد و مکرر نشود و چهار

جزو واحد اصطلاحی ده و همچنین سه جزو واحد اصطلاحی پنج نیست

بلکه جزو مکرر و اجزا است و بیان آن اینکه هر عدد کمتر که عاد

و مفنی عدد اکثر بود آن عدد کمتر را جزو آن عدد اکثر میگویند و در اصطلاح واگر

عاد و مفنی نباشد اجزا میگویند و چهار دو خمس ده است و سه

سه خمس پنج چنانکه سه دو ثلث نه است و جزو آن که می افکند رابعه باد

و برابر نمیشود اگر زیاده کرده شود بمقدار آن دو بار و نیز به قسمت می پذیرد

و بر آن بدون کسر چنانکه بالا مذکور شد پس این سه و نه مثال

متداخل است برای کل تفسیر آن و توافق دو عدد مختلف عبارت

است از اینکه عدد کمتر عدد اکثر را نیفکند بلکه عدد سیوم

افکنده آن هر دو باشد چنانچه هشت و بیست که هشت افکنده

بیست نیست اما چهار که عدد سیوم است افکننده هر دو عدد است

چه چهار هشت را بدو بار می افکند و بیست را به پنج بار و می توان گفت

که چون هشت از بیست بدو بار افکنده شود باقی چهار ماند که این

عدد سیوم است و هر دو را می افکند پس هشت و بیست

متوافق بربع اند زیرا چه عدد چهار که عاد و مفنی هشت و بیست است

مخرج است برای ربع که جزو وفق است میان هشت و بیست

حاصل این است که مخرج هر کسر که آن دو عدد را افکند آن دو عدد را
متوافق بآن کسر گویند مثلا ده و دوازده که عدد دو مفنی آن هر دو است
و دو مخرج نصف است پس گفته میشود که ده و دوازده متوافق
به نصف است و مثلا پانزده و هجده که عدد سه مفنی آن هر دو است
و سه مخرج ثلث است لهذا پانزده و هجده را متوافق بثلث گفته
میشود سوال مخرج نصف اعنی دو مفنی هشت و بیست است
پس هشت و بیست را متوافق به نصف چرا گفته نشود جواب
عدد عاد و مفنی دو عدد اگرچه متعدد باشد تاهم معتبر درین فن همان
عدد است که زیاده باشد و عاد و مفنی آن در عدد کرده و فایده این
اعتبار آن است که جزو وفق کمتر شود و حساب آسان گردد
چه ظاهر است که ربع شی کمتر است از نصف شی و حساب
ربع آسان تر است از حساب نصف چنانکه دوازده و هجده که متوافق
اند به نصف و بثلث و بسدس ولیکن توافق بسدس که در حساب آسان
است معتبر است زیراچه شش نسبت به مخرج ثلث دو چند و نسبت
به مخرج نصف سه چند است و باید دانست که نزد مصنف رح واحد
عدد نیست و فایده این بنا معلوم میشود در بیان دو عدد اینکه هر دو
عدد متخالف را عدد سوم نفکند مگر واحد که نزد مصنف رح عدد

نیست چنانچه سه و چهار و پانزده که هر دو از عدد سیوم نمی افگند
مگر واحد و باید دانست که طریق شناختن مسائل مداخل چنانکه گذشت
ظاهر است اما طریق واضح تر برای شناخت موافقت و مباینت
در میان دو عدد این است که از عدد اکثر باندازه کمتر از هر طرف
یک بار یا بکرار کم کرده شود تا اینکه هر دو یک درجه رسد پس آن
درجه اگر بجای باشد که یک باقی ماند پس درمیان آن هر دو عدد
موافقت نیست بلکه مباینت است چنانکه ده و هفت که هفت چون از
ده یکبار افکنده شود باقی سه ماند و سه از هفت چون دو بار انداخته شود
یک باقی ماند پس ده و هفت باقکندن کمتر از هر دو طرف چون قرار
بر یک میگیرند متباین اند و اگر بجائی باشد که عدد باقی ماند پس هر یکی ازین
دو عدد موافق است بجزو یکه مخرجش عدد باقی است چنانکه شش
و پانزده که چون شش از پانزده بدو بار افکنده شود سه باقی ماند و
سه از شش چون افکنده شود سه باقی ماند پس این هر دو باندا ختن کمتر
از هر دو طرف بر عدد سه قرار میگیرند پس هر یکی ازین دو موافق
است بثالث که سه مخرج آن است و توافق بکسری از نه کسور
مشهوره برین منوال است که بعد افکندن کمتر از اکثر اگر بر دو قرار
گیرد توافق بنصف گویند چنانکه ده و چهار که چون چهار از ده افکنده شود

بدو بار دو باقی ماند دو وافکنده هر دو عدد است واکر بر سه قرار کیرد
توافق بثلث چنانکه کذشت واکر بر چهار قرار کیرد توافق بربع چنانکه
بیست و دوازده که چون هشت از دوازده افکنده شود چهار باقی ماند
و چهار هر دو را می افکند و بر همین قیاس است تا ده چنانکه
اکر بر پنج قرار کیرد توافق بخمس چون ده و بیست و پنج که چون
ده از بیست و پنج دو بار افکنده شود پنج باقی ماند و پنج افکننده هر دو عدد
است واکر بر شش قرار کیرد توافق بسدس چنانکه هژده
و سی که چون هژده از سی افکنده شود دوازده باقی ماند واکر دوازده از
هژده افکنده شود شش باقی ماند و شش هر دو را می افکند و برین قیاس
است توافق بسبع و توافق بثمن و توافق بتسع و توافق بعشر اما
در ما فوق ده توافق بجزوی از کسرهای اصم میشود که تعبیر از آن ممکن
نیست مگر باضافت آن بسوی مخرجهای آن چنانکه توافق در یازده
و اتوافق بجزو یازده گویند مثالش بیست و دو و سی و سه که چون
بیست و دو از سی و سه افکنده شود یازده باقی ماند و یازده هر دو را می
افکند پس توافق بجزو یازده باشد و در سیزده توافق بجزو سیزده
باشد چنانکه بیست و شش و سی و نه که چون بیست و شش از
سی افکنده شود سیزده باقی ماند و سیزده هر دو را می افکند پس

توافق بجزو سیزده باشد و در پانزده توافق بجزو پانزده باشد چنانکه
سی و چهل و پنج که چون سی از چهل و پنج افکنده شود پانزده باقی ماند که
هر دو را می افکند پس توافق بجزو پانزده باشد و حال توافق دیگر که
زیاده برین باشد بر همین قیاس است و توافق ما فوق ده را بدو
عبارت بیان توان نمود یکی توافق بجزوی از کسرهای اصم چنانکه
گذشت و این عبارت در هر توافق ما فوق ده راست می آید و دیگری
توافق با کسر منطق بر وجه ترکیب و این در بعضی راست می آید
و در بعضی راست نمی آید چنانکه توافق بجزو دوازده را که درمیان
بیست و چهار و سی و شش است توافق بنصف سدس توان گفت
و توافق بجزو چهارده که درمیان بیست و هشت و چهل و دو است
توافق بنصف سبع توان گفت و این عبارت در توافق بجزو پانزده
یا بجزو سیزده راست نمی آید و باید دانست که درمیان دو عدد متوافق
توافق بهر قدر یکه باشد آن قدر یکی از دو متوافق را وفق گویند چنانکه در
توافق بنصف نصف هر یکی از دو متوافق وفق باشد و درمیان توافق
بثلث ثلث هر یکی ازین دو متوافق وفق باشند و همچنین است
وفق متوافقهای دیگر و وجه منحصر شدن نسبت عددها بر چهار قسم
مذکوره اینکه وقتیکه عددی را بسوی عدد دیگر نسبت کرده شود هر دو

برابر خواهند بود یا کمتر افکنده اکثر خواهد بود یا آنکه کمتر اکثر را نمی افکند بلکه عدد سیومی هر دو را افکند یا احد افکننده هر دو باشد اول تماثل دوم تداخل سیو توافق چهارم تباین باشد وباید دانست که تداخل را در تصحیح مسئله سوای نسبت تداخل که در میان هر دو فریق وارثان باشد بحساب توافق میگیرند چنانکه سه وشش را بحساب توافق بثلث وشش وهژده را بحساب توافق بسدس گیرند

## ❋ باب تصحیح مسائل فرایض ❋

وآن عبارت است از گرفتن سهام از کمتر عددیکه ممکن باشد بوجهی که بر هیچ یکی از ورثه کسر واقع نشود وبرای تصحیح مسئله ها هفت اصل است سه از ان هفت در میان سهام که گرفته میشود از مخرج های آن ودر میان رؤس وارثان وچهار از ان در میان رؤس ورؤس دو فریق یا زیاده بران امایکی از سه اصل اول اینکه اگر سهام هر فریق از وارثان بدون کسر بر اینها قسمت پذیرد احتیاج بضرب نیست چنانکه وقت گذاشتن میت مادر وپدر ودو دختر را که درین صورت مسئله از شش است بجهت جمع شدن دو سدس وثلثان که از یک نوع است وهر یکی را از مادر وپدر سدس است وآن یک باشد ونصیب دو دختر ثلثان است که چهار باشد پس هر یکی را

ازو وه دختر دو باشد پس سهام مسئله بر هر فریق ورثه مذکورین بدون
کسر راست می آید اصل دوم اینکه سهام از مخرج بر یک فریق
راست نیاید و درمیان سهام آن فریق و روس آن نسبت توافق
بود پس قدر وفق عدد روس اینها ضرب کرده شود در اصل
مسئله اگر عایله نباشد و در اصل وعول اگر عایله باشد چنانکه وقت
گذاشتن میت مادر و پدر و ده دختر را یا وقت گذاشتن میت شوهر
و مادر و پدر و شش دختر را اول مثال مسئله است که دران عول
نیست چرا که اصل مسئله از شش است و دو سدس آن که دو باشد
مادر و پدر را است و آن دو برین هر دو راست می آید و ثلثان که
چهار باشد برای ده دختر است و بر اینها راست نمی آید لیکن درمیان
چهار و روس دختران که ده است توافق بنصف است و نصف
روس دختران پنج است پس پنج را چون در اصل مسئله که شش
است ضرب کرده شود سی حاصل آید که مسئله ازین درست بگردد
چه از سی مادر و پدر را دو سدس است که ده باشد و بهر یکی پنج میرسد
برای اینکه آنها را از اصل مسئله دو سهام بود چون دو را در پنج که
مضروب در اصل مسئله است ضرب کردیم ده شد و ده دختر را
دو ثلثان است که بیست باشد و بهر یکی دو سهام میرسد برای اینکه

آنها را از اصل مسئله چهار بود و چون چهار را در مضروب مذکور که
پنج باشد ضرب کردیم بیست حاصل میگردد و دوم مثال مسئله
است که در ان عول است زیرا چه اصل مسئله درینجا برای مختلط
شدن ربع با سدس و ثلثان دوازده است شوهر را ربع آن که
سه است و مادر و پدر را دو سدس آن که چهار باشد و شش دختر
را ثلثان آن که هشت باشد و دوازده از وفای این فرضها تنگی کرد پس
دوازده را بزیاده کردن ربع آن که سه است تا پانزده عول کردیم
اما هشت بر شش دختر راست نمی آید و در میان هشت و رؤس دختران
توافق بنصف است پس نصف رؤس دختران که سه است در
پانزده که مسئله با اصل و عول است ضرب کردیم چهل و پنج حاصل
گردید که مسئله ازین تصحیح می پذیرد نه از ان برای شوهر بود زیرا چه
او را از اصل مسئله سه بود و آن سه را در مضروب که سه است
ضرب کردیم نه شد و مادر و پدر را دوازده باشد برای اینکه هر دو را
از اصل مسئله چهار بود و چهار را چون در مضروب مذکور ضرب کردیم
دوازده شد که هریکی شش میرسد و دختران را بیست و چهار برای
اینکه از اصل مسئله سهام اینها هشت بود و هشت را چون در مضروب
مذکور ضرب کردیم بیست و چهار شد هریکی را چهار است اصل

سیوم از آن سه اینکه سهام از مخرج بر یک فریق ورثه راست
نیاید لیکن در میان سهام آن فریق و رؤس آنها تباین باشد
درینصورت تمام عدد رؤس این فریق ضرب کرده شود در اصل
مسئله اگر عایله نباشد و در اصل مسئله باعول اگر عایله باشد
مثال مسئله که عول نداشته باشد این است که گذارد میت
شوهر و مادر و سه خواهر اخیافی را درینصورت مسئله از شش
است شوهر را نصف آن که سه است و مادر را سدس
که یک است و خواهران اخیافیه را ثلث آن که دو باشد و این دو
بر سه خواهر راست نمی آید اما در میان دو و سه تباین است پس
تمام رؤس خواهران اعنی سه را در مسئله مذکوره ضرب کردیم هژده
حاصل شد که مسئله ازین تصحیح می پذیرد شوهر را ازان نه سهام
برای اینکه از اصل مسئله سهام او سه بود سه را چون در مضروب که در
اصل مسئله ضرب کرده شده است اعنی سه ضرب کردیم نه شد
و مادر را سه است برای اینکه سهام او از اصل مسئله یک
بود یک را چون در مضروب مذکور ضرب کردیم سه شده
خواهران اخیافیه را شش برای اینکه سهام اینها از اصل مسئله
دو بود دو را چون در مضروب مذکور ضرب کردیم شش حاصل

شد بهر یکی از خواهران دو میرسد و مثال مسئله عایله این است که
گذارد میت شوهر و پنج خواهر عینیه را اصل مسئله از شش است
شوهر را نصف آن که سه است و خواهران را ثلثان آن که چهار
است پس شش بزیاده کردن سدس آن تا هفت عول کرد
چهار بر پنج خواهران راست نمی آید و در میان این چهار و در وس
خواهران که پنج است تباین است پس پنج را در هفت ضرب
کردیم سی و پنج حاصل شد از ان شوهر را پانزده برای اینکه سهام
او از اصل مسئله سه بود سه را چون در پنج که مضروب در اصل
مسئله است ضرب کردیم پانزده شد و خواهران را بیست است
برای اینکه سهام اینها از اصل مسئله چهار بود چون چهار را در مضروب
مذکور ضرب کردیم بیست حاصل شد و هر یکی را از خواهران
چهار سهام بود و چهار اصل دیگر که در آن نسبت میان روس و
روس دو فریق یا زیاده بر آن برای تصحیح اعتبار کرده میشود یکی از ان
اینکه سهام از اصل مسئله هر دو طائفه یا زیاده بر آن راست نیاید
لیکن در میان عدد روس آنها یا وفق عدد روس اینها که بعد اعتبار نسبت
در میان سهام و عدد روس بود تماثل باشد درین صورت عدد
روس یک فریق را در اصل مسئله ضرب باید کرد تا از حاصل آن

مسئله تصحیح پذیرد چنانکه گذارد میت شش دختر و سه جده و سه عم را که
مسئله این برای جمع شدن ثلثان و سدس از شش است شش
دختر را ثلثان که چهار باشد و آن بر شش دختر راست نمی آید و
در میان چهار سهام و عدد رؤس دختران توافق بنصف است پس
نصف عدد رؤس شش دختر که سه باشد گرفتیم و سه جده را
سدس که یک باشد و آن بر سه راست نمی آید و در میان یک
و سه تباین است پس مجموع سه گرفتیم و سه عم را باقی از شش
است و آن یک باشد و در میان یک و سه نیز تباین است پس
مجموع سه گرفته شد من بعد چون عدد گرفته شده رؤس این سه فریق را
با یکدیگر نسبت کردیم تماثل یافته شد پس عدد یکی از این سه فریق را که
سه است در شش که اصل مسئله است ضرب کردیم هژده حاصل
شد و مسئله از این درست میکردد و از این تصحیح شش دختر را دوازده
میرسد برای اینکه سهام اینها از اصل مسئله چهار بود چون چهار را
در عددی که مضروب در اصل مسئله است و آن سه است
ضرب کردیم دوازده حاصل گردید هریک دختر را از ان دو سهام و سه
جده را سه سهام است برای اینکه سهام اینها از اصل مسئله یک
بود یک را چون در مضروب مذکور ضرب کردیم سه حاصل شد

و هر یکی را یک سهم بود و نیز سه عم را سه سهام برای عمانیکه
گذشت و اگر درینصورت بجای سه عم یک عم فرض نموده
شود که هر دو طائفه خواهد بود فقط اما تصحیح مسئله از همان ما رده خواهد
شد اصل دوم از ان چهار اینکه سهام از اصل مسئله هر دو فریق یا
زیاده بران راست نیاید لیکن بعد اعتبار نسبت در میان عدد سهام
و عدد رؤس بعض عدد رؤس یک فریق و بعض عدد رؤس فریق
دیگر متداخل باشد پس درینصورت عدد رؤس فریقی را که اکثر
از فریق دیگر باشد در اصل مسئله ضرب باید کرد تا مسئله تصحیح
می پذیرد چنانکه وقت گذاشتن میت چهار زوجه و سه جده و دوازده
عم را اصل مسئله درینصورت از دوازده است زیرا چه ربع
نوع اول با بعض نوع دوم مختلط است و از ان جمله چهار زوجه را
ربع است که سه است و آن بر چهار راست نمی آید و در میان
سه و چهار تباین است پس تمام عدد رؤس چهار زوجه گرفتیم و سه
جده را سدس است که دو باشد و آن بر اینها راست نمی آید
و در میان دو و سه تباین است پس تمام عدد سه را گرفتیم و باقی
از اصل مسئله که هفت است دوازده عم را است اما هفت
بر دوازده راست نمی آید و در میان هفت و دوازده تباین است

پس مجموع عدد رؤس عمها که دوازده است گرفتیم بعد ازین عدد
رؤس را با یکدیگر نسبت کردیم پس سه وچهار را در دوازده که
اکثر اعداد رؤس است متداخل یافتیم پس عدد فریق اکثر را که
دوازده باشد در اصل مسئله که آن هم دوازده است ضرب کردیم
یکصد وچهل وچهار حاصل شد که مسئله ازین تصحیح می پذیرد ازین
تصحیح چهار زوجه را سی وشش میرسد برای اینکه از اصل مسئله
نصیب آنها سه بود وسه را چون در مضروب در اصل مسئله اعنی
دوازده ضرب کردیم سی وشش شد پس بهریکی نه سهام میرسد
وسه جده را بیست وچهار زیرا چه آنها را از اصل مسئله دو سهام بود
ودو را چون در مضروب مذکور ضرب کردیم بیست وچهار حاصل
شد پس بهریکی هشت سهام میرسد و دوازده عم را هشتاد وچهار
برای اینکه سهام آنها از اصل مسئله هفت بود وهفت را چون در مضروب
مذکور ضرب کردیم هشتاد وچهار حاصل شد پس بهریکی از آنها هفت
سهام میرسد ودر صورت مذکوره اگر یک زوجه بجای چهار زوجه گرفته
شود کسر سهام صرف بر دو فریق اعنی سه جده و دوازده عم خواهد بود
وعدد رؤس جدات و عدد رؤس عم ها متداخل خواهد شد پس اکثر
یعنی دو عدد متداخل را که دوازده است در اصل مسئله ضرب باید کرد

بر قیاسی که گذشت وحاصل آن هم یک صد وچهل و چهار است
که مذکور شد اصل سیوم ازان چهار اینکه سهام از اصل مسئله بر دو طایفه
یا زیاده ازان منکسر شود اما بعد اعتبار نسبت در میان عدد سهام و
عدد روس در میان عدد روس فریقین یا زیاده ازان توافق باشد
درینصورت حکم این است که ضرب کرده شود وفق یکی از
عدد های روس فریقی را در تمام عدد روس فریق دوم بعده این
حاصل را ضرب کرده شود در وفق عدد فریق سیوم اگر متوافق
باشد ورنه در تمام عدد فریق سیوم اگر متوافق نباشد
بعده این حاصل دوم را در عدد روس فریق چهارم بهمان طریق
یعنی اگر متوافق باشد در وفق آن و اگر متوافق نباشد در تمام آن
بعده این حاصل سیوم را در اصل مسئله ضرب باید کرد تا مسئله
ازین تصحیح پذیرد چنانکه وقت گذاشتن میت چهار زوجه و هژده
دختر و پانزده جده و شش عم را که اصل مسئله بسبب مختلط شدن ثمن
با ثلث و سدس بیست و چهار است چهار زوجه را ثمن آن که
سه است و آن بر اینها راست نمی آید اما در میان سه و چهار تباین
است پس تمام عدد روس زوجه ها گرفته شد و آن چهار است و هژده
دختران را دو ثلث آن است که شانزده است و شانزده بر هژده

راست نمی آید و درمیان شانزده و هژده توافق بنصف است پس
نصف عدد روس دختران گرفته شد و آن نه است وجدات را
سدس است که چهار باشد و چهار بر پانزده راست نمی آید و درمیان
چهار و پانزده تباین است پس تمام عدد روس جدات گرفته شد
و آن پانزده است و باقی از بیست و چهار که یک باشد بر شش
عمها راست نمی آید و درمیان یک و شش تباین است پس تمام
عدد روس اینها که شش است گرفته شد پس عدد گرفته شده روس
چهار و شش و نه و پانزده است و هرگاه نسبت درمیان روس فریق
طلب کردیم چهار را با شش موافق بنصف یافتیم پس نصف یکی
چون در دیگر ضرب کردیم دوازده حاصل شد و این حاصل اول
موافق نه است بثلث پس ثلث یکی ازین دوازده و نه را در دیگر
ضرب کردیم سی و شش حاصل شد بعده درمیان این حاصل دوم و پانزده
نیز توافق بثلث یافتیم پس ثلث پانزده را که پنج باشد در سی
و شش ضرب کردیم یکصد و هشتاد حاصل شد بعده این حاصل
سوم را که صد و هشتاد باشد در اصل مسئله که بیست و چهار است
ضرب کردیم چهار هزار سه صد و بیست حاصل شد که مسئله ازین
تصحیح می پذیرد و چهار زوجه را از اصل مسئله نه بود سه را چون در یکصد

وشتاد که مضروب در اصل مسئله است ضرب کردیم پانصد
و چهل حاصل شد هر یکی را ازین چهار زوجه یکصد و سی و پنج باشد و
هژده دختر را از اصل مسئله شانزده بود و چون شانزده را در مضروب [سهام] و
ضرب کردیم دو هزار و هشتصد و هشتاد حاصل شد هر یکی را ازین هژده دختر
یکصد و شصت باشد و پانزده جده را از اصل مسئله چهار بود و چون چهار را در
مضروب مذکور ضرب کردیم هفتصد و بیست حاصل شد هر یکی را
ازینها چهل و هشت باشد و شش عم را از اصل مسئله یک بود و یک
را چون در مضروب مذکور ضرب کردیم یکصد و هشتاد حاصل شد
هر یکی را ازینها سی باشد و چون تمام نصیب های ورثه مذکورین جمع
کرده شود چهار هزار و سه صد و بیست میرسد که مبلغ [و] صحیح همان است
اصل چهارم ازان چهار این است که عددهای رؤس دو طائفه یا زیاده
ازان که سهام اصل مسئله برا اینها راست نمی آید بعد اعتبار نسبت در میان
عدد سهام و رؤس با یکدیگر متباین باشد درین صورت حکم این است که جمیع
عدد رؤس فریقی را در تمام عدد رؤس فریق دیگر ضرب باید کرد بعده
این حاصل ضرب اول را در تمام سوم بعده این حاصل دوم
را در تمام چهارم بعده این حاصل سوم را در اصل مسئله
ضرب باید کرد از حاصل این ضرب مسئله بر هر فرق ورثه [تصحیح]

خواهد پذیرفت چنانکه وقت گذاشتن میت دو زوجه و شش

جده و ده دختر و هفت عم را که اصل مسئله درینجا بسبب اختلاط

شدن ثمن با سدس و ثلثان بیست و چهار است از ان جمله دو

زوجه را ثمن است و آن سه است که برین دو راست نمی آید و

درمیان سه و دو تباین است پس تمام عدد رؤس زوجه ها گرفته

شد و آن دو است و شش جده را سدس است که چهار باشد

و چهار بر شش راست نمی آید و درمیان این شش و چهار توافق

بنصف است پس نصف عدد رؤس جدات گرفتیم که سه

است و ده دختر را دو ثلث است که شانزده باشد و شانزده

بر ده راست نمی آید و درمیان این عدد سهام و عدد رؤس توافق

بنصف است پس نصف عدد رؤس دختران گرفته شد و آن پنج

است و هفت عم را باقی است که یک است و یک بر هفت

راست نمی آید و درمیان یک و هفت تباین است پس تمام

عدد رؤس اینها گرفته شد و آن هفت است پس عدد گرفته شده

رؤس ورثه مذکورین دو و سه و پنج و هفت باشد و این عددها

با یکدیگر متباین اند پس دو را در سه ضرب کردیم شش حاصل

شد و این شش را که حاصل اول است در پنج ضرب کردیم

می حاصل شد واین حاصل دوم را در هفت ضرب کردیم دوصد
و ده حاصل شد دو صد و ده را که حاصل سیوم است در اصل
مسئله که بیست و چهار است ضرب کردیم پنج هزار و چهل
شد که مسئله ازین تصحیح می پذیرد و بر جمیع فرق ورثه راست می آید
پس سهام دو زوجه از اصل مسئله سه بود چون سه را در عددی که
مضروب در اصل مسئله است و آن دوصد و ده باشد ضرب
کردیم ششصد و سی حاصل شد و هریکی را سه صد و پانزده بود
و شش جده را از اصل مسئله چهار بود چون چهار را در مضروب
مذکور ضرب کردیم هشت صد و چهل حاصل شد هر یکی را ازینها
یکصد و چهل میرسد و ده دختر را از اصل مسئله شانزده بود و چون شانزده
را در مضروب مذکور ضرب کردیم سه هزار و سه صد و شصت
حاصل گشت و هریکی را ازینها سه صد و سی و شش میرسد و هفت عم را
از اصل مسئله یک بود یک را چون در مضروب مذکور ضرب
کردیم همان قدر مضروب که دوصد و ده باشد حاصل گردید و هر یکی
را ازینها سی سهام میرسد پس مجموع نصیبهای این ورثه پنجهزار
و چهل باشد و اگر در بعض مسئله دیگر چنین اتفاق افتد که درمیان
بعض عدد رؤس تماثل و درمیان بعض عدد رؤس دیگر تداخل یا

توافق یا تباین باشد پس بدستوریکه دریافته شد عمل باید کرد و اغنی
از دو متماثل بیکی اکتفا باید کرد و وفق یکی از دو متوافق را در
دیگری ضرب کرده هرچه حاصل شود آن را در یکی از دو متماثل
ضرب باید کرد و بعد هرچه مقتضای ضابطه باشد عمل باید نمود ٭ فصل ٭
اگر خواهی که نصیب هر فریق ورثه را از تصحیح مسئله شناسی پس
ضرب کن عددی را که از اصل مسئله برای آن فریق بوده در عددی
که آن را در اصل مسئله ضرب کردی پس هرچه ازین ضرب حاصل
شود نصیب آن فریق خواهد بود و بیان آن در مثالهای هفت
اصل گذشت و اگر خواهی که از تصحیح مسئله نصیب هر یکی از وارثان
یک فریق معلوم کنی باید که سهام آن فریق را که از اصل مسئله
یافته اند بر عدد رؤس آنها قسمت کنی بعد ازان هرچه خارج
قسمت شود آن را در عددیکه در اصل مسئله بجهت تصحیح مضروب
است ضرب کنی پس حاصل ضرب نصیب هر یکی از وارثان
آن فریق بود چنانکه در مثالی که برای تباین عددهای رؤس در اصل
چهارم از تصحیح ذکر کرده شد و آن این است که گذارد میت دو
زوجه و شش جده و ده دختر و هفت عم را و درین صورت هر دو زوجه را از
اصل مسئله سه سهام است و هرگاه این سه را بر عدد رؤس دو زوجه

قسمت کنی خارج قسمت یک و نیم بود و هرگاه این یک و نیم را
در عدد یکه مضروب در اصل مسأله است اعنی دو صد و ده ضرب کنی
سه صد و پانزده حاصل میشود و همین سه صد و پانزده نصیب (از) هر یک
زوجه باشد و همچنین نصیب ده دختر از اصل مسأله سی و پانزده
است و اگر آن را بر عدد رؤس دختران که ده است قسمت
کنی خارج قسمت یک و سه خمس یک بود و هرگاه آن را در
مضروب مذکور ضرب کنی حاصل ضرب سه صد و سی و شش
بود و آن نصیب هر یک از ده دختران است و شش جده را
از اصل مسأله چهار سهام بود و از قسمت کردن آن بر شش که عدد
رؤس جده هاست خارج قسمت دو ثلث یک میشود و از ضرب
کردن آن در مضروب مذکور حاصل ضرب یکصد و چهل میشود و آن
نصیب هر یک از شش جده است و نصیب هفت عم از اصل مسأله
یک سهم بود و از قسمت کردن آن بر هفت که عدد رؤس عمها است
خارج قسمت سبع یک میشود و چون آن را در مضروب مذکور که
دو صد و ده است ضرب کرده شود حاصل ضرب سی میشود که
نصیب هر واحد از عم ها است وجه دیگر برای دانستن نصیب
هر یک از وارثان یک فریق این است که عددیکه برای تصحیح

در اصل مسأله مضروب است آن را بر عدد رؤس فریقیکه نصیب
هر یکی آز آن دانستن خواهی قسمت کنی و هر چه خارج قسمت بود
آن را در سهام فریق مذکور که از اصل مسأله بآنها رسید است
ضرب کنی پس حاصل ضرب نصیب هر واحد از آن فریق بود چنانکه
در مسأله مذکور الصدر عدد مضروب در اصل مسأله دو صد و ده
است اگر آن را بر رؤس زوجها که دو است قسمت کنی خارج
قسمت یکصد و پنج میشود و این یکصد و پنج را در سهام فریق
زوجها از اصل مسأله که سه است اگر ضرب کنی حاصل ضرب سه
صد و پانزده میشود و این نصیب هر یک از دو زوجه بود و نیز هرگاه
قسمت کنی مضروب مذکور را بر رؤس شش جده خارج
قسمت سی و پنج بود و چون این سی و پنج را در سهام فریق جده‌ها
از اصل مسأله که چهار است ضرب کنی حاصل ضرب یکصد و چهل
میشود که نصیب هر یکی از جده باشد و نیز هرگاه آن مضروب را بر ده
دختر قسمت کنی خارج قسمت بیست و یک شود و چون بیست
و یک را در نصیب دختران از اصل مسأله که شانزده است ضرب
کنی سه صد و سی و شش حاصل ضرب میشود که نصیب هر یکی از
دختران است و نیز هرگاه آن مضروب را بر هفت عم قسمت کنی

خارج قسمت سی بود چون سی را در سهام عمها از اصل مسئله که یک است
ضرب کنی حاصل ضرب همان سی بود که نصیب هر یکی از عمها است
وجه دیگر برای دانستن نصیب هر یکی از وارثان یک [illegible] طریق
نسبت است و از دو وجه مذکور الصدر واضح تر است زیرا که
درین حاجت قسمت و ضرب نیست چنانکه در دو وجه اول است
وآن این است که سهام هر فریق را از اصل مسئله بعدد رؤس
آن فریق نسبت کرده شود و بعد از ان مثل همان نسبت هر یکی از ان
فریق را از عددیکه برای تصحیح در اصل مسئله مضروب است
داده شود مثلا در مسئله مذکور الصدر سهام دو زوجه را از اصل مسئله
که سه است با عدد رؤس دو زوجه نسبت کرده شد نسبت یک مثل
و نصف مثل یافته شد و اگر هر یکی از دو زوجه را از عدد مضروب در
اصل مسئله که دو صد و ده است بمثل نسبت مذکوره اعنی یک
مثل و نصف مثل داده شود سه صد و پانزده خواهد شد و اگر سهام جده
ها را که چهار است با رؤس آنها که شش است نسبت کرده شود
نسبت دو ثلث یک خواهد بود و هرگاه هر یک جده را دو ثلث
مضروب مذکور داده شود یکصد و چهل باشد و اگر سهام دختران را
که شانزده است با عدد رؤس آنها که ده است نسبت کرده شود

نسبت یک مثل و سه خمس یک مثل خواهد شد و هرگاه هر یک
دختر را یک مثل مضروب و سه خمس مثل داده شود سه حصه
وسی و شش خواهد شد و اگر سهام عمهارا که یک است با عدد رؤس آنها
که هفت است نسبت کرده شود نسبت سبع یک خواهد بود و هرگاه هر یکی از
عمهارا سبع مضروب داده شود وسی خواهد بود * فصل * در قسمت
ترکات میان ورثه و غرما ترکه بفتح اول و کسر دوم بمعنی متروک است
که در اول کتاب گفته شد و ترکات جمع آن است و غریم بمعنی
قرض خواه و هم بمعنی قرضدار هر دو آمده است اما درینجا بمعنی قرض
خواه است و غرما بضم اول و فتح دوم جمع غریم است و ورثه بفتح
اول و دوم جمع وارث است هرگاه از بیان تصحیح مسایل و معین
کردن قسمت از تصحیح برای هر فریق و هر یکی از فریق فراغت
حاصل شد در بیان تقسیم ترکه میان وارثان و قرض خواهان شروع
رفت اگر میان ترکه و تصحیح مماثلت بود حکم آن ظاهر است که
احتیاج بضرب نیست و اگر میان ترکه و تصحیح مماثلت نبود بلکه
مباینت بود پس سهام هر وارث از تصحیح در جمیع ترکه ضرب
باید کرد و حاصل ضرب را بر تصحیح قسمت نمود و هرچه خارج قسمت
شود نصیب آن وارث باشد چنانکه زنی وارث گذاشت شوهر

و مادر و دو خواهر عینیه را و متروکه گذاشت بیست و پنج دینار

درین صورت اصل مسئله بسبب اختلاط نصف با بعض نوع دوم

شش است و بنابر تنگی آن از وفای تمام فرضها عول میشود بزیاده

شدن ثلث آن بهشت سه ازان برای شوهر و یک برای مادر و چهار

برای دو خواهر بود و برای هر خواهر دو بود و درینصورت میان ترکه

که بیست و پنج است و میان تصحیح که هشت است نسبت مباینت

است پس سهام شوهر را که از تصحیح سه است در جمیع ترکه که

بیست و پنج است ضرب کردیم حاصل ضرب هفتاد و پنج شد بعده

این حاصل را بر تمام عدد تصحیح که هشت است قسمت کردیم خارج

قسمت نه دینار و سه ثمن دینار شد که نصیب شوهر از ترکه است

و چون سهم مادر را که از تصحیح یک است در کل ترکه مذکوره ضرب کردیم

همان بیست و پنج حاصل شد و هرگاه این حاصل را بر کل تصحیح

مذکور قسمت کردیم خارج قسمت سه دینار و ثمن دینار شد که نصیب

مادر از ترکه است و سهام هر خواهر را که از تصحیح دو است در جمیع

ترکه ضرب کردیم حاصل ضرب پنجاه شد بعد ازان این پنجاه را بر

تصحیح قسمت نمودیم خارج قسمت شش دینار و ربع دینار شد که

نصیب هر خواهر از ترکه مذکوره است و باید دانست که این ضابطه

در صورت موافقت میان تصحیح و ترکه هم برای دریافت نصیب
هر وارث راست می آید و اگر میان تصحیح و ترکه موافقت بود پس
سهام هر وارث از تصحیح در وفق ترکه ضرب کرده شود و بعد ازان
حاصل ضرب بر وفق تصحیح قسمت نموده شود پس خارج قسمت
نصیب آن وارث باشد در هر دو وجه اعنی در صورت مباینت
میان ترکه و تصحیح و در صورت موافقت میان آن هر دو نظیر صورت
اول بالا مذکور شد و نظیر صورت دوم هم همان است فرق همینکه بجای
بیست و پنج دینار ترکه پنجاه دینار بود چه درین صورت میان تصحیح
که هشت است و میان ترکه که پنجاه دینار است توافق بنصف است
پس هرگاه سهام شوهر را که از تصحیح سه است در وفق ترکه که بیست
و پنج دینار بود ضرب کنیم حاصل ضرب هفتاد و پنج شود و چون این
هفتاد و پنج را بر چهار که وفق تصحیح است قسمت کرده شود خارج
قسمت هیجده دینار و نصف و ربع دینار شود که نصیب شوهر از ترکه
مذکوره است و سهم مادر را که از تصحیح یک است چون در
وفق ترکه مذکوره ضرب کنیم حاصل ضرب بیست و پنج بود بعد
ازان این حاصل را بر وفق تصحیح قسمت کنیم خارج قسمت
شش دینار و ربع دینار بود که نصیب مادر است و سهام هر خواهر را

که از تصحیح دو است بر وفق ترکه ضرب کردیم پنجاه حاصل شد
بعد ازان این حاصل را بر وفق تصحیح قسمت کنیم خارج قسمت
شش دینار و ربع دینار بود که نصیب مادر است و سهام
هر خواهر را که از تصحیح دو است بر وفق ترکه ضرب کردیم پنجاه حاصل شد
بعد ازان این حاصل را بر وفق تصحیح قسمت کردیم خارج قسمت
دوازده دینار و نصف دینار بود که نصیب هر یک دختر است
واین ضابطه که ذکر نموده شد برای دریافت قسمت هر یکی از
وارثان است اما ضابطه دریافت قسمت هر فریق ورثه از ترکه
این است که در صورت توافق میان ترکه و تصحیح قسمت هر فریق
را هر چه از اصل مسئله است در وفق ترکه ضرب کرده شود و بعده این
حاصل را بر وفق تصحیح قسمت باید کرد و در صورت تباین میان ترکه
و تصحیح نصیب هر فریق را در جمیع ترکه ضرب باید کرد و بعد ازان حاصل
ضرب را بر جمیع تصحیح قسمت نمود پس انچه خارج قسمت بود نصیب
هر فریق است در هر دو وجه توافق و تباین مثال توافق اینکه میت
گذارد شوهر و چهار خواهر عینیه و دو خواهر اخیافیه را اصل مسئله شش
است اما بزیاده گردن نصف آن تا نه عول میشود و ازان شوهر را
سه و چهار خواهر عینیه را چهار و دو خواهر اخیافیه را دو پس اگر ترکه

میت همین سی دینار باشد میان ترکه و تصحیح توافق بثلث بوده
هرگاه نصیب شوهر را که از اصل مسئله سه است در وفق ترکه که ده
است ضرب کرده شود سی حاصل میگردد بعده این حاصل را چون
بر وفق تصحیح که سه است قسمت کرده شود خارج قسمت ده بیرون
آید که قسمت شوهر از ترکه است و قسمت چهار خواهر را که از اصل
مسئله چهار است چون در ده ضرب کرده شود چهل حاصل میشود بعده
چون این حاصل را بر وفق تصحیح مذکور قسمت کرده شود خارج قسمت
سیزده دینار و ثلث دینار باشد که قسمت چهار خواهر عینیه از ترکه است
و هرگاه قسمت دو خواهر اخیافیه را که از اصل مسئله دو است در ده
ضرب کرده شود بیست حاصل میگردد بعده چون این حاصل را
بر وفق تصحیح مذکور که سه است قسمت کرده شود شش دینار و ثلثان
دینار خارج قسمت باشد که نصیب هر دو خواهر اخیافیه از ترکه است
و باید دانست که درینصورت که میان تصحیح و ترکه موافقت است اگر
نصیب هر فریق را در جمیع ترکه ضرب کرده و حاصل ضرب را بر جمیع
تصحیح قسمت کرده شود خارج قسمت نصیب هر فریق میشود چنانکه
سابقا مذکور شد مثال تباین آنکه در همین مسئله که گذشت ترکه سی و دو
دینار باشد پس در میان ترکه و تصحیح مذکور تباین بود درینصورت

هرگاه نصیب شوهر را که سه است در جمیع ترکه مذکوره ضرب کرده
شود نود و شش حاصل میگردد و بعده این حاصل را چون بر آن تصحیح
که نه است قسمت کرده شود ده دینار و ثلثان دینار خارج قسمت بود
که نصیب شوهر از ترکه است و نصیب چهار خواهر عینیه را که چهار است
چون در جمیع ترکه ضرب کرده شود یکصد و بیست و هشت حاصل
میشود بعده این حاصل را چون بر تصحیح قسمت کرده شود چهارده دینار و دو
تسع دینار خارج قسمت بود که نصیب چهار خواهر عینیه از ترکه است و
هرگاه نصیب دو خواهر اخیافیه را که دو باشد در جمیع ترکه ضرب کرده
شود شصت و چهار حاصل میگردد و بعده چون این حاصل بر تصحیح
قسمت کرده شود هفت دینار و تسع دینار خارج قسمت بود که نصیب دو
خواهر اخیافیه از ترکه است اما ضابطه ادای دینها این است که دین
هر قرض خواه را بمنزله سهام هر وارث و مجموع دینها را بمنزله
تصحیح اعتبار کرده بر وجهی که در صورت معین کردن نصیب هر وارث
گفته شد عمل باید نمود چنانکه میت نه دینار گذاشت و بر میت از
یک کس ده دینار و از دیگر پنج دینار دین است پس هرگاه جمع کردیم
دو دین را پانزده شد که بمنزله تصحیح است و در میان نه که عدد ترکه است
و میان پانزده توافق بثلث است پس وفق یکه ضرب کرده شود دین

واینی را که ده دینار است در وفق ترکه که سه است می حاصل می گردد
و چون این حاصل را بر وفق تصحیح مذکور که پنج است قسمت کرده شود
خارج قسمت شش باشد که نصیب صاحب ده دینار را است
و هرگاه دین واین دیگر را که پنج دینار است و رهمان ثلث ترکه
ضرب گرده شود پانزده حاصل میشود بعده چون این حاصل را به
همان ثلث تصحیح قسمت گرده شود خارج قسمت سه بود که نصیب
صاحب پنج دینار است واگر در همین صورت مذکوره که مجموع
دین هردو پانزده است ترکه میت سیزده دینار بود در میان ترکه
و تصحیح مذکور تباین باشد و هرگاه ده دینار را که دین یکی است در تمام
ترکه ضرب کرده شود یک صد و سی حاصل میشود چون این حاصل را
بر آن تصحیح قسمت کرده شود خارج قسمت هشت و ثلثان دینار
بود که نصیب صاحب ده دینار از ترکه است و هرگاه پنج دینار را
که دین واین دیگر است در تمام ترکه ضرب کرده شود شصت و
پنج حاصل میشود چون این حاصل را بر آن تصحیح قسمت گرده شود
چهار و ثلث دینار خارج قسمت بود که نصیب صاحب پنج دینار از
ترکه است و طریقی که در تباین جاری است هم در صورت توافق
درمیان ترکه و تصحیح را است می آید چنانکه گفته شد و نسبت تداخل که

وز سوای نسبت درمیان دو فریق ورثه بحساب توافق است پیش ازین در باب شناختن نسبت عددها گفته شده

فصـــل ❊ در تخارج وآن در لغت بمعنی بایکدیگر بیرون شدن وبیرون کردن است و در اصطلاح این علم صلح کردن وارثان میت بایکدیگر است بر بیرون کردن بعض از ورثه بدادن چیزی معلوم از ترکه واین تخارج بشرط رضامندی وارثان جایز است واین مسئله را محمد رح در کتاب الصلح از ابن عباس رض نقل کرده است واز عمرو ابن دینار منقول است که عبد الرحمن ابن عوف زن خود تماضر کلبیه را در مرض موت خود طلاق داد و هنوز تماضر در عدت بود که عبد الرحمن مرد و حضرت عثمان رض تماضر را با دیگر سه زن عبد الرحمن وارث گردانید و بسبب طلاق در مرض موت تماضر را از میراث محروم نگردد و دیگر وارثان عبد الرحمن از حق تماضر که ربع ثمن بود صلح کردند با تماضر بر هشتاد و سه هزار دینار یا درهم هرگاه کسی از وارثان بر چیزی معلوم از ترکه برای خود صلح نماید در نصورت مسئله را بر دیگر وارثان با این کس تصحیح باید کرد بعده قسمت آنکس را از تصحیح انداخته ترکه را که بعد قسمت صلح کننده مذکور باقی است بر قدر سهام بقیه ورثه قسمت باید کرد چنانکه هرگاه میت کذارد شوهر و مادر

وعم را پس مسئله درینصورت از شش است وآن بر وارثان
مستقیم است چه شوهر را ازان سه است و مادر را دو وعم را
باقی است که یک است پس شوهر که قسمت اودرینصورت
نصف است از قسمت خود بعوض چیزی که در ذمه او از وی مهر زوجه
است با مادر وعم میت صلح کرد و از میان بیرون شد درینصورت
مسئله را مع شوهر از شش بموجب ضابطه درست باید کرد که بهمه
ورثه راست آید سه سهام شوهر را و دو سهام مادر را و باقی که یک
است عم را اما چون شوهر مهری که در ذمه خود داشت بعوض آن
حق خود از ترکه صلح گذاشت و بسا قط شدن مهر از ذمه خود قانع شد
پس باقی ترکه را باندازه سهام مادر وعم که از تصحیح است وآن
سه باشد قسمت باید کرد بسه بخش دو سهام مادر را و یک سهم عم را
باشند چنانکه از تصحیح هم آنها را همینقدر میرسد سوال شوهر را بعد صلح
کردن و گرفتن مهر و بدر رفتن از میان ورثه چرا معدوم شمرده نشد
وچه فایده است از داخل کردن او در تصحیح با آنکه او سوای مهر که
بذمه او بود دیگر چیزی از ترکه نمی گیرد جواب اگر شوهر را معدوم
شمرده شود و ترکه را ما ورای مهر پس فرض مادر از ثلث اصل مال
بسوی ثلث باقی منتقل خواهد شد زیرا چه او درینصورت باقی ترکه میان

مادر و عم بسه بخش تقسیم خواهد شد مادر را یک و عم را دو سهام
خواهد بود و این خلاف اجماع است زیرا چه حق مادر ثلث اصل
است نه ثلث باقی و وقتیکه شوهر را در مسئله داخل کردیم پس
برای مادر دو سهام از شش خواهد بود و عم را یک سهم از ان پس
تقسیم کرده خواهد شد باقی میان مادر و عم بر همان طریق و مادر جمیع
حق خود را از میراث خواهد گرفت و اگر عم مذبور بر چیزی معلوم از
ترکه با مادر شوهر میت صلح کرد و خود را از میان وارثان بیرون نمود
پس مسئله در ینصورت هم از شش باشد و چون نصیب عم
را که یک است از ان طرح داده شود پنج باقی می ماند که سه از ان
مر زوج را و دو مادر را باشد پس باقی را در میان زوج و مادر به
پنج بخش قسمت کرده شود سه خمس شوهر را و دو خمس مادر را
و اگر مادر بر چیزی معلوم صلح نموده از میان بیرون رود و نیز مسئله
از شش خواهد بود و بعد انداختن قسمت مادر از ان چهار باقی خواهد ماند
و آن را بچهار بخش قسمت نموده سه ربع شوهر را و یک ربع عم را
باید داد و همچنین در صورتهای دیگر مسئله برابر وارثان هر شخصی که بر
چیزی معلوم از ترکه صلح نموده بیرون شده باشد درست نموده بعده
سهام آن شخص را انداخته باقی ترکه باندازه سهامهای دیگر ورثه قسمت باید کرد

❀ باب الرد ❀ رد در لغت بمعنی باز گردانیدن است و در اصطلاح این علم ضد عول است زیرا چه در عول سهام صاحبان فرض کم و اصل مسئله زاید میگردد و در رد سهام زاید و اصل مسئله کم میشود و نیز در عول سهام بر مخرج زاید میشود و در رد مخرج بر سهام زاید میگردد و آن عبارت است از اینکه از فرض صاحبان فرض که از مخرج است هرچه زاید باشد و مستحق آن هیچکی از عصبات نباشد پس آن زاید را بر صاحبان فرض باندازه حق آنها باز داده شود مگر بر زوج و زوجه که برین دو رد کرده نمیشود چنانکه در اول کتاب گفته شده و جواز رد بر ذوی الفروض سوای زوج و زوجه قول جمهور علما است مثل علی رض و تابعین وی رض و فتوی علمای ما رح بر همین است و گفته است زید بن ثابت رض که رد کرده نمیشود بر صاحبان فرض بلکه آنچه زیاده از حق اصحاب فرض بود و کسی از عصبات مستحق آن نبود آن را در بیت المال باید نهاد و این مختار زهری و عروه و مالک و شافعی رح است لیکن محققان اصحاب شافعی رح گفته اند که اگر بیت المال مندرس شود زیاده را بر صاحبان فرض بمقدار حق آنها رد باید کرد و اگر صاحبان فرض هم نباشد در بیت المال باید نهاد و از ابن عباس رض مرویست که رد کرده نمیشود بر سه کس زوج و زوجه و جده ٭

گفته است عثمان رض که بر زوج و زوجه هم رد کرده میشود و دلیل
منکرین رد یکی این است که او تعالی در کتاب مجید نصیب صاحبان
فرض را مقدر و معین کرداست بنص ظاهر پس تجاوز از ان جایز
نیست چه آن تعدی و تجاوز است از حدود او تعالی دوم اینکه انچه
از فرض صاحبان فرض زیاده شود آن مالی است که مستحق آن
کسی نیست پس آن برای بیت المال است بجهت مصالح
عامه مسلمین چنانکه همین حکم است برای کسیکه بمیرد وهیچ وارث
نداشته باشد بقیاس بعض بر کل ودلیل علمای مارح این است
که او تعالی در کتاب مجید فرمود است که بعض از ذوی الارحام
اولی است نسبت ببعض ذوی الارحام دیگر و مراد از ان اولویت
بعض بمیراث بعض دیگر بسبب رحم است پس این آیه ذوی الارحام
دلالت میکند بر اینکه ذوی الارحام مستحق جمیع میراث اند برای صله
رحم واز آیه مواریث واجب است که هر واحد از ذوی الارحام
مستحق جزوی معین از مال میت شود و عمل بهر دو آیه واجب است
و آن بدین طریق است که حسب آیه مواریث حق هر یک از
ذوی الارحام فرض او باشد وانچه بعد از ان باقی ماند ذوی الارحام
مستحق آن شوند بنا بر صله رحم حسب آیه ذوی الارحام در کرده نشود

بر زوج و زوجه زیرا چه قرابت رحم در آنها نیست و مرویست
که هرگاه پیغمبر صلعم بعیادت سعد بن وقاص رض رفت سعد رض
گفت که غیر از دختری وارثم نیست آیا وصیت کنم یا رسول الله
بجمیع مال خود آنسرور صلعم فرمود که نه پس گفت سعد رض آیا وصیت
کنم بر نصف مال خود آنحضرت فرمود که نه گفتا که وصیت کنم بثلث
مال خود فرمود که ثلث نیکو است و ثلث بسیار است و ازین حدیث
ظاهر شد که سعد رض دانست که دختر وارث جمیع مال است و از کار
آن نکرد پیغمبر صلعم و منع کرد او را از وصیت بزیاده بر ثلث تا آنکه
او را بجز یک دختر وارث دیگر نبود پس این حدیث دلالت میکند
بر آنکه رد بر اصحاب فرض صحیح است زیرا چه اگر دختر سعد رض
بسبب رد مستحق زیاده از نصف ترکه نمی بود سعد رض را وصیت
بر نصف مال خود جایز می بود و در حدیث عمر بن شعیب بروایت
پدر از جد او آمده که آنحضرت صلعم زنی را که با شوهرش لعان شده
بود وارث جمیع ترکه پسرش گردانیده و اینمعنی بجز رد متصور نیست
و در حدیث واثله بن اشفع آمده که آن حضرت فرموده است که زن
بتمام می گیرد میراث لقیط خود را و آزاد کرده خود را و میراث پسر را
که لعان او با شوی او با آن پسر شده باشد و نیز صاحبان فرض مشارک

جمیع مسلمانان در اسلام و ترجیح است آنها را بر دیگر مسلمانان
بقرابتی که با میت دارند و این قرابت اگرچه موجب عصوبت آنها
نبود لیکن سبب ترجیح بر عامه مسلمانان البته خواهد بود و پیش منکران
رد که دلیل آورده اند که آنچه زیاده از حق صاحبان فرض بود برای
بیت المال خواهد بود بجهت مصالح عامه مسلمانان جواب آن این
است که صاحبان فرض بسبب قرابت از سایر مسلمانان اولیتر خواهند
بود بمال میت بعد یافتن فرض خودها باید دانست که عدم جواز رد بر زوج
وزوجه قول متقدمین است ونزد متاخرین جایز است رد بر زوج
وزوجه اگر کسی از صاحبان فرض سوای زوج وزوجه وکسی از ذوی
الارحام نباشد وبعد ازان باید دانست که مسئله های باب رد چهار
قسم است ودلیل حصر این است که در مسئله آیا یک صنف از
آنها خواهد بود که رد بر آنها صحیح است یا زیاده از یک صنف وبهر
دو تقدیر در ان مسئله کسیکه رد بر آنها صحیح نیست خواهد بود یا نه قسم
اول اینکه یک جنس از فریق مستحق رد در مسئله باشد وجنس غیر اهل
رد که زوج وزوجه اند نباشد دریضورت مسئله را از رؤس آن یک جنس
باید کرد زیرا چه جمیع میراث بسبب فرض ورد برای این جنس
است ویکی از رؤس را بر دیگر ترجیح ابدی نیست مثالش اینکه

میت گذارد دو دختر یا دو خواہر یا دو جدہ را پس مسئلہ از دو باید کرد
و ہر یکی را از دو دختر یا دو خواہر یا دو جدہ نصف ترکہ باید داد بجہت
آنکہ آن ہر دو در استحقاق برابر اند و جمیع مال برای آنہا است
علی السویہ پس قسمت بر عدد رؤس خواہد شد چنانکہ در عصبات
است اعنی وقتیکہ میت را دو پسر یا دو برادر باشند قسمت
ترکہ بر عدد رؤس آنہا میشود بجہت آنکہ فرض آن ہر دو قسمت کردہ
میشود بر عدد رؤس آنہا پس ہچنان کل ترکہ را ابتدا بر عدد رؤس
قسمت کردہ خواہد شد برای قطع درازی مسافت قسمت اعنی تا
حاجت دوبارہ قسمت نشود قسم دوم اینکہ دو جنس یا سہ
جنس از فرقہ اہل رد در مسئلہ جمع شوند و غیر اہل رد نباشد درینصورت
مسئلہ را از تمام سہام اینہا کہ از مخرج مسئلہ گرفتہ شد است باید کرد
اعنی مسئلہ از دو باید کرد وقت جمع شدن دو سدس چنانکہ وقت
گذاشتن میت جدہ و یک خواہر اخیافیہ را مسئلہ از شش بود و این
دو وارث را ازین شش دو سہام است بسبب فرض و چہار زاید
را نیز برین دو رد کردنی است پس دو را کہ عدد سہام است اصل
مسئلہ باید نمود و ترکہ را برین دو بمناصفہ قسمت باید کرد و ہر یکی را نصف
ترکہ باشد و مسئلہ از سہ باید کرد وقت جمع شدن ثلث

سدس چنانکه وقت گذاشتن میت دو برادر اخیافی و مادر را چه
اصل مسئله درین صورت هم از شش بود و تمام سهام که برای وارثان
مذکورین است سه است پس همین سه را اصل مسئله باید کرد و ترکه
را بر سه قسمت باید نمود پس دو خواهر اخیافیه را دو سهام و مادر را
یک سهم باشد و مسئله از چهار باید کرد وقت جمع شدن نصف
و سدس چنانکه وقت گذاشتن میت دختر و دختر پسر را یا دختر و
مادر را چه درین صورت نیز مسئله از شش بود و مجموع سهامهای که
برای این وارثان است چهار است سه از ان دختر را و یکی
دختر پسر را یا مادر را پس مسئله از چهار باید کرد و ترکه را بقدر آن
قسمت نموده سه بدختر و یکی بدختر پسر یا بمادر باید داد و مسئله از پنج در
سه صورت باید کرد اول وقت جمع شدن دو ثلث و سدس
چنانکه گذارد میت دو دختر و مادر را دوم وقت جمع شدن نصف
دو سدس چنانکه گذارد میت دختر و دختر پسر و مادر را سیوم
وقت جمع شدن نصف و ثلث چنانکه گذارد میت یک خواهر
عینیه و دو خواهر اخیافیه را یا یک خواهر عینیه و مادر را پس مسئله درین
سه صورت از شش بود و سهامهای که از مخرج برای ورثه مذکوره
است پنج است پس در صورت اول دو دختر را چهار سهام و مادر را

یک سهم است پس ترکه را بقدر این سهام پنج قسمت باید
نمود چهار ازان بدو دختر و یک بمادر و در صورت دوم سه
جنس ورثه جمع اند و سهام آنها هم از شش پنج است سه ازان
دختر او یک دختر پسر را و یک مادر را پس ترکه را نیز پنج
قسمت باید نمود سه ازان بدختر و یک بدختر پسر و یک بمادر باید
داد و در صورت سوم نیز سهامهای که برای وارثان است پنج
است یک خواهر عینیه را سه سهام و دو خواهر اخیافیه را یا مادر
را دو سهام پس اصل مسئله پنج گردانیده ترکه را بهمین قدر
قسمت باید کرد و این قسمت برای قصر ما مت است و اگر
در روس مذکور قسمت بر ورثه راست نیاید بر قیاسی که در تصحیح
گفته شد عمل باید کرد یعنی درمیان نصیب و روس وارثان اگر
توافق باشد وفق روس را در مسئله رد ضرب باید کرد و اگر تباین
باشد جمیع عدد روس را در مسئله رد ضرب باید نمود چنانکه هرگاه
میت گذارد دیگر دختر و سه دختر پسر را مسئله از شش بود سه ازان
که نصف است دختر را و یک ازان که سدس است سه دختر
پسر را پس مسئله رد چهار شد من بعد چون یک بر سه دختر پسر
راست نمی آید و درمیان یک و سه تباین است تمام سه را که

عدد رؤس اینها است در چهار که مسئله ازواست ضرب گردیم
دوازده حاصل شد که مسئله ازین تصحیح می پذیرد دختر را نه سهام
و سه دختران پسر را سه سهام باید داد که بر آنها راست می آید
و همچنین در مثالهای دیگر. ضابطه تصحیح عمل باید نمود قسم سیوم
اینکه در مسئله با یک جنس اهل رد غیر اهل رد باشد پس فرض
غیر اهل رد از اقل مخارج سهامش داده شود و باقی را بر عدد
رؤس اهل رد قسمت باید نمود چنانکه در صورت نبودن غیر اهل
رد جمیع ترکه را بر عدد رؤس اهل رد قسمت کرده میشود پس اگر
آن باقی بر عدد رؤس اهل رد راست آید بهتر اعنی احتیاج بضرب
نیست چنانکه گذارد میت شوهر و سه دختر را پس سهام شوهر
ربع است و اقل مخارج آن چهار است چون شوهر را از آن
ربع داده شود ما بقی سه بر سه دختر راست می آید و اگر آن باقی
راست نیاید از دو صورت خالی نخواهد بود یا در میان رؤس
جنس مستحق رد و آن باقی توافق خواهد بود یا تباین در صورت
توافق وفق رؤس اهل رد در مخرج فرض غیر اهل رد
ضرب باید کرد از حاصلش مسئله تصحیح خواهد پذیرفت چنانکه
گذارد میت شوهر و شش دختر را چون اقل مخارج فرض

غیر اهل رد اعنی شوهر چهار است اصل مسئله رد از چهار باشد ۱
چون شوهر را ربع آن داده شود باقی سه بر عدد رؤس دختران راست
نمی آید و در میان سه و شش که عدد رؤس دختران است توافق بثلث
است پس ثلث رؤس دختران که دو باشد در مسئله رد اعنی چهار
ضرب کردیم هشت حاصل شد ازین هشت شوهر را دو سهام و شش
دختر را شش سهام بود و در صورت تباین تمام عدد رؤس اهل
رد را در مخرج فرض غیر اهل رد ضرب باید کرد و از حاصلش مسئله
تصحیح خواهد پذیرفت چنانکه از میت شوهر و پنج دختر را اینصورت
هم مانند آن دو مثال است که در همین قسم سیوم گفته شد اعنی
برای اجتماع ربع و ثلثان اصل مسئله دوازده باشد لیکن رد کرده
می شود مانند دو مثال مذکور الصدر بسوی چهار که اقل مخارج فرض غیر
اهل رد اعنی شوهر است و هرگاه شوهر را یک سهم داده شود
باقی سه بر پنج دختر راست نمی آید و در میان سه که عدد سهام است
و پنج که عدد رؤس است تباین است پس تمام پنج را در چهار
ضرب کردیم بیست حاصل شد از آن شوهر را پنج بود و پنج دختر را
پانزده بهر یکی سه زیرا که شوهر را از اصل مسئله رد یک بود و یک
را چون در پنج ضرب کردیم پنج حاصل شد و دختران را سه بود سه را

چون دو پنج ضرب کردیم پانزده حاصل شد که قسمت هر یکی از ینها
سه باشد وقسم چهارم اینکه جنس غیر اهل رد با وجنس اهل رد جمع
شود ووجه اکتفا بدو جنس اهل رد با جنس غیر اهل رد استقرأ
است اعنی تفحص جزئیات برین دلالت میکند که هیچ مسئله یافته
نمیشود که دران سه جنس اهل رد با جنس غیر اهل رد بود وآن مسئله رد یه
باشد درینصورت از مخرج فرض غیر اهل رد هرچه باقی باشد آن را
بر مسئله اهل رد قسمت باید کرد پس آن باقی اگر بر مسئله اهل رد
راست آید بعمل احتیاج بعمل ضرب نیست وهمان مخرج مخرج فرضهای
هر سه فریق خواهد بود واین در یک صورت است زیرا چه باقی از
مخرج فرض غیر اهل رد یا یک خواهد بود یا بطور که مخرج فرض او دو بود
چنانکه شوهر را درصورت نبودن فرزند نصف ترکه داده شود دست بهم
نیست ودرینکه یک بر مسئله اهل رد راست نمی آید مگر درصورتیکه
مستحق رد یک شخص باشد پس مسئله از قسم سوم خواهد بود
یا باقی مذکور سه خواهد بود با بطور که مخرج فرض غیر اهل رد چهار
بود چنانکه شوهر را با دختران یا زده را وقت نبودن دختران ربع
داده شود پس اگر صاحب ربع شوهر باشد وبا دختران دیگر صاحب
فرض نباشد درینصورت نیز مسئله از قسم سوم است واگر با دختران

دیگر صاحب فرض باشد پس درین صورت مسئله اهل رد بچهار
ربع خواهد بود یا به پنج خمس و سه که باقی است نه بر چهار راست
می آید نه بر پنج واگر صاحب ربع زوجه بود راست آمدن هم متصور
می تواند شد چنانکه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی ویا باقی مذکور هفت
خواهد بود چنانکه اگر مخرج فرض غیر اهل رد هشت بود وهرگاه ثمن
آن که یک است بزوجه داده شود هفت باقی می ماند وتقسیم آن
راست نمی آید زیراچه مسئله اهل رد از پنج متجاوز نمیشود چنانکه
سابق مذکور شد وهفت بر عددی که کمتر ازان بود راست نمی آید
پس باقی از مخرج فرض غیر اهل رد ممکن نیست که بر مسئله تصحیحیه
رد بر وکرده میشود راست آید درین قسم مگر در یک صورت که
و آن برای زوجات ربع بود وباقی میان اهل رد به بخش
قسمت پذیرد چنانکه وقت گذاشتن میت زوجه وچهار جده وشش
خواهر اخیافیه را اصل مسئله بسبب رد از چهار است زیراچه کمترین
مخرج فرض غیر اهل رد که زوجه است چهار است وهرگاه زوجه یکی
ازان گیرد سه باقی می ماند وآن درین صورت بر مسئله اهل رد راست
می آید زیراچه آن مسئله نیز سه است زیراچه حق خواهران اخیافیه
ثلث است وحق جده ها سدس ومجموع آن سه است یعنی

یک سهم چهار جده را و دو سهام شش خواهر اخیافیه را است
لیکن نصیب جدات یک است و بر اینها راست نمی آید و در میان
یک و چهار تباین است پس تمام عدد رؤس جدات گرفته شد
و آن چهار است و نصیب شش خواهر دو است و بر اینها راست
نمی آید و در میان دو و شش توافق بنصف است پس نصف عدد
رؤس اینها گرفته شد و آن سه است بعده چون در میان عدد رؤس گ
گرفته شد و آن چهار و سه است نسبت جستیم متباین یافتیم پس
یکی را در دیگری ضرب کردیم دوازده حاصل شد بعده این
حاصل را در مخرج فرض غیر اهل رد یعنی چهار ضرب کردیم
چهل و هشت حاصل گردید که مسئله ازین تصحیح پذیرفت
و از اصل مسئله زوجه را یک سهم بود یک را چون
در دوازده که مضروب در اصل مسئله است ضرب
کردیم همان دوازده حاصل شد که نصیب زوجه است و نصیب
چهار جده نیز یک بود چون یک را در آن دوازده ضرب کردیم همان
دوازده حاصل شد که نصیب چهار جده است هر یکی را سه سهام
و نصیب شش خواهر اخیافیه دو بود دو را چون در مضروب
مذکور ضرب کرد بیست و چهار حاصل شد که نصیب خواهران

اخیافیه است هر یکی را چهار سهام واگر باقی از مخرج فرض غیر اهل
رد بر مسئلهٔ اهل رد راست نیاید پس تمام مسئله اهل رد را در
مخرج فرض غیر اهل رد ضرب کن که حاصل این ضرب مخرج فرضهای
هر دو فریق باشد چنانکه میت گذارد چهار زوجه و نه دختر و شش جده
را در نصورت مسئله بنابر اختلاط ثمن بثلثان و سدس از بیست و
چهار بود ولیکن چون رد یه است رد کردیم آن را بسوی اقل مخارج فرض
غیر اهل رد یعنی زوجات که هشت است پس بعد ادای نصیب
چهار زوجه که ثمن است هفت باقی ماند و آن بر مسئله اهل رد که
دختران و جدات باشند و آن بسبب جمع شدن ثلثان و سدس پنج است
راست نمی آید پس جمیع مسئله اهل رد یعنی پنج را در مخرج فرض
غیر اهل رد که هشت باشد ضرب کردیم چهل حاصل شد و این مبلغ مخرج
فرضهای هر دو فریق است بعد از آن حصه هر فریق از این مخرج بدین
روش توان دریافت که ضرب کرده شود سهام غیر اهل رد را
که از اقل مخارج فرض آن است در مسئله اهل رد پس حاصل
ضرب نصیب غیر اهل رد از مبلغ مذکور باشد زیرا چه ضرب
کرده ایم مسئله اهل رد را در اقل مخارج فروض غیر اهل رد پس
مبلغیکه حاصل شود از ضرب سهام غیر اهل رد از آن اقل در مضروب

که مسئله اهل رد است همان مبلغ حصه آن غیر اهل رد خواهد بود و از
مبلغیکه حاصل شود از ضرب این مضروب در مخرج اول و نیز ضرب
کرده شود سهام هر فریق اهل رد در آن چیزیکه از مخرج فرض غیر اهل
رد باقی ماند پس حاصل ضرب نصیب آن فریق از اهل رد
باشد زیرا که حق هر فریق از اهل رد نیست مگر در چیزیکه باقی بود
از مخرج فرض غیر اهل رد بقدر حصه آنها پس در مسئله مذکوره
نصیب چهار زوجه از اصل مسئله رد یک بود چون یک را در مسئله
اهل رد که پنج است ضرب کردیم همان پنج حاصل شد که نصیب
چهار زوجه از چهل است و از مسئله اهل رد نصیب نه دختر دو ثلث
یعنی چهار است چون چهار را در ما بقی مخرج فرض غیر اهل رد
آن هفت است ضرب کردیم بیست و هشت حاصل گردید که نصیب
دختران از ان چهل است و نصیب شش جده نیز از پنج یک
است چون یک را در هفت مذکور ضرب کردیم همان هفت حاصل
شد که نصیب جدات از ان چهل است و اگر سهام ماخوذه از مخرج
فرض هر دو فریق بر بعض یا بر جمیع منکسر شود تصحیح مسئله بقاعده هائیکه
مذکوره سابق باید کرد مثلا از ان چهل نصیب چهار زوجه که پنج است
بر عدد رؤس آنها و نصیب نه دختر که بیست و هشت است بر عدد

ه و رؤس انها و نصیب شش جده که هفت است به
عدد رؤس انها راست نمی آید لهذا چهل را که مخرج فرضهای
فریق اهل رد و فریق غیر اهل رد مقرر شده گرفتیم و بموجب ضابطه
تصحیح عمل کردیم بدینوجه که در میان چهار که عدد رؤس زوجگان است
و میان پنج که عدد نصیب آنها است تباین است پس تمام عدد رؤس
چهار زوجه گرفته شد و در میان و رؤس نه دختر و بیست و هشت قسمت
آنها نیز تباین است پس تمام عدد رؤس اینها گرفته شد و در میان
عدد رؤس شش جده و هفت قسمت آنها نیز تباین است پس تمام
عدد رؤس اینها گرفته شد بعده چون این عددهای گرفته شده را که چهار
نه و شش باشد بایکدیگر نسبت کرده شد در میان شش و چهار
توافق بنصف یافته شد پس نصف یکی را در دیگر ضرب کردیم دوازده
حاصل شد بعده این دوازده را به نه که عدد رؤس دختران است
نسبت کردیم متوافق بثلث یافتیم ثلث یکی در دیگر ضرب کردیم
سی و شش حاصل شد بعده این حاصل را در چهل که مخرج فرضهای
فریقها است ضرب کردیم یکهزار و چهار صد و چهل رسید که مسئله
این مثال ازین حاصل تصحیح می پذیرد و بر عدد رؤس هر فریق راست
می آید پس ازین تصحیح نصیب چهار زوجه که صد و هشتاد است بهریکی

چهل و پنج میرسد برای اینکه نصیب اینها از چهل پنج بود چون پنج را در
وسی شش که مضروب در چهل است ضرب کردیم یکصد و هشتاد
حاصل گردید و نصیب دختران یکهزار و هشت است بهر یکی یکصد و
دوازده میرسد برای اینکه نصیب اینها ازان چهل بیست و هشت
بود چون بیست و هشت را در مضروب مذکور یعنی سی و شش
ضرب کردیم یک هزار و هشت حاصل شد و نصیب جدات
دوصد و پنجاه و دو است بهر یکی چهل و دو میرسد برای اینکه سهام
اینها ازان چهل هفت بود چون هفت را در مضروب مذکور ضرب
گردیم دوصد و پنجاه و دو حاصل شد باید دانست که در قسم سیوم
چون ممکن است که عدد باقی از مخرج فرض غیر اهل رد با عدد رؤس
فریق اهل رد موافق شود چنانکه در میان مثالهای سابق گذشت لهذا
درین قسم میان عدد باقی از مخرج فرض غیر اهل رد و میان عدد
رؤس اهل رد مماثلت و موافقت و مباینت هرسه را اعتبار کرده
شده است و در قسم چهارم چون میان عدد باقی که یک دیا سه یا
هفت باشد و میان مسئله اهل رد که دو یا سه یا چهار یا پنج باشد اصلا
موافقت نیست لهذا مماثلت و مباینت اعتبار کرده شد
❊ باب مقاسمة الجد ❊ مقاسمه مفاعله است از

قسمت و نزد ابی حنیفه رح درمیان جد و برادران و خواهران مقاسمه
نیست پس این باب دا بمقنا ... دن بنابر قول صاحبین
رح است گفت است ابوبکر ... س و دیگر تابعان او رض
از صحابه پیغمبر صلعم مثل ابن عباس و ابن عمر و ابی هریره و حذیفه
بن الیمانی و ابی سعید الخدری و غیرهم رض که برادران و خواهران
اعیانی و علاتی باوجود جد وارث نمیشوند چنانکه باوجود پدر بانکه جد جمیع
مال را باوجود اینها میگیرد و این قول ابی حنیفه رح و شریح و عطا و عروه
بن الزبیر و غیرهم است و فتوی بر همین است و گفت علی و
ابن مسعود و زید بن ثابت رض که برادران و خواهران اعیانی و
علاتی باوجود جد وارث میشوند و این قول صاحبین و مالک و شافعی
رح است و در ساقط شدن برادران و خواهران اخیافی باوجود
جد اتفاق تمام مجتهدین است و باید دانست که جد بوجهی مانند پدر
و بوجهی مانند برادر است اما مانند پدر است در محجوب کردن فرزندان
مادر چنانکه پدر اینها محجوب میکند اینها را و در اینکه جد اگر نکاح صغیره
صغیره دهد بعد بالغ شدن خود ها اختیار فسخ آن نکاح ندارند چنانکه در نکاح
دهانیدن پدر و در اینکه برادر را ولایت انکاح نیست باوجود جد در
ظاهر الروایت و در اینکه جد برای قصاص فرزند فرزند کشته نمیشود و

درانکه حلیله هر یکی از جد و پسر پسر بر دیگر حرام است چنانکه حلیله پدر
بر پسر و حلیله پسر بر پدر و نیز در مقبول نشدن گواهی چنانکه
گواهی پدر برای فرزند و گواهی فرزند برای پدر مقبول نیست و در
صحت استیلاء جد از کنیز فرزند فرزند وقت نبودن پدر و در جایز
نبودن دفع زکوة بسوی جد و در صحیح بودن تصرف در نفس و مال
فرزند فرزند و مانند برادر است و دینکه اگر صغیری را جد و مادر باشند نفقه صغیر
بر ان هر دو باعتبار میراث بسه قسمت واجب شود دو قسمت
بر جد و یک قسمت بر مادر چنانکه نفقه او بر برادر و مادر باشد و دوینکه
اگر جد تنگدست باشد نفقه فرزند فرزند بر و واجب نیست چنانکه
بر برادر و و دینکه صدقه فطر برای صغیر بر جد واجب نیست و دوینکه صغیر
باسلام جد مسلمان نمی شود و دوینکه اگر اقرار کند که فلان کس فرزند
فرزند من است و پسر شخص زنده بود صرف از اقرارش
نسب آن فلان ثابت نمیشود و دوینکه جد جر ولای فرزند فرزند بسوی
موالی خود نمی کند و بسبب تعارض این احکام در مسئله جد با وجود
برادران میان مجتهدین اختلاف است و علی کرم الله وجهه و زید بن
ثابت و ابن مسعود و غیر هم رض بعد اتفاق خود ها بر وارث گردانیدن
برادران با وجود جد اختلاف دارند در کیفیت قسمت پس نزد

علی کرم الله وجهه مقاسمه درمیان جد وبرادران مادامیکه قسمت جد
از سدس کم نشود درست است ودقیکه از سدس کم گردد سدس
او را باید داد چنانکه اگر با جد دو یا سه یا چهار برادر عینی باشند مقاسمه
برای جد بهتر است واگر پنج برادر باشند مقاسمه وسدس برابر است
واگر شش برادر باشند سدس برای او از مقاسمه بهتر است و
نیز برادران علاتی نزد وی کرم الله وجهه در قسمت محجوب نیند حتی
اگر با جد یک برادر عینی ویک برادر علاتی باشند مقاسمه درمیان جد وبرادر عینی
بالمناصفه باشد ونیز نزد وی کرم الله وجهه جد تنها خواهران را که برادر
با آنها نبود اصلا عصبه نمی کرداند بلکه خواهر نزد وی صاحبه فرض بود پس اگر
با جد یک خواهر عینیه ویک خواهر علاتیه بود نصف مقرر کرد برای خواهر
عینیه وسدس آن برای علاتیه وباقی برای جد بود و مذهب ابن مسعود
رض این است که مقاسمه میان جد وبرادران وقتی است که حصه
جد از ثلث کم نشود و او رض درین حکم موافق زید رض است و
اینکه در مقاسمه برادران علاتی با برادران اعیانی محجوب نیند و
تنها خواهران با جد صاحبه فرض اند او رض درین حکم موافق است
با علی رض و مصنف قول زید رض را در کتاب خود ذکر کرده نه قول
علی وابن مسعود رض را زیرا چه صاحبین رح در مقاسمه قول زید اختیار

کرده اند و هر گاه در مسئله ابو حنیفه رح بجانبی باشد و صاحبین رح بجانبی
مفتی را اختیار است هر جانب را که خواهد اختیار کند و نزد زید بن ثابت
رض برای جد با وجود برادران و خواهران اعیانی و علاتی و نبودن صاحب
فرض دیگر از مقاسمه و ثلث جمیع ترکه هر چه بهتر بود اختیار باید کرد و
تفسیر مقاسمه این است که جد را در قسمت مثل یکی از برادران
گردانیده شود و قسمت کرده شود متروکه را میان او و میان خواهران
باینطور که مرد را مانند حصه دو زن بود و نصیب جد با برادران مانند نصیب
یکی از برادران باشد زیرا چه جد بوجهی مانند پدر است و بوجهی مانند
برادر پس رعایت هر دو وجه کرده شد یعنی او را مانند پدر گردانیده
شد در محجوب کردن برادران اخیافی و مانند برادر در قسمت میراث
مادامیکه مقاسمه برای او نیکو بود پس اگر مقاسمه برای او نیکو نبود ثلث
متروکه بوی باید داد زیرا چه او با وجود اولاد وارث سدس است
پس با برادران وارث دو چند آن خواهد بود و نیز اگر متروکه میان
مادر و پدر تقسیم یابد مادر را ثلث و پدر را ثلثان می باشد حال آنکه
هر دو بدرجه اولی اند پس جد و جده که بدرجه دوم اند و حصه جده سدس
است باید که جد را دو چند آن یعنی ثلث باشد پس هرگاه جد با یک
برادر باشد نصف متروکه بمقاسمه برای آن از ثلث نیکو است واگر

یا دو برادر باشد مقاسمه و ثلث مساویست و اگر با سه برادر باشد
ثلث برای او نیکو است زیرا چه درین صورت بمقاسمه او را ربع
میرسد و اگر با جد و یا سه خواهر عینیه یا علاتیه باشند برای جد مقاسمه
نافع تر است و اگر با چهار خواهران باشند مقاسمه و ثلث مساویست
و اگر خواهران از چهار زیاده باشند ثلث برای جد نیکو است و
برادران و خواهران علاتیه را مع برادران و خواهران اعیانی در
قسمت میان جد و برادر برای اضرار جد یعنی برای تقلیل
نصیب جد داخل باید کرد و بعد از ان هرگاه جد نصیب خود گرد سوای
در یک صورت که گفته خواهد شد برادران یا خواهران علاتی
بی نصیب از میان برادر ده شوند و باقی متروکه را بعد نصیب جد برادران
و خواهران اعیانی باید داد زیرا چه برادران یا خواهران علاتی با جد
وقت بنودن برادران یا خواهران اعیانی وارث میشوند و با وجود
آنها وارث نمیشوند پس وراثت برادران و خواهران علاتی
در حق جد و سقوط آنها در حق برادران و خواهر اعیانی اعتبار کرده ای
ضرورت پس در قسمت متروکه برای کم کردن نصیب جد
محسوب خواهند شد لیکن چیزی نخواهند گرفت چنانکه محسوب میشود
برادر علاتی در تقلیل نصیب مادر و خود محجوب میشود مثالا کذا انه

میت مادر و یک برادر عینی و یک برادر علاتی وا در بصورت بسبب
برادر علاتی با برادر عینی مادر را سدس ترکه باشد و برادر علاتی بسبب
برادر عینی محجوب بود پس اگر با جد یک برادر عینی و یک برادر
علاتی بود مقاسمه و ثلث مال مساوی باشد و ثلث برای جد و باقی
برای برادر عینی بود و برادر علاتی بی نصیب بدر رود یا آنکه برای
تقلیل نصیب جد در حساب داخل باشد و اگر در صورت مذکوره
بجای برادر علاتی یک خواهر علاتیه فرض کرده شود مقاسمه برای جد
نیکو بود و مسئله از پنج باشد دو از ان برای جد و باقی که سه است برای
برادر عینی بود و خواهر علاتیه را هیچ نبود و باید دانست که برادران و
خواهران علاتیه بی نصیب از میان برآورده شوند مگر وقتیکه یک خواهر
عینیه باشد چه هرگاه او بمقدار فرض خود یعنی نصف ترکه را بعد نصیب
جد گیرد و چیزی باقی ماند پس آن را برادران یا خواهران علاتیه گیرند و
اگر چیزی باقی نماند برای آنها هیچ نبود چنانکه گذارد میت جد و یک خواهر عینیه
و دو خواهر علاتیه را پس برای دو خواهر علاتیه عشر که باقی میماند و مسئله از
بیست تصحیح می پذیرد و درین صورت مقاسمه برای جد نیکو است
زیرا چه او مانند یک برادر گردانیده شد پس گویا در مسئله پنج
خواهران جمع شدند و جد را از پنج دو باشد و سه باقی می ماند لیکن

حصه خواهر عینیه نصف کل است و آن دو و نیم بود پس کسر لازم
آمد لهذا پنج را بمخرج نصف که دو است ضرب کردیم ده حاصل شد
جد را از آن چهار بود و خواهر عینیه را پنج و یک سهم که باقی ماند حق خواهران
علاتیه است و بر آنها مستقیم نیست پس عدد روس آنها را در ده ضرب
کردیم بیست شد و مسئله تصحیح پذیرفت و جد را از آن هشت و خواهر عینیه
را ده و خواهران علاتیه را دو بود و اگر درین مسئله بجای دو خواهر علاتیه
یک خواهر علاتیه فرض کرده شود پس برای خواهر علاتیه هیچ باقی
نخواهد ماند زیرا چه برای جد درینجا مقاسمه از ثلث ترکه بهتر است و آن
نصف ترکه است و باقی نصف دیگر برای خواهر عینیه است پس
برای خواهر علاتیه هیچ باقی نمی ماند و وقتیکه با جد دو خواهر عینیه یا زیاده
بر آن باشد برادر و خواهر علاتی را هیچ نخواهد بود زیرا چه جد را اگر
ثلث ترکه از مقاسمه بهتر یا برابر مقاسمه باشد او ثلث ترکه خواهد
گرفت و قسمت خواهران عینیه دو ثلث که مقدار فرض آنها است
خواهد بود و پس برای برادر یا خواهر علاتی هیچ باقی نخواهد ماند و اگر مقاسمه
برای جد بهتر باشد نصیب او زیاده بر ثلث خواهد بود و باقی که کمتر
از دو ثلث و هم کمتر از فرض خواهران عینیه است برای آن خواهران
خواهد بود و برای علاتی هیچ نخواهد ماند و اگر با آنها یعنی با جد و برادر آن

وجود اخوان اعیانی یا علاتی یا اعیانی و علاتی هردو و صاحب فرض دیگر مختلط

شود پس برای جد بعد فرض آن صاحب فرض دیگر آنچه افضل از

سه چیز بود اختیار باید کرد و آن سه چیز عبارت است از مقاسمه و

ثلث ما بقی بعد فرض صاحب فرض و سدس تمام ترکه مثال افضل

بودن مقاسمه این است که مثلا میت گذاشت شوهر و جد و برادر را که

اصل مسئله بسبب وجود نصف از دو است یک سهم از آن شوهر

را و دیگر یک سهم جد و برادر را بمناصفه بود اما یک بر دو کس

راست نمی آید لهذا دو را در اصل مسئله اعنی دو ضرب کردیم

چهار حاصل شد شوهر را نصف آن اعنی دو سهام و هر یک از جد

و برادر را یک سهم بود پس جد را بسبب مقاسمه ربع تمام

ترکه است که افضل است از سدس و نیز از ثلث ما بقی زیرا چه

این ثلث ما بقی در حقیقت سدس تمام ترکه است و مثال

افضل بودن ثلث ما بقی بعد فرض صاحب فرض این است که

میت مثلا گذاشت جد و جده و دو برادر و یک خواهر عینی را که اصل

مسئله از شش است بجده را سدس آن پس باقی پنج می باشد

اما چون ثلث صحیح از پنج بر نمی آید و ضابطه است که اگر قسمت کسر

اعنی قسمت غیر صحیح از مقسوم بر آید مخرج آن قسمت کسر را در مقسوم

ضرب نمایند لهذا مخرج ثلث را که سه باشد در شش که مقسوم
است ضرب کردیم هژده حاصل شد جده را سدس آن که سه باشد
از روی فرض است باقی پانزده ماند ثلث آن که پنج است جده را
وازمابقی که ده است هر یک از دو برادر را چهار و خواهر را دو
سهام بود پس جده را درین مثال ثلث ترکه از مقاسمه و هم از سدس
ترکه افضل است برای اینکه مسئله این صورت بر تقدیر مقاسمه
نیز از شش می شود از آن جده را یک دادیم باقی پنج ماند و چون
جد بمنزله دو خواهر است پس او و دو برادر و یک خواهر مانند
هفت خواهر باشند و پنج بر هفت راست نمی آید و در میان پنج
و هفت تباین است پس مجموع عدد رؤس که هفت است
در اصل مسئله که شش است ضرب کردیم چهل و دو حاصل
شد که مسئله از ین تصحیح می پذیرد ازین چهل و دو جده را هفت
است که سدس آن باشد وازمابقی سی و پنج هر یک از جد و دو برادر
ده ده سهام است و بخواهر پنج و پر ظاهر است که جد را پنج حصه از هژده
بهتر است ازین ده حصه که از چهل و دو میشود و وجه افضل بودن ثلث
ترکه از سدس ترکه درین مثال آن است که مسئله در صورت اعتبار
سدس برای جد نیز از شش میشود جده را سدس آن و جد را نیز سدس

بود وباقی چهار درمیان خواهر ده وبرادر می ماند واینها بجز که پنج خواهر
باشند وچهار بر پنج راست نمی آید ودرمیان چهار وپنج تباین
است پس مجموع عدد رؤس راکه پنج است دراصل مسئله یعنی در شش
ضرب کردیم سی حاصل شد بهر یکی از جد وجده پنج پنج وبهر یکی از ده
برادر هشت هشت وبخواهر چهار سهام میرسد درین صورت هم
ظاهر است که جد را پنج سهام از هژده افضل است ازین پنج که از
می میشود ومثال افضل بودن سدس تمام ترکه این است که میت مثلا
گذارد جد وجده ویک دختر ودو برادر راکه اصل مسئله برای جمع
شدن نصف وسدس از شش است ودختر را نصف آن است که سه
باشد وجده را سدس آن است که یک باشد باقی می ماند دو سهام پس
اگر برای جد با دو برادر مقاسمه اختیار کرده شود دو ثلث یک سهم جد
را باشد واگر برای او ثلث ما بقی اختیار کرده شود نیز دو ثلث
یک سهم باشد اما اگر سدس تمام ترکه اورا داده شود یک سهم
کامل اورا باشد که افضل از مقاسمه وثلث ترکه است لیکن این
مسئله را برای درستی قسمت تصحیح باید کرد بدین روش که از ما بقی
دو سهام چون یک سهم جد را داده شود یک سهم دیگر بر دو برادر
راست نمی آید پس دو را دراصل مسئله یعنی شش ضرب

گردیم دوازده حاصل شد که تصحیح این مسئله است
و وقتیکه ثلث باقی برای جد افضل بود ولیکن از باقی ترکه ثلث
صحیح نه برآید پس باید که مخرج ثلث را در اصل مسئله ضرب
کرده شود چنانکه تفصیل آن گذشت در افضلیت ثلث باقی از مقاسمه
و از سدس کل مال و اگر زنی وارث گذارد جد و شوهر و یک دختر
و مادر و یک خواهر عینیه یا علاتیه را پس آن خواهر بسبب دختر عصبه میگردد
و جد را سدس ترکه افضل میشود و مسئله عول میکند مستوی سیزده
و خواهر را هیچ نماند در این صورت مسئله بسبب جمع شدن نصف
و ربع و سدس از دوازده است و عول میشود تا سیزده برای اینکه
دختر را نصف دوازده بود که شش است و شوهر را ربع آن
که سه است و جد را سدس آن که دو است و مادر را نیز سدس
آن که دو است پس مجموع سیزده گردید و دوازده تا سیزده
عول نمود و چون مسئله بایه شد برای خواهر که عصبه است هیچ باقی نماند
و جد که سدس گرفت است آن بسبب فرضیت است نه بجهت
عصوبت و نسبت افضل بودن سدس ترکه جد را در این مثال
این است که از سیزده دو سهام او را حاصل شد و در صورت
مقاسمه وقتیکه از دوازده سهام ربع آن که سه باشد شوهر و نصف

آن کسی شش باشد دختر و سدس آن که دو باشد مادر دیگر دو برای
جد و خواهر یک باقی می ماند پس جد که بمنزله دو خواهر است
با خواهر بمنزله سه خواهر گردید و یک بر سه راست نمی آید سه را
در دوازده ضرب کنیم سی و شش حاصل شود ازین تصحیح دختر را
هژده و شوهر را نه و مادر را شش سهام و باقی سه سهام می ماند دو
ازان جد را و یک خواهر را باشد و ظاهر است که دو سهام سیزده
افضل است از دو سهام سی و شش و در صورت گرفتن جد ثلث
چیزیکه بعد فرض صاحبان فرض باقی می ماند نیز همچنین حال است زیراچه
درصورت مذکوره بعد فرض صاحبان فروض یک باقی می ماند و ثلث
صحیح ازان نمی بر آید پس مخرج ثلث را که سه است چون در
دوازده ضرب کنم نیز سی و شش حاصل میشود باید دانست که زید
بن ثابت رض خواهر عینیه یا علاتیه را باوجود جد صاحبه فرض نمیکرداند
بلکه عصبه میگرداند مگر در مسئله اکدریه که درینجا خواهر عینیه یا علاتیه را صاحبه
فرض کردانیده من بعد قسمت جد را هر چه از روی فرض باشد با قسمت
خواهر جمع کرده در میان جد و خواهر بروش مقاسمه قسمت میکند برای اینکه
مقاسمه برای جد درینجا از سدس و ثلث باقی بهتر است و آن
مسئله اکدریه این است که میت کذارد شوهر و مادر و جد و یک

خواهر عینیه یا علاتیه را اصل مسئله برای جمع شدن نصف وثلث
وسدس از شش است اما تا به عول میکند بدین روش که از شش
شوهر را نصف وآن سه است ومادر را ثلث وآن دو است
وجد را سدس وآن یک است وبرای خواهر هیچ باقی نمی ماند
بنابر آن بر مسئله نصف آن که سه باشد زیاده گردیم پس شد نه بعد
نصیب خواهر را با نصیب جد جمع گردیم چهار شد وچون جد با خواهر بمنزله
سه خواهر است وچهار بر سه بر است نمی آید ودر میان چهار وسه باین
است سه را در نه که اصل مسئله با عول است ضرب کردیم بیست
وهفت حاصل شد که مسئله ازین بیست وهفت تصحیح می پذیرد
که زین بیست وهفت شوهر را نه سهام بقاعده که در تصحیح وغیره گذشت
ومادر را شش سهام وجد را سه سهام وخواهر را نه سهام
میرسد پس بعد نصیب جد را با نصیب خواهر چون جمع کرده شود
دوازده میگردد واین دوازده را بر جد وخواهر بطریق مذکور قسمت
کرده جد را هشت سهام وخواهر را چهار سهام باید داد ودرین مسئله
برای جد عاشمه از سدس وثلث باقی بهتر است پس زید
رض خواهر را درینجا اولا صاحب فرض گردانید برای اینکه بالکلیه
از میراث محروم نگردد وبالاخره او را عصبه گردانید برای اینکه

قسمت او از قسمت جد که جنزله برادر است زیاده نگردد
دو ر مثالی که مقدم بر این مثال گذشت وجود دو دختر منع ذی فرض
شدن خواهر میکند و در مسئله اکدریه آن مانع نیست و اکدریه بفتح
اول وسکون دوم وفتح سیوم نام پدر قبیله است وچون زنی
ازان قبیله این ورثه را گذاشته وفات کرده بود این را اکدریه
نام نهاده شد واهل عراق این مسئله را بسبب شهرت غرا نام
نهاده اند غرا بفتح غین وتشدید را بمعنی آفتاب وروشن است
واگر درین مسئله بجای خواهر برادر باشد یا دو خواهر باشند عول
هم نیست واکدریه هم نیست در صورت بودن برادر بسبب عدم
عول اینکه سدس ترکه برای جد بهتر است و مسئله از شش است
هرگاه شوهر نصف آن که سه باشد ومادر ثلث آن که دو باشد بگیرد
غیر از یک سهم که سدس است باقی نمی ماند واین برای جد بود وبرادر
بی نصیب ماند چنانکه در مسئله سابقه نصیب خواهر هیچ نبود زیرا چه حق
جد از سدس باتفاق علما کم نیامده است که ازین یک سهم به برادر هم چیزی
داده شود وسبب نبودن اکدریه اینکه برادر باتفاق علما عصبه است
ودرین ثابت نمی تواند که او صاحب فرض گردد بخلاف خواهر
که در اکدریه است ودر صورت بودن دو خواهر سبب عدم عول اینکه دو خواهر

مادر را از ثلث بسوی سدس می آرد پس مسئله از شش است شوهر را سه سهام و مادر را سدس آن اعنی یک سهم و جد را نیز سدس اعنی یک سهم و ما بقی یک برای دو خواهر چون یک بر دو راست نمی آید دو را در اصل مسئله که شش است ضرب کردیم دوازده حاصل شد که تصحیح مسئله است بخلاف اگر ریگر برای خواهر هیچ در انجا باقی نمی ماند و در ینصورت که دو خواهر باشد اصول زید بن ثابت مستقیم است که سدس برای جد یا مقاسمه برابر و از ثلث ما بقی بهتر است والله اعلم * باب در مناسخه * مناسخه در لغت بمعنی بردن چیزی از جای بجای و در اصطلاح این علم نقل کردن حصه بعض وارث بموت او پیش از قسمت بسوی وارث او و بیان

آن این است که اگر بعض از نصیبها پیش از قسمت میراث شود بایدلو که شخصی بحضور وارثان چند فوت کند و بعد از آن یکی از ان وارثان پیش از قسمت ترکه شخص مذکور بمیرد و نصیب او از ترکه مذکوره قبل از قسمت میراثش شود پس درینجا سه صورت است یکی آنکه ورثه میت دوم همان ورثه میت اول باشند و در قسمت هیچ تغیر نشد دوم آنکه ورثه میت دوم همان وارثان میت اول باشند لیکن در قسمت تغیر بوقوع آید سیوم آنکه

وارثان میت دوم غیر وارثان میت اول باشند در صورت
اول که در قسمت هیچ تغیر نیفتد ذکر میت دوم فایده ندارد آن را اعتبار
نباید کرد و یکبار قسمت باید نمود چنانکه هرگاه میت گذارد پسران
و دختران را از بطن زوجه واحد و یکی از دختران مذکوره پیش از قسمت
بمیرد و وارث دختر مذکوره سوای آن برادران و خواهران اعیانی
نباشند پس بدون ذکر میت دوم که دختر متوفاة باشد ترکه را در
میت اول فیمابین ورثه زنده یکبار قسمت باید نمود در صورت
دوم که در قسمت تغیر واقع شود چنانکه هرگاه میت گذارد پسر را
از بطن یک زوجه و سه دختر را از بطن زوجه دیگر و من بعد یکی از این
دختران بمیرد و بگذارد همان ورثه میت اول را یعنی دو خواهر عینیه
و برادر علاتی را و نیز در صورت سوم که وارثان میت دوم
غیر وارث میت اول باشند چنانکه زنی گذارد شوهر و دختر و مادر
را من بعد شوهر مذکور پیش از قسمت ترکه وفات یابد و گذارد
زوجه و مادر و پدر را من بعد دختر مذکوره پیش از قسمت ترکه فوت
کند و گذارد دو پسر و یک دختر و جده را و این جده مادر زنی است
که اولا فوت شده است و بعد از آن جده مذکوره بمیرد و وارث گذارد شوهر
و دو برادر را پس ضابطه آن است که مسئله میت اول را بقواعد

مسابقه تصحیح نموده سهام هر وارث او را از ان باید داد من بعد مسئله میت دوم را بهمان قواعد سابقه تصحیح نموده در میان تصحیح میت دوم و در میان چیزیکه میت دوم را از میت اول است و آن چیز را ما فی الید گویند نظر باید کرد که از سه حال خالی نخواهد بود مماثلت موافقت مباینت پس اگر ما فی الید بر تصحیح دوم بسبب مماثلت راست آید پس احتیاج بسوی ضرب نیست بر آن قیاس که در باب تصحیح گذشت که سهام هر فریق اگر بر آنهان بدون کسر راست اید ضرب نباید نمود زیراچه تصحیح اول درینجا بمنزله اصل مسئله است و تصحیح دوم بمنزله ان روس است که قسمت بر انها در تصحیح اول کرده میشود و ما فی الید میت دوم بمنزله سهام روس از اصل مسئله است حاصل این است که بنا بر راست آمدن ما فی الید بر تصحیح دوم هر دو مسئله میت اول و میت دوم از تصحیح اول مستقیم میشوند و احتیاج بضرب نیست چنانکه در مثال بودن ورثه میت دوم غیر ورثه میت اول که زنی وفات یافت و شوهر و دختر و مادر را گذاشت من بعد شوهرش پیش از قسمت میراث هر دو زوجه و مادر و پدر را گذاشت بایصورت

مسئله تصحیح ۱۲ زینب

| ۵ |
|---|

| ۱۵۶ | دختر | شوهر |
|---|---|---|

زید — هنده ۵ — زهره
یب — ۹ — ۳
مه
یو — مستقیم — زید — باقی الید ۴
مه
مید

زوجه — مادر — پدر
۱ — ۱ — ۲

مسئله میت اولی ردیه است زیرا چه اصل مسئله بسبب جمع شدن
ربع و نصف و سدس از دوازده است و هرگاه شوهر ربع آنرا که
سه است و دختر نصف آنرا که شش است و مادر سدس آنرا که
دو است گرفت یک باقی ماند و کسی دیگر حقدار آن نیست پس
رد آن بر دختر و مادر بقدر سهام آنها واجب شد و مسئله را
بسوی اقل مخارج فرض شوهر که غیر اهل رد است رد کرده شد و آن
چهار است و وقتیکه شوهر ربع آنرا که یک باشد بگیرد سه سهام
باقی ماند و سه بر چهار سهام که مسئله دختر و مادر از روی رد باشد
راست نمی آید و در میان هردو تباین است پس این چهار را که
بمنزله رؤس است دران چهار که اقل مخرج فرض غیر اهل رد است
ضرب کردیم شانزده حاصل گردید که مسئله ازین تصحیح می پذیرد شوهر
را ازان چهار سهام و دختر را نه سهام و مادر را سه سهام است
بعده چون شوهر فوت کرد مافی الید او که چهار است بر وارثانش

بدون کسر مستقیم میشود باینطور که زوجه را ربع آن که یک است
داده شود و ثلث ما بقی که نیز یک است بمادر و باقی که دو است
بپدر داده شود پس درین مسئله مافی الید زوج از تصحیح اول بر
تصحیح دوم مستقیم شد و هر دو مسئله هر دو میت از تصحیح اول
درست شد و اگر مافی الید بر تصحیح دوم راست نیاید از
دو صورت خالی نخواهد بود یا در میان مافی الید و تصحیح دوم توافق
خواهد بود یا تباین در صورت توافق وفق تصحیح دوم را هرچه
باشد در تمام تصحیح اول ضرب باید کرد بران قیاس که در باب
تصحیح گذشت که هرگاه سهام بر یک طایفه راست نیاید و در میان
سهام و رؤس طایفه مذکور توافق باشد وفق عدد رؤس را در اصل
مسئله ضرب باید نمود همچنان درینجا وفق تصحیح دوم را که آن بمنزله
رؤس است در تصحیح اول که بجای اصل مسئله است ضرب
کنند تا حاصل شود چیزیکه هر دو مسئله ازان تصحیح پذیرد و اگر میان
مافی الید از تصحیح اول و میان تصحیح دوم نسبت تباین بود تمام تصحیح
دوم را در تمام تصحیح اول ضرب باید کرد بر آن قیاس که
در باب تصحیح در صورت تباین میان سهام و رؤس گذشته
و هرچه از ضرب در هر دو صورت تباین و توافق حاصل شود مخرج

مسئله میت اول و میت دوم خواهد بود و این حاصل ضرب را که
مخرج مسئله میت اول و دوم گردید مبلغ می نامند و سهام هر یکی
از ورثه را از ان مبلغ که حاصل ضرب بتباین یا توافق باشد بدین
روش باید دریافت که سهام ورثه میت اول در صورت توافق
در وفق تصحیح دوم که مضروب در تصحیح اول است یا در صورت تباین
در جمیع تصحیح دوم ضرب باید کرد حاصلش سهام آن ورثه خواهد بود
و سهام ورثه میت دوم را که از تصحیح دوم است در صورت
موافقت در وفق مافی الید و در صورت تباین در تمام مافی الید
ضرب باید کرد حاصلش سهام آن ورثه خواهد بود مثال توافق در میان
مافی الید و تصحیح دوم همان مثال مذکور است که میت گذاشت شوهر
و دختر و مادر را من بعد شوهر مذکور پیش از قسمت ترکه وفات
یافت و گذاشت زوجه و مادر و پدر را من بعد دختر مذکوره نیز فوت کرد
و گذاشت جده و دختر و دو برادر را بدین صورت ***

۳۲
۱۲
تصحیح
۴ ردیه
مسئله
بنت
میت

| مادر | دختر | شوهر |
|---|---|---|

| زید | هنده | زهره |
| --- | --- | --- |
| ۱۲ | ۹ | ۳ |
| ۱۲ | ۱۲ | ۶ |
| ۴ | | |
| ۱۲ | | |

مه مستقیم زید مافی الید ۲

| زوجه | مادر | پدر |
| --- | --- | --- |
| لطیفه | نصیره | عابد |
| ۱/۴ | ۱/۶ | ۲/۲ |
| ۶ | | ۱۸ |

مه توافق بالثلث هنده مافی الید ۶

| جده | دختر | برادر | برادر |
| --- | --- | --- | --- |
| زاهره | زبیده | بکر | بشر |
| ۱/۳ | ۳ | ۱/۳ | ۱/۳ |

میت دوم که زید باشد از ورثه میت اول است وآنچه از تصحیح اول یافته بود چون بر مسئله او در قسمت راست می آید ورثه میت اول میدانند واین میت سیوم را بمیت دوم بیان میکنند ومافی الید دختر مذکوره از تصحیح اول ۲ است ومسئله دختر مذکوره که جده ودختر ودو برادر را گذاشته است از شش است یک سهم جده را وسه سهام دختر او وبهر یک از دو برادر یک سهم بهرسد اما سهام

که تانی الید است بر شش راست نمی آید و در میان نه و شش توافق بثلث
است پس ثلث تصحیح این میت را که دو باشد در تمام تصحیح میت
اول ضرب کردیم سی و دو حاصل شد که مخرج دو مسئله است
پس برای دریافت سهام هر یکی از ورثهٔ میت اول انچه از
شانزده بود در وفق مسئله دختر متوفاه مذکوره که دو باشد ضرب باید کرد
حاصلش نصیب هر یکی از آن وارثان خواهد بود و سهام هر یکی از ورثهٔ
میت دوم که باعتبار ظاهر سیوم باشد انچه از شش بود در وفق ما
فی الید او و آن سه است ضرب باید نمود حاصلش نصیب هر یکی از ان
ورثه خواهد بود باین تفصیل که از شانزده سهام دختر میت اولی را نه
بود چون آن را در دو که وفق تصحیح دوم است ضرب کردیم هژده
حاصل شد که نصیب او است و سهام مادر شش سه بود چون سه را
در وفق مذکور ضرب کردیم شش حاصل شد که نصیب مادر مرقومه
است و شوهر را چهار سهام بود چون آن را در وفق مذکور ضرب
کردیم هشت حاصل شد که نصیب او است و این هشت بدون
کسر بر ورثهٔ او قسمت می پذیرد زوجه اش را دو سهام برای اینکه
یک سهم او را ابو دیک را دو و که مضروب از تصحیح دوم دو
تصحیح اول است ضرب کردیم همان دو حاصل شد دو ما در شش

رانیز دو سهام به همین قیاس وپدرش را چهار سهام نیز
بهمین قیاس وازشش سهام که تصحیح مسئله میت دوم است جده
رایک سهم بود چون آن را در وفق مافی الید او یعنی در سه
ضرب کردیم همان سه حاصل شد که قسمت اواست ودختر را
سه سهام بود سه را در وفق مذکور ضرب کردیم نه حاصل شد که قسمت
اواست وبهر یکی از دو برادرش سه سهام است به همین قیاس
که گذشت پس مجموع سهامهای مذکوره میت دوم هژده باشد و
این هژده مافی الید دختر متوفات ازان حاصل ضرب است که مخرج
هردو مسئله شد ومثال تباین درمیان مافی الید وتصحیح دوم این است
که میت مثلا گذاشت زوجه ودختر وبرادر علاتی را بعده برادر مذکور پیش
از قسمت فوت کرد وگذاشت مادر ودختر ودختر پسر را باین صورت

۴ / ۸

مه

زید

مصـ

| زوجه | دختر | برادر علاتی |
| --- | --- | --- |
| ناصره | زینب | بشیر |
| ۱ | ۴ | ۳ |
| ۵ | ۲۰ | مه |

باز دهم ۵

۱۵

مه ۶ تباین بشیر مافی یده ۵ ۳

میت

| مادر | دختر | دختر پسر |
| --- | --- | --- |
| عابده | قایمه | صالحه |
| ۱ | ۳ | ۱ |
| ۳ | ۹ | ۳ |

مسئله میت اول بسبب جمع شدن ثمن و نصف از هشت است
و بر ورثه او بدون کسر منقسم میشود یک سهم زوجه را و چهار سهام
که نصف ترکه باشد دختر را و ما بقی سه سهام برادر علاتی را و تصحیح مسئله
میت دوم از روی رد پنج است مادر را یک سهم و دختر را سه سهام
و دختر پسر را نیز یک سهم چنانکه در باب رد گفته شد اما چون
مافی الید میت دوم که سه است بر تصحیح دوم راست نمی آید و
در میان هر دو تباین است پس تمام تصحیح دوم اعنی پنج را در
تصحیح اول اعنی در هشت ضرب کردیم چهل حاصل شد که مخرج
هر دو مسئله است و سهام هر ورثه بدین روش باید دریافت که
در میت اول زوجه را یک سهم بود یک را در تصحیح دوم که پنج
و مضروب در تصحیح اول است ضرب کردیم همان پنج حاصل
شد که نصیب او است و دختر را چهار سهام بود آن را نیز در همان پنج
ضرب کردیم بیست حاصل گردید که نصیب او است و برادر علاتی
را سه سهام بود آن را در مضروب مذکور ضرب کردیم پانزده حاصل

شد که نصیب اوست وحالا همین باقی الیدش گردید که در تصحیح
مسئلهٔ او که پنج است مستقیم میگردد و در میت دوم نصیب
مادر یک سهم بود در باقی الید او که سه است ضرب کردیم همان
سه حاصل شد که نصیب مادر است و دختر را سه سهام بود و سه
را در باقی الید او که دو است ضرب کردیم شش حاصل شد که نصیب اوست
و دختر پسر را نیز یک سهم بود و بهمین قیاس سه سهام او را باشد
واگر شخص سیوم یا چهارم یا پنجم از ورثه پیش از قسمت ترکه
بمیرد و باقی الید بر تصحیح راست نیاید مبلغ را که مخرج مسئلهٔ میت
اول و میت دوم است و نیز بر ورثه هر دو راست آمده است
در عمل بجای تصحیح مسئلهٔ اول اعتبار باید کرد و مسئلهٔ سیوم را که متعلق
بمیت سیوم است بجای مسئلهٔ دوم باید دانست و گویا میت
اول و دوم یک میت شده بعد از میت چهارم و میت پنجم
همچنین عمل باید نمود و در میتهای زیاده برین نیز همین عمل است
زیرا چه هرگاه تصحیح میت اول و دوم و سیوم و چهارم و پنجم یکی
شد گویا تمام آن میتها یک میت شد و طریق این عمل از مثالی که
برای عدم راست آمدن باقی الید بر تصحیح دوم آورده شد توان
دریافت

## باب ـــــ ذوي الارحام ـ ذوي الارحام

در لغت بمعنی صاحبان خویشی رحم است و در اصطلاح این علما
ذوالرحم آن خویش باشد که صاحب فرض و عصبه نبود چنانکه در
اول کتاب گفته شد و در عدم توریث ذوی الارحام باوجود ذوی
الفروض و عصبات اتفاق علما است و وقت نبودن ذوی الفرض
و عصبات در توریث ذوی الارحام مجتهدان اختلاف کرده اند
اکثر صحابه مثل حضرت عمر و علی ابن مسعود و غیرهم رض بتوریث ذوی
الارحام قایلند و مجتهدان ما اعنی ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد و زفر رح
و تابعین اینها بهمین قول فتوی داده اند و زید بن ثابت رض گفت
که ذوی الارحام را میراث نیست بلکه وقت نبودن صاحبان فرض و
عصبات ترکه میت را در بیت المال باید نهاد و شافعی و مالک رح این قول
را اختیار کرده اند و باید دانست که ذوی الارحام چهار اند صنف اول آن
کسانند که بسوی میت منسوب شوند و اینها فرزندان دختران اند اگرچه فروتر
باشند مرد باشند یا زن و فرزندان دختران پسر اگرچه فروتر باشند مرد باشند
یا زن و صنف دوم آن کسانند که میت بسوی آنها منسوب شود
و آن جدهای فاسد و جدههای فاسده اند اگرچه بالاتر باشند جد فاسد
چنانکه پدر مادر میت و پدر پدر مادر میت و جده فاسده چنانکه مادر
پدر مادر میت و مادر مادر پدر مادر میت و صنف سیوم آن کسانند که

بسوی مادر و پدر میت منتسب شوند و آنها فرزند آن خواهر اند
اگرچه فروتر باشند مرد باشند یا زن و خواهران عینیه باشند یا علاتیه
یا اخیافیه و دختران برادران اگرچه فروتر باشند اعیانی باشند برادران
یا علاتی یا اخیافی و پسران برادران اخیافی اگرچه فروتر باشند و در
مثال سیوم برادران را بقید اخیافی ذکر کرده شد برای اینکه پسران
برادران اعیانی و علاتی عصبات اند و در صورت ذکر پسران
برادران بدون قید اخیافی عصبات داخل ذوی الارحام می شدند
و صنف چهارم آن کسانند که بسوی دو جد اعنی پدر پدر و پدر مادر
و دو جده اعنی مادر پدر و مادر مادر منتسب شوند و این صنف چهارم
سه فریق اند یکی عمه ها که خواهران پدر میت اند اگر خواهران عینیه یا علاتیه
پدر و یند بسوی جد پدری منسوب اند و اگر خواهران اخیافیه پدر و یند
بسوی جده پدری منتسب اند و دویم عمهای اخیافی که برادران
اخیافی پدر باشند و نسبت اینها بسوی جده پدری میت است و
سیوم خالها و خاله ها و اگر اینها برادران و خواهران اعیانی یا علاتی
مادر میت اند پس بسوی جد مادری میت منتسب اند و اگر
خواهران اخیافیه مادر میت اند بسوی جده مادری میت منتسب
اند پس کسانیکه درین چهار صنف مذکور شدند و کسانیکه

بواسطهٔ اینها بسوی میت منسب شوند از ذوی الارحام باشند
ودر تقدیم بعض صنف بر صنف دیگر اختلاف روایت از ابی حنیفه
رح است ابوسلیمان از محمد بن حسن و محمد از ابی حنیفه رح روایت
میکند که نزدیک ترین این چهار صنف بسوی میت صنف دوم
است اگرچه بالاتر باشد بعده صنف اول وبعده صنف سوم
بهمین صفت وبعده صنف چهارم بصفت مذکوره وابو یوسف و
حسن بن زیاد وغیرهما از ابی حنیفه رح روایت میکنند بترتیبی که بیان
صنفها نموده شد اعنی صنف اول از صنف دوم وصنف دوم
از صنف سوم وصنف سوم از صنف چهارم در میراث
اول او مقدم است بر قیاس ترتیب عصبات زیرا که در عصبات
پسر مقدم است بعده پدر وبعده جد وبعده برادران وبعده عمها
همچنان در ذوی الارحام بسبب نزدیکی قرابت صنف اول بر دوم
ودوم بر سیوم وسیوم بر چهارم مقدم است صنف دوم باوجود صنف
اول وصنف سیوم باوجود صنف دوم وصنف چهارم باوجود صنف سیوم
وارث نمیشود فتوای بر همین است وجه روایت اول که سلیمان
کرده است این است که جدی که پدر مادر باشد از فرزندان دختران
قوی‌تر است زیرا که زنی که در درجهٔ او است اعنی مادر مادر صاحبه

فرض است وزنی که دز درجه پسر دختر است اعنی دختر دختر صاحبه
فرض نیست ونیز پدر مادر را اتصال بمیت بیکواسطه برابر فرزند
دختر است اما این جد را ازیاده نزدیکی از ذوی حکم است بدلیل
آنیکه علما گفته اند که پدر مادر بکشتن فرزند دختر قصاصا کشته نمیشود بخلاف
فرزند دختر که او بکشتن پدر مادر البته کشته میشود دوجه روایت دوم
که فتوای بر آن است اینکه ذوی الارحام بوجهی بروش عصوبت
وارث میشوند زیراچه از ینها نزدیکتر را بر دورتر مقدم کرده میشود مانند
عصبه ونیز در عصبات پسران پسران میت بر جد پدری که پدر پدر باشد و بر دیگر
عصبات مقدم اند اگرچه این جد بقصاص پسر پسر کشته نمیشود و پسر پسر بقصاص
جد کشته میشود و پس همچنین در ذوی الارحام فرزندان دختران بر جد مادری
اعنی پدر مادر مقدم اند نزد ابی یوسف رح و محمد رح صنف سیوم که فرزندان
خواهران و دختران برادران و پسران برادران اخیافی باشند بر جد
مادری که پدر مادر است مقدم است اگرچه مذهب صاحبین رح در جد
پدر پدر این است که مادامیکه مقاسمه برای وی از ثلث جمیع مال نیکو
بود مقاسمه حق ویست و برین قیاس می بایستی که صنف سیوم بر جد پدر
مادر مقدم نشود و بعض شارحین ذکر کرده اند که در بعض نسخه متن در
بیان مذهب صاحبین رح این عبارت واقع شده است زیراچه نزد صاحبین

و ج هر یکی از صنف سیوم اولی است از فرع خود و فرع آن اولی است
از اصل آن ولیکن ازین عبارت هیچ معنی نمی برآید پس آن از ملحقات
بعض طلبه قاصرین است نه از کلام شیخ امجد او در نسخهای قدیم یافته نشده

❊ فصل در صنف اول ❊ که فرزندان دختران و فرزندان دختران پسرانند

کسیکه از ایشان بسوی میت نزدیکتر باشد در میراث از دورتر اولی
است چنانکه دختر دختر از دختر دختر پسر اولیتر است زیرا چه اول بیک
واسطه و دوم بدو واسطه بمیت منتسب است و اگر ایشان در اتصال بمیت
برابری درجه دارند که هر یک بسوی میت بدو درجه یا بسه درجه پیوندد
اما بعضی فرزند وارث و بعضی فرزند ذوی الارحام باشد حکم درین صورت
آن است که فرزند وارث از فرزند ذی الرحم اولی است چنانکه
میت که از او دختر دختر پسر و پسر دختر دختر اگرچه هر دو در درجه برابرند
که بسوی میت بدو درجه متصل میشوند اما دختر دختر پسر از پسر دختر دختر
بهتر است زیرا چه اول فرزند صاحبه فرض است و آن دختر پسر باشد
و دوم فرزند ذی الرحم است آن دختر دختر باشد و اگر در اتصال بمیت
برابری درجه دارند و کسی از ایشان فرزند وارث نباشد چنانکه دختر پسر
دختر و پسر دختر دختر یا هر یکی فرزند وارث باشد چنانکه پسر دختر دختر
دختر و درین حال دو صورت است یکی آنکه اصلهای ایشان در صفت

ذکورت وانوثت موافق باشد چنانکه در مثالی که برای اتصال هر یکی
بوارث آورده شد دوم آنکه اصلهای اینها در ذکورت
وانوثت مخالف باشند چنانکه در مثالی که برای بودن فرزند
وارث آورده شد پس نزد ابی یوسف رح بقول اخیر او و نزد حسن
بن زیاد رح هر دو صورت مذکوره فروع متساوی الدرجه را اعتبار
کرده مال را بر آنها تقسیم باید کرد پس اگر فروع صرف مردان
یا صرف زنان باشند نصیب هر یکی برابر خواهد شد و اگر مرد با زن
خواهد بود مرد را مانند نصیب دو زن باشد و محمد رح در صورت
موافقت اصلها در ذکورت وانوثت با ابی یوسف و حسن بن زیاد
رح موافق است و در صورت وقوع اختلاف اصلها در میان صفت
مخالف آنهاست و اولا اصلها را اعتبار میکند من بعد نصیب
اصلها بفروع آنها میدهد پس اگر میت گذاشت پسر دختر و دختر دختر
را هر دو فرزندان وارث و متساوی الدرجه اند و اصلهای هر دو در
انوثت موافقت دارند نزد ابی یوسف رح و حسن بن زیاد رح مرد را
دو چند نصیب زن باشد باعتبار ابدان فروع صفات آنها یعنی
سه حصه نموده دو ثلث به پسر دختر و ثلث به دختر دختر باید داد و نزد
محمد رح بنا بر موافقت اصلها در انوثت همین تقسیم است و در این

مثال که میت گذاشت دختر پسر دختر و پسر دختر دختر را نزد ابی
یوسف و حسن رح تقسیم مال فیما بین این هر دو باعتبار ابدان مثل
مثال است که سه قسمت نموده دو قسمت بمردی که پسر دختر دختر
باشد و یک قسمت بزنی که دختر پسر دختر باشد باید داد و نزد محمد
رح ترکه میت در بطن دوم که در ان اولاد ذکورت و انوثت
اختلاف واقع شده در میان اصول منقسم باید کرد وسمن بعد همان
قسمت اصل را بفرع او باید داد و ان بطن دوم دختر دختر و پسر
دختر است درین بطن نصیب پسر دختر دو ثلث و نصیب دختر
دختر یک ثلث است و آن دو ثلث بدختر پسر دختر که نصیب
پدرش بود و آن یک ثلث به پسر دختر دختر که نصیب مادرش
بود باید داد پس نصیب اصل بفرع رسید و نصیب زن از
نصیب مرد زیاده شد بر خلاف مذهب ابی یوسف و حسن رح و
چون بقول محمد رح در صورت بسیاری بطنها و وقوع اختلاف در
اصلهای فروع تفصیل می باید لهذا گفته میشود که هر گاه بطنهای بسیار
واقع شوند همچنانکه حال اصلها در بطن دوم معتبر است حال اصلهای
بطنهای بسیار که در ذکورت و انوثت مختلف باشند معتبر است
چنانکه در فتیکه در فرزندان دختران متساوی الدرجه بطنهای مختلف

واقع شود در کرابر اول. بطن که در آن اختلاف در اصل بذکورت
وانوثت است قسمت باید کرد که مرد را دوچند نصیب زن باید
داد و بعد قسمت بر مردان وزنان مردان آن. بطن را طایفه علیحده
وزنان آن. بطن را طایفه علیحده اعتبار باید نمود پس هرچه بمردان
رسیده است آنرا جمع نموده اگر اصلهای که درمیان آن مردان
وفروع آنهاند در ذکورت وانوثت مختلف باشد اعنی هرچه
باشد صرف مردان باشند یا صرف زنان باشند بر فروع آن مردان
قسمت باید کرد واگر اصلهای مابین آنمردان وفروع دو آن صنف
مختلف باشند در اصل بالا که اختلاف دران واقع است قسمت
باید نمودن. بعد مردان را یک طایفه وزنان را طایفه دیگر اعتبار کرده
بر قیاس سابق قسمت باید کرد وهمچنان هرچه بطایفه زنان رسیده
است آن را جمع نموده در صورت عدم اختلاف اصلهائی که درمیان
آنها ودرمیان فروع آنها است بفروع آنها باید داد ودر صورت
وقوع اختلاف بر اصل بالاتر که اختلاف بذکورت وانوثت
دران واقع است قسمت باید نمود. بهمین قیاس تا بنهایت
فروع عمل باید کرد چنانکه از این مثال روشن شود

| | | | | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| دختر | دختر | دختر | دختر | دختر | دختر | دختر | دختر | دختر | پسر | پسر | پسر |
| دختر | دختر | دختر | دختر | دختر | دختر | دختر | دختر | دختر | پسر | پسر | پسر |
| دختر | دختر | دختر | دختر | دختر | دختر | پسر | پسر | پسر | دختر | دختر | پسر |
| دختر | دختر | دختر | پسر | پسر | پسر | دختر | دختر | پسر | دختر | دختر | دختر |
| دختر | دختر | پسر | دختر | دختر | پسر | دختر | دختر | دختر | دختر | پسر | دختر |
| دختر | پسر | دختر | دختر | پسر | دختر | دختر | پسر | دختر | دختر | دختر | دختر |
| ۱ | ۲ | ۳ | ۲ | ۴ | ۶ | ۳ | ۶ | ۹ | ۴ | ۸ | ۱۲ |

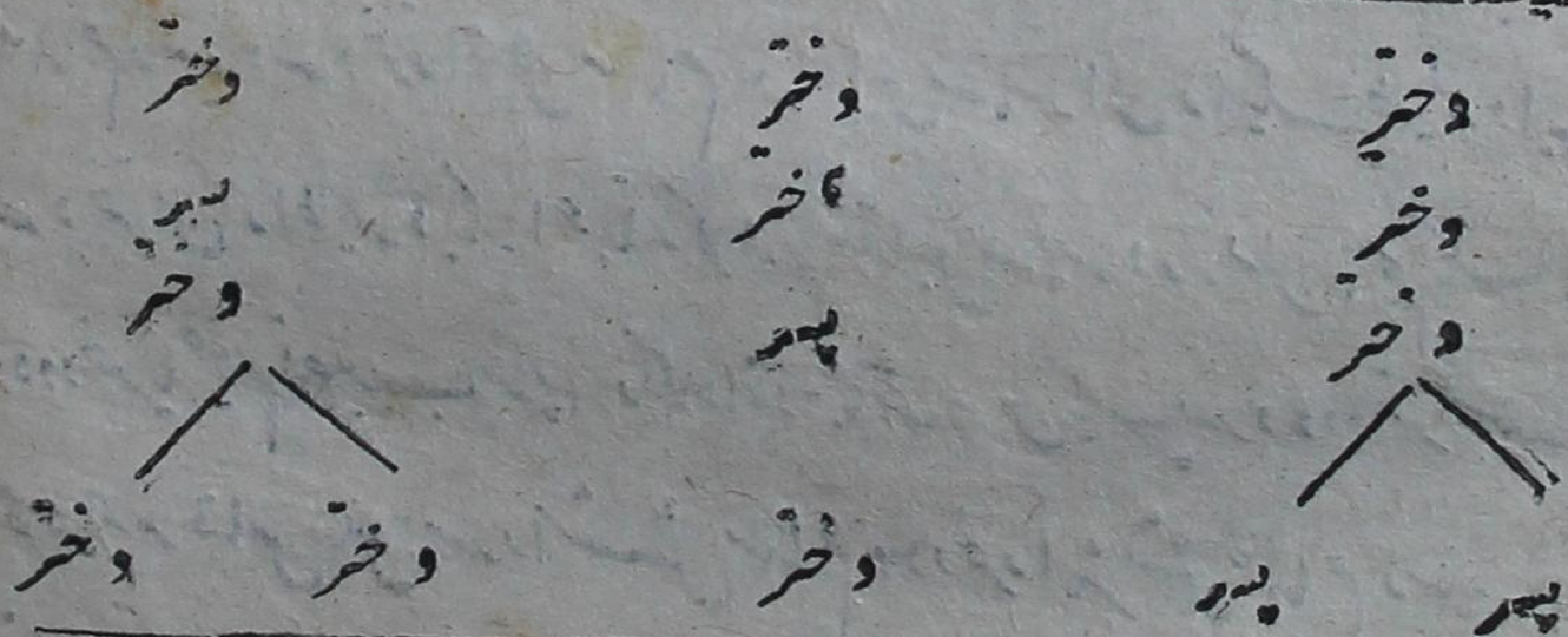
در اینصورت دوازده کس از ذوی الارحام اند نه شخص زن اند
و سه شخص مرد اند و هر یکی ازین دوازده بیک درجه است و آن بطن
ششم است واحدی فرزند وارث نیست و نزد ابی یوسف وحسن
بن زیاد رح مسئله آن از پانزده صحیح میشود زیرا چه هر پسر بمنزله دو
دختر است پس مجموع پانزده دختر میگردد بعد هم بهمین روش ترکه را
پانزده قسمت نموده نه دختر را نه سهام و هر یکی از سه پسر دو سهام است
و نزد محمد رح این مسئله از شصت تصحیح می پذیرد و بدین روش که دفینه
ترکه را بر بطن اول که مختلف و بر نه دختر و سه پسر مشتمل است بر
قیاسی که در فروع گفته شد قسمت کردیم سه پسر را شش سهام رسید
و نه دختر را نه سهام پس مردان را و شیکه یک طایفه اعتبار گردیم و نصیب

نظر کردیم در بطن دوم بمقابل سه پسر اختلاف نیافتیم بالکه در بطن سیوم بمقابل سه پسر یک پسر و دو دختر را یافتیم شش سهام را برین پسر و دو دختر قسمت کردیم بدین روش که مرد را دو چند نصیب زن دادیم یک پسر را سه سهام رسید و دو دختر را سه سهام رسید من بعد چون بطنهای که در میان پسر و فرع او است موافق در اصل ها است نصیب پسر را که سه سهام است بفرع او دادیم بعده آن دو دختر را یک طایفه اعتبار کرده و نصیب ایشهار اکه سه است جمع نموده بسوی بطون که از بطن سیوم فروتر و مقابل این طایفه است چون نظر کردیم در بطن چهارم اختلاف نیافتیم بالکه در بطن پنجم بمقابل این طایفه یک پسر و یکدختر یافتیم این سه سهام را برین دو قسمت کردیم پسر را دو سهام و دختر را یک سهم من بعد سهم هر یکی ازین دختر و پسر بفرع هر یک که در بطن ششم است دادیم و برین قیاس چون آن نه دختر را یک طایفه کردیم و نصیب آنها را که نه است جمع کرده بسوی بطنهای فروتر از بطن اول نظر کردیم در بطن دوم اختلاف نیافتیم بالکه در بطن سیوم اختلاف یافته شد که بمقابل انها شش دختر و سه پسر است چون هر پسر را بمنزله دو دختر گرفتیم مجموع دوازده دختر شد نه سهام که نصیب نه دختر بود برد وازده مستقیم

نمیشود و در میان دوازده و نه توافق بثلث است ثلث دوازده را
که چهار است در اصل مسئله اعنی در پانزده ضرب کردیم شصت
حاصل شد که مسئله ازین تصحیح می پذیرد و از اصل مسئله طایفه پسران را
شش بود چون آن را در چهار که مضروب در اصل مسئله است
ضرب کردیم بیست و چهار حاصل شد هرگاه این بیست و چهار را
در بطن سیوم بر فروع پسران قسمت کنیم نصیب پسر دوازده سهام
و نصیب دو دختر دوازده سهام باشد من بعد نصیب پسر را
که دوازده است در بطن ششم بنا بر عدم اختلاف با آخر فروع
او داده شد و من بعد هرگاه نصیب دو دختر او که هم دوازده است
بر پسر و دو دختر که بمقابل اینها در بطن پنجم اند قسمت کردیم پسر را هشت
سهام و دختر را چهار سهام رسید بعده سهام هر یکی ازین پسر و دختر با آخر
فرعهای اینها که در بطن ششم است دادیم و طایفه دختران را در
بطن اول از اصل مسئله نه سهام بود چون آنرا در آن مضروب
که چهار باشد ضرب کردیم سی و شش حاصل گردید و دفعه بسوی
بطنهای فروتر از بطن اول نظر کردیم در بطن سیوم اختلاف یافتیم
که در آن بمقابل نه دختر شش دختر و سه پسر اند چون سی و شش را
که نصیب طایفه دختران است در بطن سیوم قسمت کردیم مرد را مثل

نصیب دو زن است پس شش دختر را هژده سهام رسید بعده
را نیز هژده سهام رسید بعده مردان را یک طایفه و زنان را طایفه دیگر
اعتبار کردیم و نصیب هر یک طایفه را جمع کرده بسوی بطنهای فروتر از
بطن سیوم نظر کردیم در بطن چهارم بمقابل طایفه پسران یک پسر و دو
دختر یافتیم نصیب سه پسر را که هژده است بر پسر و دو دختر قسمت کردیم
پسر را نه سهام و دو دختر را نیز نه سهام رسید بعده سهام پسر را ابنا به عدم
اختلاف باخر فرعهای او دادیم و بمقابل این دو دختر در بطن پنجم اختلاف
نیافتیم بلکه در بطن ششم اختلاف یافتیم که یک پسر و یک دختر است
پس نصیب دو دختر را که نه است برین پسر و دختر قسمت کردیم پسر را
شش سهام رسید و دختر را سه سهام و همچنان مقابل شش دختر در بطن
چهارم اختلاف یافتیم که سه دختر و سه پسر است پس هژده سهام را که
نصیب شش دختر است درین بطن قسمت کردیم سه پسر را دوازده
سهام رسید و سه دختر را شش سهام بعده این سه پسران را یک طایفه و این
سه دختران را طایفه دیگر اعتبار کردیم مقابل سه پسر در بطن پنجم یک پسر
و دو دختر یافتیم نصیب سه پسر را که دوازده باشد برین یک پسر و دو دختر قسمت
کردیم بر قیاس سابق پسر را شش سهام و دو دختر را نیز شش سهام رسید بعده
نصیب پسر را بفرع او در بطن ششم دادیم و در بطن ششم مقابل دو دختر یک

پسر و یکدختر است نصیب دو دختر را که شش سهام است برین پسر و دختر
قسمت کردیم پسر را چهار سهام و دختر را دو سهام رسید و مقابل سه دختر که در
بطن چهارم اند در بطن پنجم یک پسر و دو دختر یافتیم نصیب دختران را
که شش سهام است بر اینها قسمت کردیم پسر را سه سهام و دو دختر
را سه سهام رسید بعده نصیب پسر را بفرع او که در بطن ششم
است دادیم و درین بطن ششم مقابل دو دختر یک پسر و یکدختر
یافتیم سه سهام را که بدو دختر رسیده بود برین پسر و دختر قسمت کردیم
پسر را دو سهام و دختر را یک سهم رسید و این نصیب ها بعد جمع کردن
بشصت میرسد و باید دانست که محمد رح چنانکه صفت ذکورت
و انوثت اصل را در حال قسمت بر آن اصل اعتبار میکند عدد
فرعها را نیز در آن حال در اصل اعتبار میکند چنانکه میت گذاشت دو پسر
دختر دختر دختر و یکدختر پسر دختر دختر و دو دختر دختر پسر دختر باینصورت



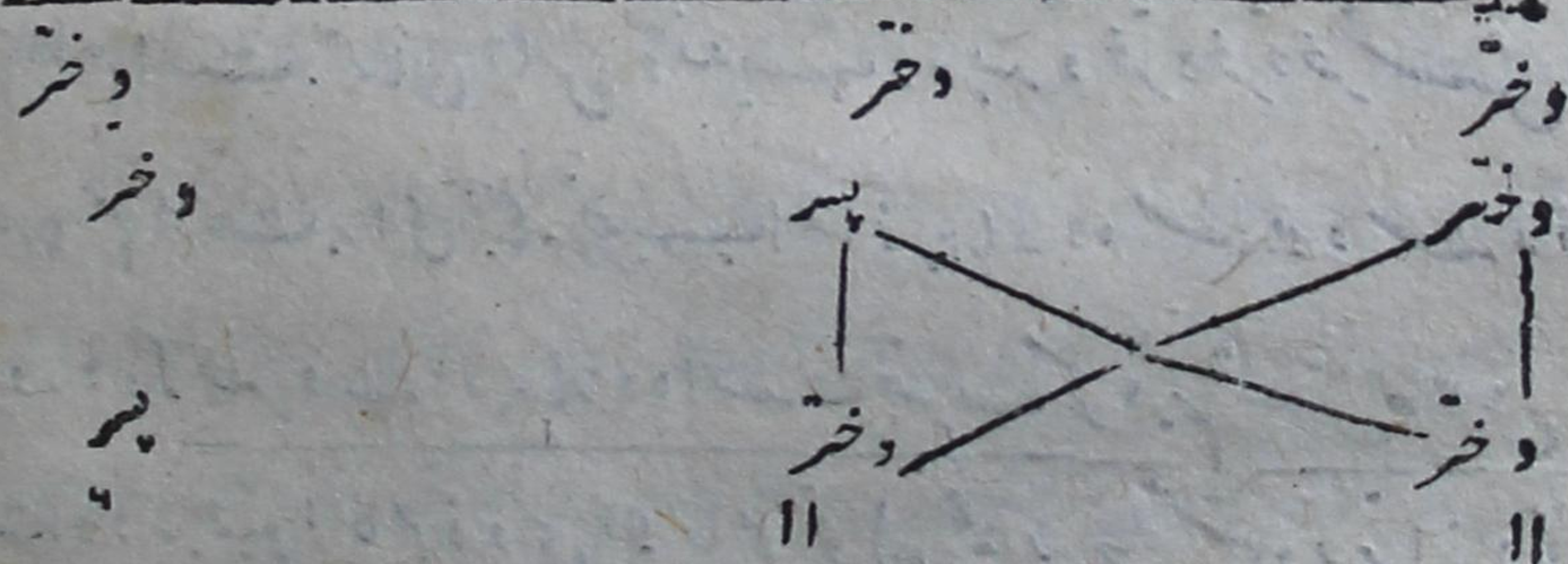

نزد ابی یوسف رح تقسیم ترکه در میان فروع باعتبار عدد رؤس آنها

جهت سبع است زیراچه دو پسر مانند چهار دختر اند پس
مجموع هفت دختر شدند و ترکه را هفت قسمت نموده بهریکی
از دو پسر دو دو سهام و بهریکی از سه دختر یک یک سهم باید داد و
نزد محمد رح در بطن بالا ترکه خلاف در آن واقع است و آن بطن
دوم باشد باعتبار عدد فروع در اصلها بهفت سبع قسمت نمایند بعده
بسوی بطن فروتر نظر کرده در صورت اختلاف اعتبار اصل و عدد
فروع نیز نمایند بدین روش که در بطن دوم پسر و دو دختر است
لیکن در پسر عدد فرع او را که دو دختر اند گرفته این پسر را بمنزله دو
پسر میگر دانند و در دختری که فرع او دو پسر اند عدد دو پسر را گرفته
این دختر را بمنزله دو دختر میگر دانند در ینصورت در بطن
دوم پسر یکه قایم مقام دو پسر است مانند چهار دختر است
و دختر یکه فرع او دو پسر اند مانند دو دختر است و یک دختر دیگر است
که فرع او یک دختر است پس مجموع گویا هفت دختر باشد
پس ترکه را هفت قسمت نمودیم پسر را ازین بطن دوم چهار
سبع است و دختر یکه فرع او دو پسر است دو سبع و دختر
دیگر را که فرع او یک دختر است یک سبع بعده پسر را یک طایفه و دو
دختر را که طایفه دیگر اعتبار کرده بسوی بطن فروتر نظر کردیم

نصیب پسر را که چهار سبع است بنابر عدم اختلاف بفرع او اعنی
بدو دختر دادیم زیرا چه آن نصیب جد آنها است و آن همان پسر
است که در بطن دوم بمنزله دو پسر گردانیده شده است و
قسمت دو دختر که سه سبع باشد در بطن سیوم بر دختریا باعتبار عدد
فروع بمنزله دو دختر است و بر پسر که فرع او یکدختر است بمناصفه
قسمت کردیم زیرا چه دختر باعتبار عدد فروع خود برابر پسر است
که در بطن سیوم است پس نصیب هر یکی بفرع او رسید اعنی یک
نصف بدختر پسر دختر دختر رسید که قسمت پدرش در بطن سیوم است
و آن همان پسر است که در بطن سیوم است و نصف دیگر بدو پسر دختر دختر
دختر که قسمت مادر او در بطن سیوم است و آن همان دختر است که مساوی
پسر در بطن سیوم است و مسئله اینصورت از بیست و هشت تصحیح
می پذیرد برای اینکه اصل مسئله در تقسیم بر بطن دوم هفت بود چهار سهام
از ان به پسر میرسد و دو سهام بیکدختر که فرع او دو پسر است و یک
سهم بدختر دیگر که فرع او یکدختر است اما پسر را یک طائفه و دو دختر
را طائفه دیگر اعتبار کرده چون در بطن سیوم نظر کردیم نصیب پسر
را بنابر عدم اختلاف باخر فروع او که دو دختر ند دادیم و در بین بطن
سیوم مقابل طائفه دختر یک پسر و یک دختر یافتیم اما دختر باعتبار

عدد فروع بمنزلهٔ دو دختر است پس آن سه سهام را برین پسر و دختر
بمناصفه قسمت کردیم لیکن نصف صحیح از سه سهم نمی براید
پس مخرج نصف را که دو باشد در اصل مسئله اعنی در هفت ضرب
کردیم چهارده حاصل شد ازین حاصل نصیب دو دختر از بطن چهارم
هشت است که نصیب جد آنها است و نصیب دختر پسر دختر دختر
سه است که نصیب پدر او است و نصیب دو پسران دختر دختر دختر
سه است که نصیب مادر آنها است لیکن سه بر دو راست نمی آید و در میان
دو و سه تباین است دو را در چهارده ضرب کردیم بیست و هشت حاصل
گردید که تصحیح این مسئله است ازین تصحیح نصیب دو دختر دختر پسر دختر شانزده
سهام است زیرا چه نصیب آنها از چهارده سهام هشت بود چون هشت را
در مضروب مذکور ضرب کردیم شانزده شد و نصیب دختر پسر دختر دختر شش
سهام است بهمان قیاس و نصیب دو پسر دختر دختر دختر شش
سهام است برای اینکه نصیب او از چهارده سه بود سه را
در دو که مضروب در چهارده است ضرب کردیم شش حاصل
شد و در جمیع احکام ذوی الارحام قول محمد رح مشهور تر از دو
روایت از ابی حنیفه رح است و آن قول اول ابی یوسف رح
است و بعد ازان ابو یوسف رح ازان رجوع کرده و گفته که اصول

را اصلا اعتبار نیست و بعض علما ذکر کرده اند که مشایخ بخارا در
مسایل ذوی الارحام و حیض قول ابی یوسف رح را اختیار کرده اند
زیرا چه بر مفتی آسان است ※ فصل ※ این فصل از تتمه مباحث
صنف اول است علمای ما رح در توریث ذوی الارحام جهتها
را اعتبار میکنند مگر آنکه ابو یوسف رح در روس فروع اعتبار
جهت ها میکند و محمد رح در اصول فروع اعتبار جهت ها میکند که بر بطن
مختلف در اصل اولاد که را قسمت میکند و در اصول
عدد فروع میگیرد من بعد مردان را یک طایفه و زنان را طایفه
دیگر اعتبار میکند بروشی که گذشت پس هرگاه میت گذارد دو دختر دختر دختر
دختر را که آن دو دختر نبیرۀ دختران پسر دخترند و پسر دختر دختر را باین صورت




هر دو دختر دو جهت دارند یک جهت از مادر و جهت دیگر از
پدر نزد ابی یوسف رح گویا میت چهار دختر و یک پسر گذاشته

فوت کرده است ترکه را سه قسمت نموده دو ثلث آن بدو دختر
که صاحب دو جهت اند و یک ثلث آن به پسر که یک جهت دارد
باید داد و نزد محمد رح ترکه را بیست و هشت حصه نموده دو دختر را
بیست و دو سهام شانزده سهام از جهت پدر و شش سهام از
جهت مادر باید داد و پسر را که یک جهت دارد و آن جهت مادر بیست
شش سهام بیان آن این است که نزد محمد رح ترکه را اولاد در بطن بالا
که اختلاف در ذکورت و انوثت دارد منقسم باید کرد و آن بطن دوم
است و درین بطن دو دختر و یک پسر اند اما پسر باعتبار عدد فروع مانند دو پسر
است و دختر یکه فرع او دو دختر اند باعتبار عدد فروع مانند دو دختر است پس
مجموع گویا هفت دختر شد مسئله بقدر عدد روس اینها از هفت است
پسر را چهار سهام و دختری را که دو دختر دارد دو سهام و دختر دیگر را
که یک دختر دارد یک سهم بس هرگاه مردان را یک طایفه و زنان را
طایفه دیگر درین بطن اعتبار کرده نصیب پسر را که چهار سهام باشد
در بطن سیوم بدو دختر که صاحب دو جهت اند دادیم هر یکی دو سهام
رسید و نصیب زنان را که سه سهام باشد چون در بطن سیوم
بر پسر و دو دختر که مقابل آنها اند و ابن پسر با دو دختر بمنزله چهار
دختر اند قسمت کنیم سه بر چهار راست نمی آید و میان سه و

چهار بنابرین است چهار زا در هفت که اصل مسئله است ضرب کردیم
بیست و هشت سهام حاصل گردید که مسئله ازان تصحیح می پذیرد
ازین تصحیح نصیب پسر دختر در بطن دوم شانزده سهام میگود برای
اینکه چهار را که نصیب او از اصل مسئله بود چون در مضروب مذکوره
یعنی چهار که در هفت ضرب کرده شده بود ضرب کردیم شانزده
حاصل گردید بهر یکی از دو دخترش هشت سهام باشد و نصیب
دو دختر در بطن دوم دوازده میگردد برای اینکه نصیب اینها از
اصل مسئله سه سهام بود چون سه را در مضروب مذکور ضرب کردیم
دوازده شد که شش ازان به دو دختر صاحبه دو جهت بهر یکی سه سهام
و شش دیگر به پسر که صاحب یک جهت است رسید پس
نصیب هر دختر در بطن اخیر یازده است هشت از جهت پدر و سه
از جهت مادر * فصل در صنف دوم * از ذوی الارحام
که جد های فاسد و جده های فاسده باشند باید دانست که ذوی الارحام
ازین صنف بر سه حال اند یکی آنکه باهم تفاوت درجه از میت
دارند و حکم آن این است که یکه بسوی میت نزدیکتر باشد خواه
از جهت پدر خواه از جهت مادر از دور تر اولی است چنانکه پدر
مادر از پدر مادر مادر نزدیکتر است زیرا که اتصال اول بمیت

بیک واسطه و دوم بدو واسطه است وهمچنین پدر مادر پدر از پدر مادر مادر
مادر پدر نزدیکتر است برای اینکه اتصال اول بمیت بدو
واسطه و دوم بسه واسطه است وهمچنین جده مادر از پدر مادر مادر
پدر نزدیکتر است وحال جده های فاسده برین قیاس است و دوم
آنکه اگر هر یکی متساوی الدرجه باشد اما بعضی بوارث و بعضی بغیر وارث
پیوندد پس حکم آن درین حال آنکه نزد ابی سهیل فرایضی و ابی فضل خصاف
و علی بن عیسی بصری کسیکه بوارث پیوندد از کسیکه بغیر وارث پیوندد
اولیتر است چنانکه پدر مادر مادر از پدر پدر مادر اولی تر است برای اینکه اول
بوارث می پیوندد یعنی بمادر مادر که جده صحیحه باشد و دوم بغیر وارث
می پیوندد یعنی بپدر مادر که جد فاسد باشد و با وجود مادر مادر وارث
نمیشود و نزد ابی سلیمان جرجانی و ابی علی بستی آنرا که بوارث می پیوندد و
هر آنکه بغیر وارث می پیوندد هیچ تفضیل نیست پس در صورت مذکوره
نزد آنها ترکه را سه بخش کرده دو ثلث آن بپدر پدر مادر و یک ثلث بپدر
مادر مادر باید داد و دلیل آن نزد آنها این است که در اجداد و جدات
فاسده اگر به پیوستگی بوارث ترجیح شود لازم آید که متبوع که جد یا جده است
تابع شود بتابع خود که فرزند وی است و این خلاف معقول است و در اولاد
این معنی لازم نمی آید پس فرق ظاهر شد و سیوم آنکه اگر برابری در وجه اتصال

کسی ازینها بوارث نباشد چنانکه پدر پدر مادر و پدر و مادر پدر مادر پدر یا اتصال
هر یکی بوارث باشد چنانکه پدر مادر پدر پدر پدر و پدر مادر مادر مادر پدر و
این حال سیوم بر سه صورت مشتمل است صورت اول آنکه هر یک مدلی به
در ذکورت و انوثت با یکدیگر موافق باشد و نیز قرابت هر یکی از یکجهت
بود یعنی هر یکی یا از جانب پدر میت باشد یا از جانب مادر میت باشد چنانکه
درین مثال که برای عدم اتصال بوارث آورده شد وان پدر پدر مادر پدر
و مادر پدر مادر پدر باشد که هر یک مدلی به در ذکورت و انوثت موافق است
و هم هر وارث در قرابت یکجهت دارد که هر یکی از جانب پدر است
پس حکم درین صورت آنکه ترکه را بر رؤس وارثان باعتبار ذکورت و
انوثت قسمت باید کرد پس در مثال عدم اتصال که مذکور شد ترکه را سه
قسمت نموده دو حصه به پدر پدر مادر پدر و یک حصه بمادر پدر مادر پدر باید
داد و صورت دوم آنکه اگر جهت قرابت متحد باشد اما مدلی بهم
در ذکورت و انوثت مختلف باشند چنانکه دران مثال که برای
اتصال هر یکی بوارث آورده شد پس حکم درین صورت آنکه ترکه
را اولا بر اول بطن که اختلاف دران واقع است قسمت باید کرد و مرد
را دو چند نصیب زن خواهد بود و بعده مردان یک طایفه و زنان را
طایفه دیگر اعتبار نموده قسمت باید کرد بروشی که در صنف اول گفته

شد وصورت سیوم آنکه اگر اختلاف قرابت داشته باشند اعنی
یکی از جانب پدر ودیگر از جانب مادر باشد چنانکه میت گذارد مادر پدر
مادر پدر پدر و مادر پدر پدر پدر مادر پس حکم درین صورت آنست که ترکه را
سه قسمت نموده دو ثلث صاحب قرابت پدری را ویک ثلث
صاحب قرابت مادری را باید داد وبرای اینکه دو ثلث نصیب پدر است
ویک ثلث نصیب مادر است زیرا چه فریقی که بپدر رحمی پیوندند قایم
مقام پدر شوند وفریقی که بمادر رحمی پیوندند قایم مقام مادر شوند بعده نصیب هر فریق
بر رؤس آن فریق قسمت باید نمود بدستوری که در صورت اتحاد جهت قرابت
گفته شد اعنی دو ثلث را بصاحبان قرابت پدر ویک ثلث را بصاحبان
قرابت مادر باید داد وضابطه درین مقام آنست که جدهای فاسده
وجدهای فاسده اگر تفاوت درجه دارند قریب از بعید اولی است
واگر متساوی الدرجه باشند از دو نوع خالی نخواهد بود یا اختلاف
قرابت دارند یا در قرابت یک جهت دارند در صورت اختلاف
قرابت ترکه را سه قسمت باید نمود چنانکه گذشت ودر صورت
اتحاد جهت قرابت اگر اصلها در ذکورت وانوثت موافق اند
قسمت بر رؤس فروع است واگر موافق نباشند ترکه را ابدا اول
بطنی که اختلاف دران است قسمت باید کرد چنانکه در صنف اول

* فصل در صنف سیوم * که فرزندان خواهران و دختران برادران اعیانی

یا علاتی و پسران برادران اخیافی باشند حکم اینها مانند حکم در صنف اول

است که اولاد دختران و اولاد دختران پسر باشند و ذوی الارحام

درین صنف بر سه حال اند یکی آنکه تفاوت درجه دارند و درینصورت

حکم آنست که کسیکه بسوی میت نزدیکتر باشد از دورا و لیتر بود

چنانکه دختر خواهر از پسر دختر برادر او لیتر است و دوم آنکه اگر در

درجه نزدیکی متساوی باشند و بعضی فرزند عصبه باشد و بعضی فرزند

ذوی الارحام پس حکم درینصورت آنکه فرزند عصبه از فرزند

ذوی الارحام اولیتر بود چنانکه میت گذارد دختر پسر برادر عینی

یا علاتی و پسر دختر خواهر عینیه یا علاتیه و یا یکی ازان دو عینی بود و دیگر علاتی

تمام ترکه بدختر پسر برادر میرسد زیرا چه او فرزند عصبه است و آن

عصبه برادر زاده باشد و پسر دختر خواهر را که فرزند ذی الرحم است

باوجود او میراث نه و آن ذوالرحم دختر خواهر باشد و اگر برادر و خواهر

مذکورین اخیافی باشند دختر پسران برادر اخیافی و پسر دختران خواهر

اخیافیه هر دو فرزند ذی رحم باشند درینصورت نزد ابی یوسف رح

قسمت ترکه بر روس فروع باعتبار ابدان ذکور و اناث باید کرد

و مرد را نصیب دو زن بود زیرا چه اصل در میراث آن است

کہ ذکور را بر اناث تفضیل باشد و در برادران و خواهران اخیافی بنابر نص
بر خلاف قیاس این اصل متروک است و نزد محمد رح باعتبار
اصل بمناصفه فیما بین هر دو قسمت باید کرد و این ظاهر الروایت
است زیراچه قرابت این هر دو از جهت مادر است و در اولاد مادر مرد
و زن در قسمت برابر اند چنانکه در باب فروض گذشت و سیوم
آنکه اگر در نزدیکی مساوی الدرجه باشند و کسی فرزند عصبه نباشد چنانکه
دختر دختر برادر عینی یا علاتی و پسر دختر برادر عینی یا علاتی یا هر یکی فرزند عصبه
باشد چنانکه دو دختر و پسر برادر عینی یا علاتی یا بعضی فرزند عصبه باشد و بعض
دیگر فرزند صاحب فرض چنانکه دختر برادر عینی و دختر برادر اخیافی
پس درین صورتها ابو یوسف رح آنرا که در قرابت قویتر است
اعتبار میکند یعنی کسیکه اصل او برادر عینی باشد از کسیکه اصل
او برادر علاتی یا اخیافی باشد اولی بود پس دختر دختر خواهر عینیه
از دختر دختر برادر علاتی اولیتر باشد و کسیکه اصل او برادر علاتی باشد
از کسیکه اصل او برادر اخیافی باشد اولیتر بود و محمد رح ترکه را باعتبار
عدد فروع و جهت ها در اصلها برادران و خواهران بمناصفه قسمت
میکند پس هرچه بفریق اصول رسد در میان فروع آنها چنانکه در صنف
اول گذشت قسمت میکنند چنانکه میت گذارد سه دختر برادران

مختلف القرابت را اعنی بعضی برادر عینی باشد و بعضی برادر علاتی و بعضی برادر اخیافی و سه دختر و سه پسر خواهران مختلف القرابت را باینصورت

زید

میت

* برادر عینی * برادر علاتی * برادر اخیافی * خواهر عینیه * خواهر علاتیه * خواهر اخیافیه *

دختر دختر دختر پسر دختر پسر دختر پسر دختر

نزد امام ابی یوسف رح ترکه را در میان فروع اعیانی اولا باعتبار رؤس و صفت ذکورت و انوثت بچهار ربع قسمت باید کرد بعده در میان فروع علاتی پستر در میان فروع اخیافی اعنی نزد او رح فروع اعیانی بر غیر اعیانی مقدم اند بسبب قوت قرابت پس ترکه را چهار سهام نموده دو سهام به پسر خواهر عینیه و یک سهم بدختر برادر عینی و یک سهم بدختر خواهر عینیه باید داد و دیگران را هیچ نی و اگر فروع اعیانی نباشند ترکه را بر فروع علاتی باعتبار رؤس و ذکورت و انوثت قسمت باید کرد زیرا چه قرابت پدر از قرابت مادر قوی‌تر است درینصورت نیز ترکه را چهار حصه باید نمود برای اینکه مرد را دو چند نصیب زن است و دو حصه به پسر خواهر علاتیه و یک حصه بدختر برادر علاتی و یک حصه دیگر بدختر خواهر علاتیه باید داد و فروع اخیافی را هیچ نبود و اگر فروع

حالی نباشند پس ترکه را از داو چهار حصه باید کرد به پسر خواهر اخیافیه
دو حصه و به دختر خواهر اخیافیه یک حصه و به دختر برادر اخیافی یک حصه
باید داد و نزد محمد رح ترکه را درمیان برادر و خواهر اخیافی و برادر عینی
و خواهر عینیه سه قسمت باید نمود باینطور که یک ثلث آن به برادر
و خواهر اخیافی که حق فرزندان ماده است و باقی دو ثلث به برادر عینی
و خواهر عینیه باید داد اما ثلث را درمیان فروع برادر و خواهر اخیافی
باعتبار عدد فروع بسه بخش برابر بجهت استوای اصول آنها ده
قسمت منقسم باید کرد بدین روش که خواهر باعتبار فروع بمنزله
دو خواهر اخیافیه است پس آن ثلث را سه حصه نموده دو ثلث
ازان بخواهر اخیافیه و یک ثلث به برادر اخیافی باید داد و بعده نصیب
هر یکی بفرع او علی السویه باید داد و مابقی دو ثلث را میان فروع
برادر عینی و خواهر عینیه باعتبار عدد فروع قسمت باید کرد که برای دختر
برادر نصف آن باقی بود که نصیب پدر او است و نصف دیگر ازان باقی
برای دو فرزند خواهر عینیه مرد را مانند نصیب دو زن باعتبار ابدان بود بدین
روش که خواهر عینیه باعتبار فروع بمنزله دو خواهر برابر برادر خود در
قسمت است پس آن دو ثلث را بمناصفه درمیان این هر دو قسمت
باید کرد و یک نصف به برادر و نصف دیگر بخواهر بعده نصیب هر یکی

بفرع او باید داد بران قیاس که گذشت و مسئله اینصورت نزد محمد رح
از نه تصحیح می پذیرد زیرا چه اصل مسئله از سه است یکی ازان برای
برادر اخیافی و خواهر اخیافیه که باعتبار فروع دو خواهر باشد پس اینها
سه کس شدند که هر یکی در قسمت برابر اند اما یک سهم بر سه کس
راست نمی آید و در میان یک و سه تباین است پس مجموع سه
کس گرفته شد و از ما بقی دو سهام برادر عینی را یک سهم که بفرع
او رسید و چون خواهر عینیه باعتبار فروع بمنزله دو خواهر است و
برابر برادر است او را نیز یک سهم اما این یک سهم بر فروع
خواهر عینیه که پسر و دختر باشد و این پسر با دختر مانند سه دختر است
راست نمی آید و در میان یک سهم و سه تباین است پس مجموع
سه روس گرفته شد و در میان این سه روس و سه روس اول که گرفته
شده تماثل است پس یکی از دو متماثل را یعنی سه را در اصل مسئله
که آنهم سه باشد ضرب کردیم نه حاصل گردید سه ازان بهر برادر و
خواهر اخیافی برای اینکه نصیب اینها از اصل مسئله یک سهم بود
یک را در سه که مضروب در اصل مسئله است ضرب کردیم سه
حاصل شد که بهر یکی از فروع اینها برابری قسمت یک سهم میرسد
و برادر و خواهر عینیه را شش سهام برای اینکه نصیب اینها از اصل مسئله

دو سهام بود و در اعداد مضروب مذکور ضرب کردیم شش حاصل شد

سه ازان بدختر برادر عینی که نصیب پدرش بود و سه سهام دیگر که باعتبار عدد

فروع نصیب خواهر عینیه باشد به پسر دختر خواهر عینیه باید داد پسر را دو سهام و دختر

را یکسهم و اگر میت گذارد سه دختران پسران برادران متفرق را به این صورت

زید

| برادر عینی | برادر علاتی | برادر اخیافی |
|---|---|---|
| پسر | پسر | پسر |
| دختر | دختر | دختر |

تمام ترکه برای دختر پسر برادر عینی بود باتفاق علما زیرا چه او فرزند عصبه است و آن

پسر برادر عینی است و اگر گذارد میت پسر دختر برادر علاتی را و دو دختر پسر خواهر علاتیه

را و آن دو دختر نیز دختران دختر خواهر عینیه اند و گذارد دختر پسر خواهر اخیافیه را به این صورت

| برادر علاتی | خواهر عینیه | خواهر علاتیه | خواهر اخیافیه |
|---|---|---|---|
| دختر | پسر | دختر | پسر |
| پسر | دختر | دختر | دختر |

پس نزد ابی یوسف رح تمام ترکه بدو دختر دختر خواهر عینیه رسد زیرا چه

در قرابت از دیگران قوی تر است و نزد محمد رح ترکه را بر اصلها که

برادر و خواهران باشند باعتبار جهت ها و عدد فروع قسمت باید کرد بعده

بهر چه بهر فریق رسد بفروع آن فریق باید داد پس بنا داو تصحیح این مسئله
از بیست و چهار است و اصل مسئله برای وجود سدس که فرض
خواهر اخیافیه باشد شش است سدس آن خواهر اخیافیه را دادو
ثلث آن که چهار باشد خواهر عینیه را که باعتبار عدد فروع خود بمنزله دو خواهر
است و باقی یک سهم برادر علاتی و خواهر علاتیه را از روی عصوبت
میرسد بایطور که مرد را دو چند نصیب زن بود و هرگاه در خواهر علاتیه
عدد فروع او که دو دختر اند اعتبار کنیم آن خواهر بمنزله دو خواهر در
قسمت برابر برادر علاتی بود پس آن یک سهم باقی درمیان
برادر علاتی و خواهر علاتیه بمناصفه مقسوم میشود نصف ببرادر علاتی
و نصف دیگر بخواهر علاتیه اما نصف صحیح از یک سهم نمی براید لهذا
مخرج نصف را که دو باشد در اصل مسئله ضرب کردیم دوازده
حاصل شد ازین دوازده بخواهر عینیه هشت سهام برای اینکه نصیب
او از اصل مسئله چهار بود چهار را در مضروب که دو باشد ضرب
کردیم هشت حاصل گردید که بدو دختر دختر این خواهر عینیه میرسد بهر یکی
چهار سهام و خواهر اخیافیه را دو سهام برای اینکه نصیب او از اصل
مسئله یک سهم بود یک را در مضروب مذکور ضرب کردیم
دو حاصل شد که بدختر پسر ش میرسد و نیز برای برادر علاتی د

خواهر علاتیه دو سهام برای اینکه نصیب اینها از اصل مسئله یک
سهم بود چون یک را در مضروب مذکور ضرب کردیم دو حاصل
گردید بهر یکی از برادر و خواهر علاتی یا یک سهم داده شد زیراچه
خواهر درینجا برابر برادر است و نصیب برادر علاتی که یک باشد
به پسر دخترش دادیم و نصیب خواهر علاتیه بدو دختر پسرش دادیم اما
یک سهم بر دو راست نمی آید پس دو را در حاصل اول اعنی دو
دوازده ضرب کردیم بیست و چهار حاصل گردید ازین
بیست و چهار نصیب دو دختر دختر خواهر عینیه شانزده سهام
است برای اینکه نصیب اینها از حاصل اول که دوازده باشد
هشت سهام بود هشت را درین مضروب که دو باشد ضرب کردیم
شانزده حاصل گردید که نصیب دو دختر مذکوره است بهر یکی هشت
سهام و نصیب دختر پسر خواهر اخیافیه چهار سهام برای اینکه نصیب
او دو بود دو را چون در دو ضرب کردیم چهار حاصل شد که نصیب
او است و نصیب پسر دختر برادر علاتی دو سهام برای اینکه یک سهم
او را بود آن را در دو ضرب کردیم دو حاصل شد که نصیب
او است و نصیب دو دختر پسر خواهر علاتیه نیز بهمین قیاس دو
سهام است بهر یکی یک سهم پس نصیب این دو دختر از جهت

خواهر علاتیه دو سهام و از جهت خواهر عینیه شانزده سهام همگی هژده سهام کردند بهر یکی نه سهام میرسد * فصل در صنف چهارم * که عمه ها مطلقا و عمهای اخیافی و خالها و خاله ها باشند و حکم آنها این است که اگر یکی از آنها تنها بود مستحق تمام ترکه شود بسبب نبودن مزاحم پس اگر میت گذارد یک عمه را یا یک عم اخیافی را یا یک خال یا یک خاله را تمام ترکه میت برای او بود و اگر چند کس از آنها مجتمع شوند و جهت قرابت آنها یک بود باینطور که تمام آنها از یک جانب باشند مانند عمه ها و مانند عمهای اخیافی که از جانب پدرند و مانند خالها و خاله ها که از جانب مادرند پس آنکه از آنها در قرابت قویتر باشد اولی بمیراث بود بالاجماع اعنی اعیانی از علاتی و علاتی از اخیافی اولیتر بود زیرا چه قرابت از هر دو جانب پدر و مادر قویتر است و همچنین قرابت پدری از قرابت مادری قویتر مرد باشند آنها یا زن اعنی فرق نیست درینکه آن قویتر مرد بود یا زن پس عمه عینیه اولیتر بود از عمه علاتیه و اخیافیه و نیز از عم اخیافی و عم علاتی اولیتر بود از عمه و عم اخیافی و بر همین قیاس است حال خال و خاله عیانی با خال و خاله علاتی و اخیافی و حال خال و خاله علاتی با اخیافی و اگر مرد و زن باهم باشند اعنی بر تقدیر اتحاد جهت قرابت در صنف چهارم اگر ذکور و اناث مختلط شوند پس مرد را مانند حصه

دو زن بود چنانکه عم و عمه اخیافی که همه از جانب پدر اند یا چنانکه
خال و خاله اعیانی یا علاتی یا اخیافی که همه از جانب مادر اند و وجه آن این
است که عم و عمه در اصل که پدر است متحد اند و همچنین اصل
خال و خاله اعنی مادر واحد است و هرگاه اصل یک شد پس
برای قسمت ترکه ابدان ورثه معتبر خواهد بود نزد ابی یوسف و محمد رح
هر دو و اگر جهت قرابت آنها مختلف باشد بدین روش که قرابت
بعض از جانب پدر و قرابت بعض دیگر از جانب مادر بود پس
قوت قرابت معتبر نیست پس آنکه قرابت او از هر دو
جانب پدر و مادر است یا از جانب پدر است اولیتر نخواهد بود
از آنکه قرابت او صرف از جانب مادر است اعنی قویتر تمام
ترکه گرفتن نخواهد توانست چنانکه اگر میت گذارد عمه عینیه و خاله اخیافیه را
یا گذارد خاله عینیه و عمه اخیافیه را پس برای قرابتدار پدر دو ثلث
ترکه بود که نصیب پدر است و برای قرابتدار مادر ثلث باقی بود که
نصیب مادر است پس اگر میت گذارد عمه عینیه و عمه علاتیه و
عمه اخیافیه و نیز خاله عینیه و خاله علاتیه و خاله اخیافیه را دو ثلث ترکه برای
قرابتی پدر اعنی عمه ها بود و ثلث باقی برای قرابتی مادر اعنی خاله ها بود
بعد از ان بهر فریق از دو فریق قرابتی پدر و قرابتی مادر هر چه رسد آن را

در میان آن فریق بطریقیکه اگر جهت قرابت آنها واحد میشد تقسیم باید کرد پس در مثال مذکور برای عمه عینیه دو ثلث ترکه بود زیرا چه قرابت او قویتر است وهمچنین خاله عینیه را ثلث ترکه بهمان جهت بود پس اگر عمه های عینیه متعدد باشند دو ثلث ترکه را در میان آنها علی السویه تقسیم باید کرد وبر همین قیاس اگر خاله های عینیه متعدد باشند ثلث ترکه را میان آنها علی السویه تقسیم باید کرد

**:: فصـــل در اولاد صنف چهارم ::** اعنی فرزندان عمه مطلقا و فرزندان عم اخیافی و فرزندان خال و خاله چون از عبارتیکه در میان حالات صنف چهارم گفته شد احوال فرزندان آنها فهمیده نمیشود لهذا بیان حالات فرزندان آنها علیحده نموده شد حکم در فرزندان این صنف مانند حکم صنف اول است اعنی نزدیکتر از هر جهت که باشد خواه از جهت پدر یا غیر آن در گرفتن میراث از دورتر اولیتر است پس پسر و دختر عمه از دختر دختر واز پسر دختر واز دختر پسر عمه اولیتر بود زیرا چه با وصف اتحاد جهت قرابت از میت نزدیکتر است در رحم وهمچنین دختر و پسر خاله از دختر دختر واز پسر دختر خاله اولیتر بود وهمچنین اولاد عمه از اولاد خاله اولیتر بود وبعکس آن بسبب نزدیکی با اختلاف جهت قرابت واگر با تصال

بسوی میت برابری درجه دارند وقرابت آنها از یکجهت باشد اعنی
خویشی همه از جانب پدر باشد یا از جانب مادر وکسی فرزند عصبه بود
پس آنکه در قرابت قویتر است از غیر قوی در گرفتن میراث
اولیتر است باجماع پس اگر میت گذارد سه فرزند عمه های متفرقه
اعنی عمه عینیه وعمه علاتیه وعمه اخیافیه را تمام ترکه فرزند عمه عینیه را
باشد واگر فرزند عمه عینیه نبود تمام ترکه فرزند عمه علاتیه را باشد واگر
فرزند عمه علاتیه نیز نباشد تمام ترکه بفرزند عمه اخیافیه رسد و در فرزندان
خالها وخاله هائیکه در قرابت اختلاف دارند همین قیاس است
که قوی القرابه از غیر قوی برتر است واگر در درجه نزدیکی و در قوت
قرابت برابر باشند وجهت قرابت هم یکی باشد بدین طریق
که همه از جهت پدر باشند یا از جهت مادر پس انکه فرزند عصبه باشد
از فرزند غیر عصبه اولیتر بود چنانکه دختر عم وپسر عمه که این عم وعمه
هر دو عینی باشند یا علاتی تمام ترکه دختر عم را میرسد وپسر عمه را
هیچ نی زیراچه دختر مذکوره فرزند عصبه است وپسر مذبو فرزند ذی رحم
است واگر یکی از انها مع تساوی درجه در نزدیکی در قوت قویتر
باشد اعنی عمه عینیه بود وآن دیگر اعنی عم علاتی بود تمام ترکه برای کسی
باشد که در قرابت قویتر است اعنی برای پسر عمه در ظاهر روایت

زیرا که قرابت او قویتر است و دختر عم را هیچ نبود اگرچه او فرزند وارث

است بران قیاس که خاله علاتیه با وجودیکه فرزند ذی رحم است

و آن ذی رحم پدر مادر باشد از خاله اخیافی که او فرزند وارث است

که مادر مادر باشد اولیتر است برای اینکه ترجیح درینجا برای معنی

اولیتر است که در ذات خاله علاتیه موجود است و آن قوت

قرابت است از معنیکه در غیر است اعنی انتساب بوارث که

در خاله اخیافیه است و بعض مشایخ گفته اند که در صورت مذکوره

تمام ترکه برای دختر عم علاتی بود زیرا که او فرزند عصبه است و اگر

بدرجه نزدیکی برابر باشند لیکن جهت قرابت آنها مختلف باشد

بدین روش که بعض از انها از جانب پدر بود و بعض از جانب

مادر پس در ظاهر الروایت قوت قرابت و فرزندی عصبه را اعتبار

نبود پس ولد عصبه عینی از ولد خال و خاله علاتی یا اخیافی اولیتر نبود

و همچنین دختر عم عینی از دختر خال و خاله عینی اولیتر نبود بران قیاس

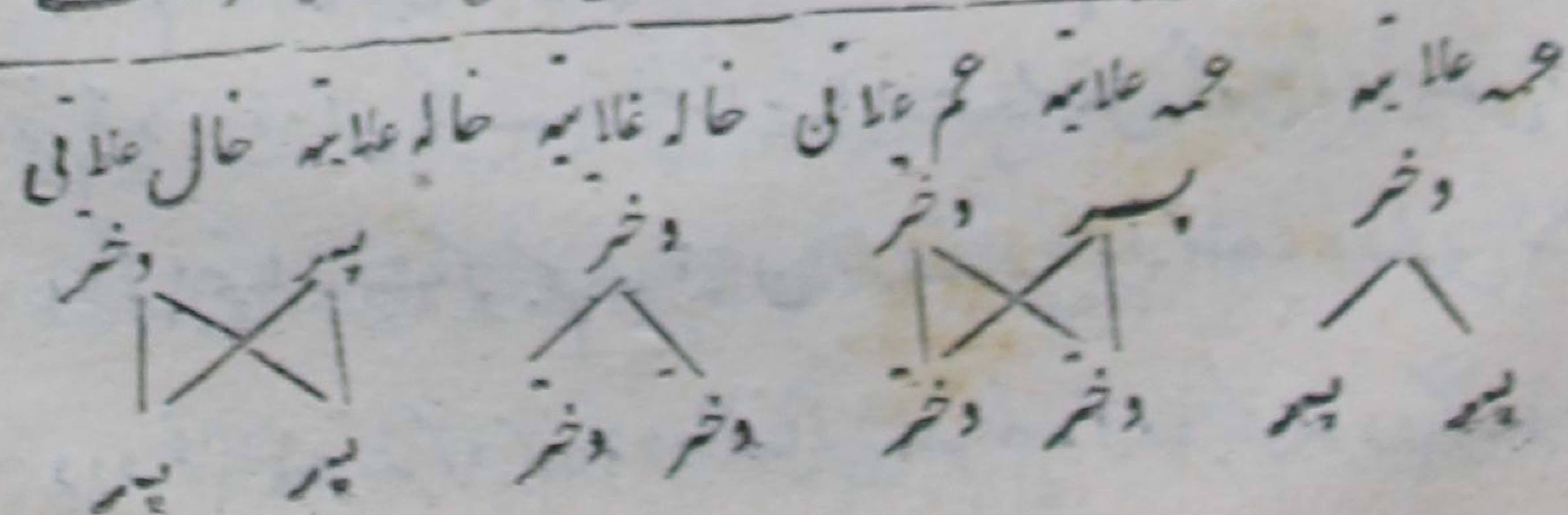
که عمه عینیه با آنکه صاحبه دو قرابت و فرزند وارث است از دو جهت

اعنی جهت پدر و مادر زیرا که پدرش جد صحیح و عصبه است و مادرش

جده صحیحه و صاحبه فرض است از خاله علاتیه یا اخیافیه اولیتر نیست

لیکن دو ثلث ترکه برای صاحب قرابت پدری بود زیرا که آنها

قایم مقام پدر ند پس در آنها نیز برابری درجه قوت قرابت اعتبار کرده
میشود بعد از ان فرزندی عمه زیرا چه هرگاه آنها نصیب خود گرفتند بقیاس
آن نصیب متعدد جهت قرابت شده چنانکه اگر میت بجز مقدار نصیب
آنها نمیگذاشت پس اولاد آنها قوت قرابت اعتبار کرده میشد بعد ازان
فرزندی عمه چنانکه وقت متعدد شدن جهت در اصل که سابقا مذکور شد
ثلث دیگر برای صاحب قرابت مادری برای قایم شدن آنها مقام مادر
در آنها قوت قرابت معتبر بود بعد ازان هر فریق هرچه یافته آن را
ابو یوسف رح بر رؤس فروع آن فریق باعتبار عدد وجهها قسمت میکند و محمد رح
قسمت هر فریق هرچه باشد بر اول بطن که اختلاف داشته باشد در اصول
باعتبار عدد فروع وجهها قسمت میکند بران قیاس که قول هردو در
صنف اول گذشت چنانکه اگر میت گذارد دو پسر دختر عمه
علاتیه و دو دختر پسر عمه علاتیه را که این دو دختر نیز دختران دختر عم
علاتی اند که از دیگر آنها و دو دختر دختر خاله علاتیه و دو پسر پسر خاله
علاتیه را که این دو پسر نیز پسران دختر خال علاتی اند باین صورت



اصل مسئله درینجا از سه است دو ثلث آنکه دو واحد است برای صاحبان
قرابت پدریست ویک ثلث آنکه یک واحد است برای صاحب قرابت
مادری اند نزد ابی یوسف رح تصحیح این مسئله از سی باشد برای اینکه هرچه
بفریق پدری رسید دو سهام است وعدد روس اینها باعتبار عدد
جهات فروع چهار است زیراچه دو دختر درین فریق مانند چهار دختر اند
دو دختر از جانب پسر عمه علاتی و دو دختر از جانب دختر عم علاتی لیکن
برای اختصار عدد روس دختران را دو پسر گرفتیم پس این فریق
چهار پسر باشند دو سهام بر چهار است نمی آید و در میان دو و چهار
توافق بنصف است پس نصف چهار گرفتیم وآن دو باشد
وهرچه بفریق مادری رسید یک سهم است وعدد روس این
فریق باعتبار عدد جهت ها در فروع پنج است زیراچه دو پسر باعتبار
عدد جهت چهار پسر باشند دو پسر از جانب پسر خاله علاتیه و
دو پسر از جانب دختر خاله علاتی و دو دختر را برای اختصار یک پسر
گرفتیم پس این فریق پنج پسر باشند ویک سهم بر پنج راست
نمی آید و در میان یک و پنج تباین است پس مجموع روس
ذا که پنج است گرفتیم بعده چون نظر در عدد گرفته شده دو فریق که
دو و پنج باشد نظر کردیم هردو را متباین یافتیم یکی را در دیگر ضرب کردیم

ده حاصل شد بعده ده را در اصل مسئله که سه است ضرب کردیم
سی حاصل گردید که تصحیح مسئله است و بر فروع هر دو فریق راست
می آید که دو ثلث آن که بیست است برای فریق پدری باشد برای
اینکه نصیب اینها دو بود و دو را چون در ده که مضروب در اصل مسئله
است ضرب کردیم بیست شد ده ازان بدو پسر بهر یکی پنج سهام
و دیگر ده سهام بدو دختر که خویشی از دو جهت دارند بهر یکی پنج سهام
و ثلث تصحیح که ده باشد برای فریق مادری باشد برای اینکه نصیب
اینها از اصل مسئله یک سهم بود یک را در مضروب مذکور ضرب
کردیم همان ده حاصل شد هشت ازان بدو پسر که از دو جهت خویشی
دارند بهر یکی چهار سهام و دو ازان بدو دختر بهر یکی یکیک سهم و نزد
محمد رح مسئله اینصورت از سی و شش تصحیح می پذیرد برای اینکه
سه سهام را که اصل مسئله است برای اول بطن که اختلاف در ان
واقع است چون قسمت کنیم در فریق پدری عم که مانند دو عمه است
باعتبار عدد فروع دو عم باشد و دو عم مانند چهار عمه محسوب میشوند و هر یکی
از دو عمه نیز باعتبار عدد فروع دو عمه باشد پس اینها نیز چهار عمه شدند که برابر
عم اند پس عدد روس را اختصار کردیم عم را که بمنزله چهار عمه است
یک عم گرفتیم و هر دو عمه را نیز عم دیگر گردانیدیم و ثلث که نصیب

صاحب قرابت پدر زیست بهر دو عم دادیم بهر یکی یک سهم و در فریق
مادری خال باعتبار عدد فروع دو خال است که بمنزله چهار خاله باشند
و هر یکی از دو خاله باعتبار عدد در فروع و جهت ده اصول بمنزله
دو خاله است پس دو خاله چهار خاله باشند که برابر خال اند. مجموع
هشت خاله شدند هرگاه در عدد رؤس اقتصار کردیم خال را که مانند
چهار خاله است یک خال گرفتیم و چهار خاله را که برابر یک خال اند خال
دیگر گرفتیم و قسمت این فریق از اصل مسئله ثلث است و
آن یک باشد یک برین دو راست نمی آید پس دو را در سه که
اصل مسئله است ضرب کردیم شش حاصل شد ازین شش بفریق
پدری چهار سهام و دو سهام ازان بعم علاتی دادیم و از ایک طایفه
اعتبار کرده قسمت او بآخر فروع او که دو دختر دخترش باشد دادیم
بهر یکی یک سهم رسید و دیگر دو سهام بدو عمه علاتیه داده انها را
یک طایفه اعتبار کرده بسوی بطن فروتر از بطن اول نظر کردیم مقابل
این هر دو در بطن دوم پسر را مانند دو پسر و دختر را مانند دو دختر باعتبار
عدد فروع یافتیم و هرگاه در رؤس اقتصار کردیم دو دختر را مانند یک
پسر گرفتیم. مجموع در اینجا سه پسر شد دو سهام که نصیب دو عمه است
برین عدد رؤس راست نمی آید و درمیان دو و سه تباین است

بتمام عدد سه را گرفتیم در تفریق ماده‌ی دو سهام یکی از ان بخال و سهم دیگر بدو خاله داده خال را یک طایفه و دو خاله را طایفه دیگر اعتبار کرده وقتیکه قسمت آن را که یک سهم است بآخر فروع او که دو پسر و دختر ش باشند دادیم راست نمی آید و بنابر تباین عدد این دو رؤس را گرفتیم و هرگاه بسوی درجه فروتر مقابل دو خاله نظر کردیم در بطن دوم یک پسر را که مانند دو پسر باعتبار فرع باشد و یک دختر را که مانند دو دختر باشد یافتیم و زینجا نیز بسبب اقتصار عدد پسر فرض کردیم و یک سهم بر سه رؤس راست نمی آید و در میان یک و سه تباین است سه را گرفته شد من بعد چون عددهای گرفته شده رؤس را که سه و دو و سه باشد بایکدیگر نسبت کردیم در میان سه و سه مماثلت یافتیم پس یکی از دو متماثل را گرفتیم و در میان سه و دو تباین است پس یکی را در دیگر ضرب کردیم شش حاصل شد بعده این حاصل را در حاصل اول که شش است ضرب کردیم سی و شش حاصل گردید که تصحیح این مسئله است ازین تصحیح فریق پدر را بیست و چهار سهام باشد برای اینکه سهام اینها از حاصل اول چهار بوده چهار را در مضروب در حاصل اول اعنی در شش ضرب کردیم بیست و چهار گردید ازین بیست و چهار دو دختر دختر عم عاتی را از

طرف عم دوازده قسمت باشد برای اینکه قسمت اینها از
طرف عم از شش دو سهام بود دو را چون در مضروب مذکور
ضرب گردیم دوازده شد بهریکی ازین دو دختر شش سهام میرسد فیز
ماسین دو دختر را از طرف عمه یک سهم بود یک را چون در مضروب
مذکور ضرب کردیم شش شد که سه سه از ان بهریکی میرسد پس برای
بهریکی از دختران مذکوره نه سهام بود شش از جانب عم و سه از
جانب عمه ونصیب دو پسر دختر را که یک است در مضروب
مذکور ضرب کردیم شش حاصل شد واز ان بهریکی از ان دو سه سه باشد
ومجموع نصیب این فریق بیست وچهار است واز ان تصحیح فریق
مادری را دوازده سهام بود برای اینکه قسمت اینها از شش سهام
دو سهام بود دو را چون در مضروب مذکور ضرب کردیم دوازده
حاصل شد نصف آن که شش سهام است بدو پسر دختر خال علاتی
میرسد بهریکی سه سهام برای اینکه قسمت خال از ان شش یک بود
یک را در مضروب مذکور ضرب کردیم شش شد که بفرع او رسید
وشش سهام دیگر بفرع دو خاله میرسد برای اینکه قسمت دو خاله
یک سهم بود یک را چون در مضروب مذکور ضرب گردیم شش شد وچون
در بطن دوم مقابل دو خاله پسر را بمنزله دو پسر باعتبار عدد فروع

دو دختر او که بمنزله دو دختر است یک پسر گرفته بودیم پسر را چهار سهام
که بدو پسرش دادیم بهریکی دو سهام و دختر او دو سهام که بدو دخترش
دادیم بهریکی یک سهم پس مجموع سهام دو پسر و دختر خال ده سهام
بهریکی پنج سهام از طرف خال سه سهام و از طرف خاله دو سهام
بعده همین حکمها که در عمه و خال و خاله میت و در اولاد آنها تفصیل
ذکر کرده شد بر عمه پدر و مادر میت و خال و خاله پدر و مادر میت بعده
بر اولاد آنها بعده بر عمه پدر و مادر پدر و مادر میت و خال و خاله
پدر و مادر پدر و مادر میت بعده بر اولاد آنها جاری است بترتیب
عصبات اعنی وقتیکه عمه و خال و خاله میت و اولاد اینها نباشند حکمهای مذکوره
بر عم اخیافی و عمه و خال و خاله پدر میت و بر عم و عمه و خال و خاله مادر میت جاری
میگردد پس اگر ازینها صرف یککس باشد تمام مال را برای نبودن مزاحم
خواهد گرفت و اگر جمع شوند و جهت قرابت آنها یکی باشد پس هر که قویتر
خواهد بود از غیر قوی اولیتر خواهد شد خواه مرد باشد خواه زن و اگر قرابت آنها
برابر باشد پس مرد را مثل دو چند نصیب زن باید داد و اگر جهت
قرابت آنها مختلف باشد فریق پدری را دو ثلث و فریق مادری را
یک ثلث باشد بران قیاس که گفته شد و اگر عم اخیافی و عمه و خال
خاله پدر میت و عم و عمه و خال و خاله مادر میت نباشد در فرزندان

اینها حکم فرزندان صنف چهارم است واگر فرزندان اینها هم نباشند
همان حکم بر عمه وخال وخاله پدر پدر میت ومادر مادر میت بعده بر اولاد
اینها جاری است چنانکه در عصبات ٭ فصل در خنثی ٭ خنثی بضم خا
وسکون نون وفتح ثا مشتق است از خنث بمعنی لینت وتکسر ودرینجا
مراد ازان کسی است که هم آلت مردی داشته باشد وهم آلت
زنی یا هیچ ازین دو چیز داشته باشد چنانکه در وقت حاکم شعبی
شخصی پیدا شده بود که هیچ از آلت مردی وزنی نداشت ومانند بول
غلیظ از ناف او بیرون می آمد وشعبی را از وراثت او پرسیده بودند
وانیچنین مخلوق را تکسر ولینت میشود برای خنثی مشکل وجه اشکال اینکه
انسان منحصر است در مرد وزن وذکورت وانوثت از صفات
متضاده اند که یکجا جمع نمیشوند وعلامت تمیز ذکر وانثی در وقت
ولادت وجود آلت است بعد ازان بهر زمان علامات دیگر ظاهر
میشود واشکال واشتباه در وقت ولادت بدو وجه است
بتعارض هر دو آلت یا فقدان هر دو اگر اشکال بتعارض هر دو آلت
بود حکم مبال راست زیرا چه منفعت آلت وقت زادن از مادر
بر آمدن بول است ومنفعت دیگر بعد ازان پیدا میشود پس اگر
از آلت مردی بول کند مرد است واگر از آلت دیگر خروج زاید و بدن است

واگر از آلت زنی بول کند زن است و آله دیگر مانند ثولول است
در بدن و مرویست از عامر بن ظرب عدوانی که در ایام جاهلیت از
حکمای عرب بود که این حادثه را نزد وی بردند و او متحیر شده گفت
که آن مرد است و زن مردم سخن او را قبول نکردند او بخانه رفت
و استراحت کرد لیکن بیقرار بود و خواب نمیگیرد و کنیزکی خورد سال
از سبب حیرانی او پرسید عامر احوال با و گفت جاریه گفت
که این حال را بگذار و پیروی مبال کن و بر وایی آمده که مبال را
حکم بکن عامر از خانه برآمد و همین حکم کرد مردم آن را نیک دانستند
پس این حکم جاهلیت است که آنرا پیغمبر صلعم بحال داشت
چنانکه محمد از ابی یوسف و ابو یوسف از کلبی روایت کرد که هرگاه از
وراثت اینچنین مولود از پیغمبر صلعم پرسیدند فرمود که وراثت
او از مبال او باید دریافت فقط و اگر از هر دو آلت بول کند
اعتبار آلتی را است که سابق از ان بول براید زیرا چه هرگاه از
یک آلت بول براید حال خروج حکم میکند که آن مولود بران صفت
است پس بسبب برآمدن بول از آلت دیگر حکم مذکور متغیر نخواهد شد
چنانکه اگر مردی بر نکاح زنی بینه قایم کند و قاضی بان قضا نماید
بعد از ان دیگری بینه دیگری بر نکاح زن مذکوره آورده والتفات کرده

نشود اگر بر آمدن بول یکی از آلتین را سبقت نبود ابو حنیفه رح
گفت که مرا علم آن نیست و صاحبین رح گفته اند که اعتبار آلتی را
است که ازان زیاده بول براید زیراچه زیادتی بول دلیل زیادتی
قوت آن آلت است و ابو حنیفه رح بر این قول با بیوسف
رح گفت که آیا هیچ قاضی را دیده که بول را بظرفها وزن کند و
صاحبین رح گفته اند اگر بول براید و از هر دو آلت برابر باشد مارا
علم آن نیست و اگر صاحب دو آلت بعد بلوغ خو وجماع بالت
مردی نماید یا انکه ریش او بر آید یا مانند مردان احتلام کند مرد
است و اگر پستان او مانند پستان زنان بالیده شود یا حیض به بیند
یا مانند زنان مجامعت کرده شود یا حامله کردد یا در پستان او شیر نازل
شود زن است و اگر هیچ ازین علامت های مذکوره ظاهر نکردد یا آنکه
علامت مردی و علامت زنی هر دو جمع شود چنانکه ریش هم بر آید و
پستان هم بالیده کردد یا هم از آلت مردی شاشه کند یا منی بریزد و هم
از آلت زنی حیض کند یا هم از آلت زنی بول کند و هم از آلت مردی
منی بریزد و خنثی مشکل باشد زیراچه هر یکی ازین علامتها دلیل علی الانفراد
است پس وقت اجتماع آن تعارض خواهد بود و اگر خنثی خبر دهد بحیض یا
بمنی خود یا بمیل سوی مردان یا بسوی زنان قول او مقبول شود و بعد ازان

رجوع او از آن جایز نبود مگر آنکه کذب او بیقین ظاهر گردد بدینصورت
که او مثلا خبر داده بود که مرد است و بعد از آن بچه زاد درینصورت
بقول سابق او عمل کرده نمیشود و اگر اشکال و اشتباه بفقدان هردو
آلت بود پس گفت محمد رح که او خنثی مشکل برابر است و مراد
این است که او پیش از بالغ شدن و ظاهر گردیدن حال او بروئیدن
ریش و برآمدن پستان بمیرد و در ارث خنثی مشکل میان علما
اختلاف است نزد ابی حنیفه بقول اول او و اصحاب او رح اعنی
ابی یوسف و محمد رح و آن قول عامه صحابه رض است کمترین نصیبت
مرد و زن است اعنی اسوء الحالتین اعنی آنچه ازین دو حال بدتر بود و
بدتری حال بر دو روش است یکی محرومی از ارث چنانکه میت گذارد
شوهر و یک خواهر عینیه را و خنثی مشکل فرزند پدر را خنثی مذکور را مرد
اعتبار باید کرد و مسئله از دو نموده نصف آن که یک سهم است
بشوهر و نصف دیگر که آن هم یک سهم باشد بخواهر عینیه باید داد و
هرگاه بعد فرض این دو کس هیچ باقی نماند عصوبه خنثی مذکور را هیچ نمیرسد
و اگر او را زن اعتبار کنیم از هفت سهام یک سهم او را باشد برای اینکه
خواهر علاتیه را با خواهر عینیه سدس میرسد پس اصل مسئله
درینصورت شش است اما عول تا هفت میکنند نصف اصل مسئله

و آن سه سهام باشد بشوهر و نصف دیگر که آن هم سه باشد بخواهر عینیه و سدس آن که یک سهم باشد بخواهر علاتیه که خنثی اند کور بوده میرسد پس درینجا چون حالت ذکورت او از حالت انوثت بدتر است او را مرد اعتبار باید کرد که مستحق هیچ از ترکه نگردد و درینصورت بدترین حالت او محرومی از ارث است دوم بدتری حال بکمتری قسمت چنانکه میت گذارد شوهر و مادر و خواهر اخیافی و خنثی اشکل فرزند پدر را درینجا خنثی اشکل را قسمت مرد است و مسئله از شش صحیح میشود شوهر را نصف آن و آن سه است و مادر را سدس آن و آن یک سهم است و سدس دیگر خواهر اخیافیه را و ما بقی یکسهم خنثی اشکل را که برادر علاتی باشد از روی عصوبت است و این یک سهم از قسمت انوثت او کمتر و بدتر است برای اینکه اگر او را از ان اعتبار کنیم خواهر علاتیه باشد و قسمت او نصف ترکه خواهد بود و اصل مسئله که برای وجود سدس و نصف از شش است تا بهشت عول خواهد کرد نصف اصل مسئله یعنی سه بشوهر و سدس آن که یک باشد بمادر و سدس دیگر بخواهر اخیافیه و نصف دیگر که آنهم سه است از روی فرض بخنثی که او را خواهر علاتیه گرفتیم و ظاهر است که سه سهام از هشت بر یک سهم از شش زیاده میشود

پس خنثی مذکور را درینجا یک سهم از شش از آن سه سهام که باعتبار انوثت او میشود کمتر و بدتر است و همین قدر قسمت او است

چنانکه میت گذارد پسر و دختر و خنثی مشکل فرزند خود را پس درینجا خنثی مذبور را قسمت دختر باشد زیراچه آن متیقن است

اعنی بهر دو تقدیر ذکورت و انوثت معلوم است و زیاده بران مشکوک است پس بمجرد شک مستحق آن زیاده نخواهد بود و فتوی

بر قول ابی حنیفه و یاران او است و نزدیک عامر شعبی که آن قول ابن عباس رض و قول آخر ابی یوسف رح است خنثی مشکل را از هر

دو قسمت ذکورت و انوثت نصف باشد بمنازعت ای بمنازعت فیما بین خنثی مشکل و باقی ورثه زیراچه خنثی خواهد گفت که من مردم

و برای من نصیب مرد است و وارثان دیگر خواهند گفت که تو زنی در برا نصیب زن است و یکی ازین دو قول بر دیگر مرجح نیست پس

عمل بهر دو صورت بقدر امکان واجب شد باید دانست که شعبی را از میراث خنثی مشکل که فاقد هر دو آله بود پرسیده بودند او جواب

داده بود که مراد او از نصف نصیب مرد و نصف نصیب زن است بمنازعت لیکن درین صورت جمع میان دو صفت متضاد لازم می آید

و آن محال است پس واجب شد عمل باکثر این نصیب مرد و زن

چنانکه بالا مذکور شد و ابو یوسف و محمد رح در تخریج و تقریر قول شعبی اختلاف کرده اند و ابو یوسف رح درین مثال که میت پسر و دختر و خنثی مشکل را وارث گذارد بیان قول شعبی بدین عبارت میکند که پسر را یک سهم و دختر را نصف سهم و خنثی را سه ربع سهم باشد زیرا چه خنثی بر تقدیر مرد بودن مانند پسر مستحق یک سهم و بر تقدیر زن بودن مانند دختر مستحق نصف سهم است و این استحقاق متیقن است و یکی ازین دو تقدیر را بر دیگر ترجیح نیست پس نصف هر دو نصیب خواهد یافت بجهت عمل بهر دو تقدیر بقدر امکان پس حق او نصف سهم و نصف نصف سهم بود و بعبارتی دیگر میگوید که در صورت مذکوره خنثی مشکل بگیرد نصف متیقن را که ثابت است بهر دو تقدیر ذکورت و انوثت مع نصف نصف که متنازع فیه است میان او و دیگر ورثه چه آن نصف بزعم او ثابت است و بزعم ورثه دیگر غیر ثابت پس نصیب او سه ربع سهم بود و مجموع نصیب های وارثان در صورت مذکوره دو سهام و ربع سهم بود زیرا چه ابو یوسف رح اعتبار میکند سهم و عول را یعنی تحلیل و برکشادن سهام را بسوی کسر که درینجا ربع است و چون مجموع مسئله مذکوره بوجهیکه بالا مذکور شد دو سهام و ربع سهم است پس

هرگاه دو سهام را بر کشادیم بسوی ربع مذکور بدین طریق که ضرب
کردیم آن را در مخرج ربع مذکور که چهار است هشت ربع حاصل
شد و آن یک ربع را بر ان افزودیم نه ربع حاصل شد و آن کسوره
را صحاح کردیم و مسئله ازین تصحیح پذیرفت و بعبارتی دیگر که تال
آن همان مذکور بالا است اعنی پسر را دو سهام و دختر را یک
سهم و خنثی را نصف این دو نصیب و آن یک سهم و نصف سهم
باشد و مجموع مسئله مذکوره چهار سهام و نصف سهم گردید چون سهام
را بسوی کسر که نصف است بر کشادیم بدین طریق که ضرب کردیم آن
را در دو که مخرج کسر مذکور است و کسر مذکور را بران افزودیم
نه نصف حاصل شد و آن کسور را صحاح کردیم نه شد که تصحیح این
مسئله است پسر را ازان چهار سهام و دختر را دو سهام و خنثی
را سه سهام باشد و محمد رح در تخریج قول شعبی بدین روش بیان
میکند که درهمین مثال اگر خنثی را مرد اعتبار کنیم نصیب او دو خمس
بود زیرا چه برین تقدیر فرزندان میت دو پسر و یک دختر باشند
بنابران مسئله از پنج شود پسر را دو سهام و دختر را یک سهم و خنثی
را بنابر اعتبار ذکورت او دو سهام باشد و اگر زن اعتبار کنیم ربع
بود زیرا چه فرزندان میت درین صورت یک پسر و دو دختر باشد

اهدا مسئله از چهار شود پسر را دو سهام و دختر را یک سهم و خنثی را
بنابر اعتبار انوثت او نیز یک سهم بود پس خنثی را از این دو نصیب
نصف بود و آن خمس و ثمن است زیرا که خمس نصف دو خمس
است و ثمن نصف ربع و بر تخریج محمد رح مسئله تصحیح می پذیرد از چهل
که حاصل میشود از ضرب یکی از دو مسئله که چهار است بر تقدیر انوثت
در مسئله دیگر که پنج است بر تقدیر ذکورت و از ضرب کردن حاصل این
که بیست است در دو حالت ذکورت و انوثت که مبلغ آن چهل است
و قاعده مختصر برای تصحیح این مسئله آنست که مخرج یکی از خمس
و ثمن را که نصیب خنثی است در دیگر ضرب کرده شود که چهل
حاصل آید و طریق تعیین نصیب هر وارث از ان چهل این
است انچه هر وارث را از پنج رسیده باشد آن را ضرب باید کرد
در چهار و انچه از چهار رسیده باشد در پنج پس از هر دو ضرب نصیب
خنثی سیزده باشد و نصیب پسر هجده و نصیب دختر نه سهام بدینصورت
که خنثی را از مسئله ذکورت دو سهام بود آن را در چهار ضرب کردیم
هشت حاصل شد و از مسئله انوثت یک سهم بود آن را در پنج
ضرب کردیم پنج شد و مجموع این سیزده است که نصیب او
از چهل است و پسر را از مسئله ذکورت دو بود آنرا در چهار ضرب

گردیم هشت شد و از مسئله انوثت نیز دو بود آنرا در پنج ضرب
کردیم ده شد و مجموع آن هجده است که نصیب او از جمل است
و دختر را از مسئله ذکورت یک بود آنرا در چهار ضرب کردیم چهار
شد و از مسئله انوثت نیز یک بود آنرا در پنج ضرب کردیم
پنج شد و مجموع آن نه است که نصیب وی از جمل است مخفی
نیست که سیزده سهام نصیب خنثی اورین مسئله چنانکه خمس و ثمن
جمل است همچنان نصف هردو نصیب او باعتبار هردو حالت
او است زیراچه نصیب او از جمل در حالت ذکورت شانزده
است و نصف آن هشت است و در حالت انوثت ده است
و نصف آن پنج است که مجموع انهم سیزده است پس فرق
میان هردو تخریج صرف در طریق است نه در مقصود که نصف
هردو نصیب است و باید دانست که ضرب کردن یکی از دو مسئله در
دیگر و همچنین ضرب نصیب یک وارث از یکی از دو مسئله و در
جمیع مسئله دیگر وقتی است که در میان هردو مسئله نسبت تباین
بود و در صورت توافق وفق یکی از دو مسئله را در دیگر ضرب
باید کرد و حاصل ضرب را در هر دو حالتین و نصیب هر وارث را
از یکی از دو مسئله در وفق مسئله دیگر ضرب باید کرد والله اعلم

*فصل در بیان حمل* اکثر مدت حمل نزد ابی حنیفه و یاران او رح دو سال است و نزد لیث بن سعد نیز سه سال و نزد شافعی رح چهار سال و نزد زهری رح هفت سال است و دلیل علمای ما رح حدیث عایشه رض است که گفته است باقی نمی ماند فرزند در شکم مادر خود زیاده از دو سال اگرچه بقدر گردش با دریسه دوک بود و امثال این امور بقیاس معلوم نمیشود بلکه معلوم میشود بسمع از رسول صلعم و دلیل شافعی رح یکی این است که مرویست که ضحاک فرزند حمل چهار ساله بود و دندانهای پیشین او در شکم مادر بر آمده بود او می خندید بنابر ان او را ضحاک نام نهادند و نیز مرویست که عبد العزیز ماحشونی فرزند حمل چهار ساله بود و در میان زنان ماحشون مشهور شده که آنها چهار ساله می زایند دوم انکه مرویست که مردی از زن خود تا دو سال غایب ماند بعد از ان باز آمد در حالیکه آن زن حامله بود و عمر رض خواست که آن زن را رجم کند و معاذ رض گفت که ترا برین زن قدرت است و بر انچه در شکم او است نیست پس عمر رض آن زن را رها کرد و او فرزندی زاد که دندانهای پیشین او بر آمده بود و شبیه پدر خود بود و آن مرد گفت قسم برب کعبه که این پسر من است پس عمر رض نسبت آن پسر از ان مرد ثابت کرد با آنکه او فرزند حمل زیاده از دو سال بود و گفت که اگر معاذ نمی بود هر اینه هلاک می شد

خبر و جواب علمای مادح از دلیل اول شافعی مُرح این است که ضحاک و
عبد العزیز مدت بودن خود در حمل نمی شناختند و کسی دیگر هم نمی شناخت
زیراچه اطلاع بدانچه در رحم است جز خدای تعالی بکسی نیست و میتواند
شد که آنمدت بسبب بند شدن دهانه رحم از مرض شده باشد پس بران اعتماد
نیست و جواب از دلیل دوم این است که مراد از غایب شدن آن مرد
از زن تا دو سال آنست که قریب دو سال غایب بود و اثبات نسب
آن فرزند باقرار شوهر زن مذکوره بود و کمترین مدت حمل باتفاق مجتهدین
شش ماه است زیراچه مرویست که مردی زنی را نکاح کرد و آن زن
بشش ماه فرزندی بزاد و عثمان رض قصد رجم آن زن کرد و ابن عباس
رض گفت که اگرچه آن زن بدلیل کتاب الله باشما خصومت نکرد
اما من خصومت میکنم چه او تعالی فرموده است که حمل و فصال آن
یعنی باز کردن کودک از شیر سی ماه است و نیز او تعالی فرموده
است که فصال آن در دو سال است و هرگاه دو سال از سی ماه
بفصال رفت برای حمل باقی نماند مگر شش ماه پس عثمان رض
حد زنا از آن زن ترک کرد و نسب فرزندش از شوهرش ثابت
گردانید و مثل آن از علی رض مرویست و در حدیث ابن مسعود رض
آمده که بعد قرار گرفتن نطفه در رحم زن چون چهار ماه بران گذرد روح

دران دمیده میشود و بعد دمیده شدن روح حرکت او در میان
دو ماه دیگر تمام میشود پس درینصورت پیدا شدن فرزند از حمل
شش ماه با کمال حرکت متحقق میگردد چنانچه سرخسی رح در شرح
کتاب الطلاق ذکر کرده است و هرگاه درمیان ورثه حمل قسمت ترکه
نمایند برای حمل نزد ابی حنیفه رح نصیب چهار پسر یا چهار دختر هرچه
زیاده بود موقوف داشته شود و دیگر وارثان را کمترین نصیبها
داده شود و نزد محمد رح بیک روایت نصیب سه پسر یا سه دختر
هرچه زیاده بود و بروایت دیگر نصیب دو پسر یا دو دختر هرچه زیاده
بود موقوف داشته شود و این قول حسن رح است و یکی
از دو روایت از ابی یوسف رح که راوی آن هشام رح است
و خصاف رح از ابی یوسف رح روایت کرده که برای حمل نصیب
یک پسر یا یک دختر هرچه زیاده بود موقوف باید داشت و فتوی بر
همین روایت است زیراچه غالبا عادت آنست که زن در یک
بطن بجز یک فرزند نمی زاید و قاضی را باید که وقت قسمت ترکه
از دیگر وارثان ضامن گیرد تا اگر حمل بعد ولادت مستحق زیاده بر نصیب
موقوف که نصیب یک پسر است شود باو بدهند پس اگر حمل از
میت بود درینصورت که میت زن حامله را وارث گذارد و آن زن

وقت تمام شدن اکثر مدت حمل که نزد علمای ما دو سال است
یا بکمتر از ان مدت فرزند زاید و اقرار بگذشتن عدت خود در میان
مدت مذکور نکرده باشد آن فرزند از میت وخویشان او وارث شود وخویشان
میت از وی وارث شوند زیرا چه در استحقاق میراث وجود علوق در بطن
وقت موت میت شرط است وهرگاه زن حامله باوصف ثبوت حمل
اقرار انقضای عدت نکرد حکم بموجود بودن حمل در انوقت کرده میشود
واگر آن زن باکثر از مدت حمل فرزند زاید آن فرزند از میت وارث
نشود وخویشان میت از و وارث نشوند زیرا چه از زائیدن فرزند در
مدت زیاده از اکثر مدت حمل معلوم شد که علوق آن بعد موت میت شد
است وهمچنین اگر زن در میان مدت حمل بگذشتن عدت بعد مدتیکه
در آن گذشتن عدت متصور باشد اقرار کند وبعد اقرار در مدت حمل
فرزند زاید آن فرزند وارث میت نشود وخویشان میت از و وارث نشوند
زیرا چه باقرار زن معلوم شد که حمل از میت نبود واگر میت حمل
از غیر خود بگذارد مثلا زن پدر یا جد خود یا زن مردی دیگر از ورثه خود گذارد
وآن زن بشش ماه یا بکمتر از ان فرزند زاید آن فرزند از میت
وارث شود زیرا چه وجود او در بطن وقت موت میت متحقق
است واگر آن زن باکثر از کمتر مدت حمل که شش ماه است

فرزند زاید آن فرزند وارث شود زیرا چه علوق او وقت موت
متیقن نیست و برای تقدیر وجود علوق در وقت موت هیچ ضرورت
داعی نیست چه نسب او از غیر میت ثابت است بخلاف آنکه
اگر حمل از میت بود چه دران صورت تقدیر وجود آن وقت موت
برای اثبات نسب ضروریست و طریق شناختن حیات حمل
وقت زادن که مدار وراثت بران است این است که یافته شود
از مولود آواز یا عطسه یا گریه یا خنده یا جنبش بعض عضو در وقت
زادن اگر کمتر بدن بچه از بطن مادر بر اید و چیزی از علامات حیات
که بالا مذکور شده دران ظاهر شود و بعد ازان بمیرد آن بچه وارث نشود
زیرا چه هرگاه اکثر بدن آن بعد موت بر آمد گویا کل آن مرده بر آمد
واگر اکثر بدن آن در حال زنده بودنش براید و بعد ازان بمیرد وارث
شود و ضابطه در بر آمدن اکثر یا کمتر بدن بچه از بطن مادر این است اگر
بچه مستقیم وراست براید اعنی سرش اول براید پس بر امدن تمام
سینه او معتبر است اعنی وقت بر امدن تمام سینه اگر مولود زنده
باشد وارث شود زیرا چه اکثر آن در حال زنده بودنش بر آمد
واگر کمتر ازان براید و بمیرد وارث نشود واگر بچه وارون براید
و آن اول بر آمدن پای او است بر امدن ناف معتبر است اعنی

اگر وقت بر آمدن ناف مولود زنده باشد و بعد ازان بمیرد وارث
شود و اگر ناف بیرون نیاید و بمیرد وارث نشود و ضابطه در تصحیح مسئله
حمل این است که مسئله را بدو اعتبار تصحیح کرده شود اعنی باعتبار
ذکورت حمل و انوثت آن بعد ازان در میان دو تصحیح نظر کرده شود اگر
در میان هر دو تصحیح نسبت توافق بود وفق یکی را در تمام دیگر ضرب
کرده شود حاصل این ضرب تصحیح مسئله حمل باشد و اگر تباین بود
تمام یکی را در تمام دیگر ضرب نموده شود حاصل آن تصحیح مسئله حمل
باشد و طریق شناخت نصیب هر وارث ازان تصحیح این است
هر وارث را از مسئله ذکورت حمل انچه رسد آن را در صورت
تباین در مسئله انوثت و بر تقدیر توافق در وفق مسئله انوثت
ضرب باید کرد و نیز انچه از مسئله انوثت برسد آن را در صورت
تباین در مسئله ذکورت و بر تقدیر توافق در وفق مسئله ذکورت
ضرب باید کرد بعد ازان در هر دو حاصل ضرب نظر باید کرد
انچه ازان دو کمتر باشد وارث را باید داد زیرا چه استحقاق وارث
مر کمتر را متیقن است و هر قدر از میان آن دو حاصل زیاده بر آید
آنرا از نصیب آن وارث موقوف باید داشت زیرا چه مستحق
آن زیاده مشتبه است که آیا حمل است یا غیر ان پس موقوف داشته

شود تا وقت زایل شدن اشتباه و هرگاه حمل وضع شود و اشتباه
زایل گردد پس اگر فرزند مولود مستحق تمام نصیبهای موقوف شود
بهتر و اگر مستحق بعض نصیبهای موقوف شود آن بعض را بمولود داده باقی را
درمیان ورثه دیگر قسمت باید کرد و هر یکی را هر انچه از نصیب او موقوف
بود باید داد مثال توافق درمیان مسئله ذکورت و مسئله انوثت
حمل چنانکه میت گذارد دو دختر و مادر و پدر و زوجه حامله را در این صورت
نزد ابی یوسف رح مسئله باعتبار ذکورت حمل بسبب جمع شدن
ثمن و دو سدس از بیست و چهار است زوجه را ثمن آن که سه است
و هر یکی از مادر و پدر را سدس که چهار است و دختر را با حمل ذکر
باقی که سیزده است از جهت عصوبت و باعتبار انوثت حمل بسبب
جمع شدن ثمن و دو سدس و ثلثان نیز مسئله از بیست و چهار است
لیکن بسبب عول از بیست و هفت است و مسئله منبریه
است ازان بیست و هفت هر یکی از مادر و پدر را چهار چهار
سهام و زوجه را سه سهام و دختر را با حمل انثی شانزده سهام و هرگاه میان
هردو تصحیح که یکی بیست و چهار و آن دیگر بیست و هفت است
نظر کردیم و نسبت توافق بثلث یافتیم وفق یکی را ازان دو واعنی
ثلث یکی را ازان دو تصحیح که آن از بیست و چهار هشت است و از

بیست وهفت ، ودرسهام دیگر ضرب گردیم دوصد وشانزده
حاصل شد که مسئله ازان تصحیح می پذیرد وازین تصحیح باعتبار ذکورت
حمل زوجه رابیست وهفت سهام میرسد وهریکی از مادر وپدر را
سی وشش می وشش سهام زیراچه زوجه راازمسئلهٔ ذکورت سه
سهام بود چون آن رادر وفق تصحیح مسئله انوثت که نه است ضرب
گردیم بیست وهفت شد وهریکی از مادر وپدر چهار چهار سهام
بود چون چهار رادر وفق مذکور ضرب گردیم سی وشش شد وباعتبار
انوثت حمل زوجه رابیست وچهار سهام میرسد وهریکی از مادر
وپدررا سی ودو سی ودو زیراچه از مسئله انوثت زوجه راسه سهام بود
چون آن رادر وفق مسئله ذکورت که هشت است ضرب کردیم
بیست وچهار شد وهریکی از مادر وپدر چهار چهار سهام بود چون
چهار رادر وفق مذکور ضرب گردیم سی ودو شد پس زوجه را
ازین دو حاصل که یکی بیست وهفت است ودیگر بیست وچهار
بیست وچهار که کمتر است دادیم وسه سهام راکه ازمیان دو حاصل
زیاده است از نصیب زوجه تا انکشاف حال حمل موقوف
داشتیم وهریکی از مادر وپدر را ازمیان دو حاصل نصیب آنها
که یکی سی وشش است ودیگر سی ودو سی ودو که کمتر است

داده‌ایم و چهار چهار سهام از نصیب مادر و پدر تا انکشاف
حال حمل موقوف داشتیم و حمل را در حق زوجه و مادر و پدر
انثی اعتبار کردیم و دختر را از مبلغ مذکور که دو صد و شانزده است
سیزده سهام داده شود زیرا که موقوف در حق دختر نصیب چهار
پسر است نزد ابی حنیفه رح زیرا که نزد او رح کمترین نصیب دختر
به همین تقدیر محقق میشود نه بر تقدیر چهار دختر هرگاه چهار پسران
شدند پس نصیب دختر از باقی مسئله ذکورت بعد فرض ذوی الفروض
که آن باقی سیزده است از بیست و چهار یک سهم و چهار تسع یک
سهم باشد زیرا که هرگاه از آن سیزده دوازده سهام بچهار پسران و
یک سهم بدختر دادیم چهار سهام باقی ماند باز آن را قسمت کردیم
بر نه حصه و رئوس که یک یک سهم تسع کم بهر یکی از چهار پسران و چهار تسع
بدختر دادیم پس مجموع نصیب دختر از مسئله ذکورت که بیست و چهار
است یک سهم و چهار تسع یک سهم شد و آن را یعنی یک سهم
و چهار تسع یک سهم را ضرب کرده شد و بنه که وفق مسئله
انوثت است پس حاصل سیزده سهام شد که حق دختر است
از دو صد و شانزده و باقی از آن بعد سهام مادر و پدر و دختر که موقوف
داشته شد یکصد و پانزده است زیرا که از دو صد و شانزده یکصد و

بنگ سهام بوارثان مذکور داده شد پس باقی نماند گر یکصد و پانزده سهام پس بعد ازان اگر زن مذکوره یک دختر زاید یا زیاده ازان سهامی نصیب موقوف اعنی یکصد و بیست و هشت برای دختران بود زیراچه در حق مادر و پدر و زوجه حمل را انثی اعتبار کرده نصیب هر یکی ازانها از مسئله انوثت داده ایم و حق آنها باقی نمانده و هرچه بعد حق آنها باقی است و آن یکصد و بیست و هشت است حق دختران است زیراچه نصیب دختران از مسئله انوثت اعنی بیست و هفت شانزده بود و چون آن را در وفق مسئله ذکورت که هشت است ضرب کردیم یکصد و بیست و هشت شد و دختر موجوده سیزده یافته بود و آن را با سهامهای موقوفه که یکصد و پانزده است جمع کرده مجموع را که یکصد و بیست و هشت است درمیان دختران علی السویه قسمت باید کرد پس اگر بر آنها راست آید بهتر ورنه اگر درمیان سهام و رؤس دختران توافق بود وفق رؤس را در دوصد و شانزده ضرب باید کرد هرچه حاصل شود ازان تصحیح مسئله خواهد شد و اگر درمیان سهام و رؤس تباین شود تمام عدد رؤس را در دوصد و شانزده ضرب باید کرد از حاصل آن مسئله تصحیح خواهد پذیرفت و اگر یک پسر یا زیاده ازان زاید پس زوجه و مادر و پدر را انهر قدر را از نصیب آنها موقوف

داشته شده است باید داد اعنی زوجه را نه سهام که از نصیب او
در مسئله ذکورت موقوف بود باید داد تا اکثر نصیب او که بیست
و هفت است تمام شود و هر یکی از مادر و پدر را چهار چهار سهام که
از نصیب آنها در مسئله ذکورت موقوف بود باید داد تا اکثر
نصیب آنها که سی و شش سی و شش سهام است تمام شود و بعد
از آن باقی را که یکصد و چهار است با نصیبی که به دختر داده شده بود
و آن سیزده است جمع باید کرد و مبلغ آن یکصد و هفده است
این مبلغ را برابر اولاد تقسیم باید کرد بدین طریق که برای مرد دو چند
نصیب زن بود و اگر قسمت راست نیاید نسبت میان سهام و رؤس
فرزندان در باقیه بطریقیکه مکرر گفته شده تصحیح مسئله باید کرد و اگر زن
بچه مرده بزاید پس زوجه و مادر و پدر را نصیب های موقوفه آنها داده
دختر را از باقی آنمقدار باید داد که نصف ترکه که یکصد و هشت است
باو برسد و آن نود و پنج سهام است که از جمع کردن آن با سیزده
که سابق بدختر داده شده بود یکصد و هشت میشود که نصف ترکه است
پس با نصیب های سابق و حال زوجه را بیست و هفت و مادر را سی
و شش و پدر را نیز سی و شش و دختر را یکصد و هشت سهام میرسد مجموع
این دو صد و هفت است و باقی نه سهام مر پدر را تعصیباً میرسد

زیراچه پدر را با دختر فرض و عصوبت هردو است چنانچه سابقا مذکور
شده است و مجموع سهام پدر از ذوی فرض و عصوبت چهل و
و پنج شد و باید دانست که اگر وارثان میت چنان باشند که فرض
آنها بعد ولادت حمل متغیر نشود پس ورثه را سهام فرض آنها
باید داد چنانکه میت گذارد جده و زوجه حامله را درینصورت جده
را سدس ترکه باید داد و چنانکه گذارد میت زن حامله و یک پسر را
درینصورت زن را ثمن ترکه باید داد و اگر وارث چنان باشد
که دریکی از دو حالت ذکورت و انوثت حمل از ارث ساقط
شود پس آن وارث را از ترکه هیچ نباید داد زیراچه اصل استحقاق
او مشکوک است و توریث باشک نمی تواند شد چنانچه گذارد
میت زن حامله و یک برادر یا عم را پس برادر و عم را از ترکه هیچ
نباید داد زیراچه جایز است که از حمل پسر پیدا شود پس انچه بیان
در مسئله حمل مسابق مذکور شده صرف در حق وارثی است که فرض
او بمولود مولود متغیر شود والله اعلم ❊ فصل در بیان مفقود ❊
و آن در شرع کسی است که غایب شود و خبر حیات و موتش معلوم
نبود مفقود در حق مال خود زنده است حتی که وارث نمیشود ازو
کسی بنابر ثبوت حیات او بدلیل استصحاب حال چه استصحاب

حال معتبر است و در باقی داشتن چیزیکه آنچه باشد نه در ثابت گردن
چیزیکه نبوده است و ازین جهت استحقاق و رثه مفقود در مال
مفقود نمی شود و نکاح باز نش جائز نبود نزد علمای مارح و این مذهب
علی رضی الله عنه است و موقوف داشته میشود مال او تا آن زمان
که ثابت شود موت او یا بگذرد مدتیکه بعد ازان حکم بموت او کرده
شود و در تعیین آن مدت اختلاف علما رح است ظاهر الروایه
این است که هرگاه احدی از هم عمران او که همشهریان وی‌اند باقی
نباشد حکم بموت او باید کرد و حسن بن زیاد رح از ابی حنیفه رح
روایت کرده است که آن مدت یک صد و بیست سال است
از روز تولد مفقود و این مبنی است بر آنچه در عوام مشتهر است
که هیچ کس زیاده برین مدت نمی زید لیکن این از اکاذیب مشهوره
است، قابل اعتماد نیست و بقول محمد رح صد و ده سال است
و بقول ابی یوسف رح صد و پنج سال و این دو روایت در
در کتب معتبره یافته نشده و مرویست از ابی یوسف رح که هرگاه
بگذرد از وقت ولادت او صد سال حکم بموت او کرده
شود زیرا چه ظاهر است که درین زمانه احدی زیاده بر صد سال نمی زید
و محمد بن سلمه رح بهمین روایت فتوای میداد آخر بدانست خود نس

ظاهر شد که این خطا است چه او خود صد و هفت و سال زیست و
بعض مجتهدین گفته که نود سال است زیرا که زیاده بران درین زمانه
بغایت نادرت است پس احکام شرعیه که مدار آن بر اغلب
است منوط بآن نمیتوانند شد و امام تمرتاشی رح بهمین قول فتوای
داده است و بعض مجتهدین گفته که مال مفقود را اجتهاد امام موقوف
باید داشت یعنی تا وقتیکه قاضی بعد گذشتن مدتی حکم نکند که مثل آن مفقود
زیاده بران مدت زنده نمی ماند حکم بموت او و تقسیم مالش میان ورثه
کرده نشود و مذهب شافعی رح همین است لیکن لایق تر طریق فقه
آن است که آن مدت بهیچ حد تقدیر کرده نشود چنانچه در ظاهر الروایه
است زیرا که در نصب مقادیر مجال قیاس نیست و هیچ نص در آن
باب یافته نشده پس باید که برا قران و امثال مفقود حواله کرده شود
چنانچه در قیمت اشیای تلف کرده شده و در مهر مثل زنان معمول
است و مفقود موقوف الحکم است در حق غیر خود حتی که موقوف
داشته میشود نصیب او از مال مورث او چنانکه در حمل موقوف داشته میشود
پس اگر مفقود حاجب وارثان موجود بود وارثان موجود را هیچ نباید داد
بلکه کل مال مرده موقوف داشته شود و اگر حاجب نشود وارثان
موجود را کمترین نصیب آنها از دو تقدیر حیات و ممات مفقود باید داد

پس هرگاه مدت بگذرد و حکم موت کرده شود مال او بوارثان باید داد که آنها وقت حکم بموت او موجود بودند و کسیکه پیش از حکم بموتش مرده باشد هیچ نباید داد زیرا چه بقای وارث بعد موت مورث شرط توریث است و آنچه از مال مورث مفقود مذکور برای مفقود موقوف باشد رد باید کرد آن را بر وارث مورث مذکور که از نصیب او موقوف داشته شده بود چنانکه در حمل اگر بچه زنده برآید مستحق نصیب خود میشود و اگر مرده برآید وارثان نصیب های موقوفه خود میگیرند و ضابطه در تصحیح مسائل مفقود این است که مسئله را باعتبار حالت حیات مفقود و هم باعتبار حالت ممات او تصحیح کرده شود و باقی عمل همچنان است که در حمل مذکور شده و آن این است که در هر دو تصحیح حیات و ممات مفقود نظر کرده شود پس اگر درمیان آن هر دو توافق بود وفق یکی را در تمام دیگر و اگر تباین بود تمام یکی را در تمام دیگر ضرب باید کرد که حاصل ضرب در هر دو وجه بهر دو تقدیر تصحیح مسئله خواهد بود بعد از آن نصیب هر وارث را هر آنچه از مسئله حیات است در وفق مسئله ممات یا در تمام آن نظر بهر دو تقدیر توافق و تباین ضرب باید کرد و از این دو حاصل آنچه کمتر بود بآن وارث باید داد و باقی را از نصیب آن وارث تا انکشاف حال مفقود موقوف

باید داشت مثلاً زنی فوت کرد و وارث گذاشت شوهر و دو
خواهر عینیه و برادر عینی مفقود را پس مسئله باعتبار ممات مفقود
بسبب جمع شدن نصف که حق شوهر است و ثلثان که حق دو خواهر
عینیه است از شش است اما با هفت عول میشود و باعتبار حیات
مفقود شوهر را نصف بلا عول میرسد و مسئله از دو بود نصف آن که
یک است بشوهر و آن نصف دیگر که نیز یک است حق دو خواهر
و برادر بود و یک بر دو خواهر و یک برادر که اینها بمنزلهٔ چهار خواهر
باشند راست نمی آید پس چهار را در دو ضرب کردیم هشت شدند
چهار از آن شوهر را داد و از آن هر دو خواهر را میرسد و دو سهام
حق برادر مفقود بود و در صورت موت مفقود برای دو دختر بهتر
است و وجه آن هم ظاهر است و حیات مفقود برای شوهر بهتر
است زیراچه شوهر را در صورت حیات مفقود نصف ترکه بلا عول
میرسد پس حیات مفقود در حق هر دو خواهر اعتبار باید کرد و هر دو
خواهر را زیاده بر ربع ترکه نباید داد و در حق زوج موت مفقود اعتبار
باید کرد و او را اجز خمس ربع نباید داد و باقی را موقوف باید داشت
و این مسئله از پنجاه و شش تصحیح می پذیرد زیراچه مسئله حیات
از هشت است و مسئله ممات از هفت و در میان آن هر دو مسئله

مباین است پس یکی را در دیگر ضرب کردیم پنجاه و شش حاصل
شد و زوج را از مسئله حیات چهار بود چون آن را در مسئله ممات
که هفت است ضرب کردیم بیست و هشت حاصل شد و او
را از مسئله ممات سه بود چون آن را در مسئله حیات ضرب کردیم
بیست و چهار شد پس شوهر را بیست و چهار باید داد زیرا چه آن
کمترین هر دو حاصل است و آن نصف مسئله عایله است پس
از نصیب او چهار سهام موقوف داشته شد و هر دو خواهر را
از مسئله حیات دو سهام بود آن را در مسئله ممات که هفت
است ضرب کردیم چهارده شد و آنها را از مسئله ممات چهار
بود چون آن را در هشت که مسئله حیات است ضرب کردیم سی و
دو شد پس آن هر دو خواهر را چهارده سهام که کمترین هر دو
حاصل و ربع پنجاه و شش است باید داد که بجای هر یکی هفت
هفت سهام بود و از نصیب آنها هجده سهام موقوف داشته
شود پس مجموع آنچه شوهر و دو خواهر داده شود بیست و هشت
سهام بود و باقی از پنجاه و شش که نیز بیست و هشت بود موقوف
داشته شود پس اگر ظاهر شود که مفقود زنده است چهار سهام که از
نصیب شوهر موقوف بود به شوهر داده شود تا نصف ترکه بدو رسد

وآن بیست وهشت است از پنجاه وشش وباقی که چهار است
بهر او که مفقود بود باید داد تا نصف ترکه که بعد ادای فرض شوهر
باقی است درمیان برادر ودو خواهر بدینگونه تقسیم یابد که مرد را دو
چند نصیب زن باشد واگر ظاهر شود که مفقود مرده است پس
بایده سهام موقوفه را که از نصیب دو خواهر موقوف بود بهر دو خواهر
باید داد تا در حق آنها چهار سبع ترکه که سی ودو باشد تمام شود واما زوج
پس او نصیب کامل خود که بیست وچهار است سابق گرفته
است والله اعلم بالصواب * فصل در بیان مرتد *
اگر مرتد در حالت ارتداد بمیرد یا کشته شود یا بدار الحرب پیوندد و
قاضی حکم بلحوق او بدار الحرب کند پس از مال او آنچه مکسوب حالت
اسلام بود حق وارثان مسلم او است سوای زوجه وآنچه مکسوب
حالت ارتداد بود در بیت المال باید نهاد واین حکم نزد ابی حنیفه
رح است ونزد ابی یوسف ومحمد رح تمام مال او چه از کسب حالت
اسلام وچه از کسب حالت ارتداد برای وارثان مسلم
او است ونزد شافعی رح هر دو کسب او را در بیت المال باید نهاد
ومرتد هر مالیکه بعد لاحق شدن بدار الحرب کسب کرده باشد آن فی
وغنیمت است باتفاق علما رح وجمیع مال مکسوبه زن مرتده اعنی مکسوبهٔ

حالت اسلام و مکسوبه حالت ارتداد پیش از لحوق بدار الحرب

حق وارثان مسلم او است بلا اختلاف در میان علمای مارح مگر شوهر

مرتده را از مال مرتده میراث نبود زیرا چه مرتده بسبب ارتداد مطلقه

بطلاق باین میشود از شوهر مسلم خود و مرتد از احدی وارث نمیشود نه از

مسلم و نه از مرتد دیگر که مانند وی است و همچنین مرتده نیز زیرا چه ارتداد

جنایت است پس مستحق صله شرعیه که ارث است نخواهد بود

بلکه بجهت عقوبت از میراث محروم خواهد شد مانند قاتل بغیر حق

واختلاف روایات است درین که وقت قسمت مال مرتد کدام

وارث معتبر است حسن رح از ابی حنیفه رح روایت کرده

است که اعتبار وارثی راست که وقت ارتداد مرتد وارث او

بود تا موت مرتد زنده ماند و کسیکه بعد از ان پیدا شود وارث نشود

حتی که اگر بعض قرابتیان مرتد بعد ارتداد او مسلمان شود یا از علوق

مرتد که بعد ارتداد قرار یافته بود متولد شود وارث مال مرتد نشود

وابو یوسف رح از ابی حنیفه رح روایت کرده است که وجود وارث

وقت ارتداد معتبر است و باطل نمی شود آن استحقاق بموت

آن وارث پیش از موت مرتد بلکه میراث آن وارث

برای ورثه آن وارث بود و محمد رح از ابی حنیفه رح روایت

کرده است وہمان اصح است که آن وارث معتبر است که
وقت قتل یا موت مرتد وارث بود برابر است که حین ارتداد او
مرتد موجود باشد یا بعد ازان حادث شود والله اعلم * فصل
در بیان اسیر * حکم اسیر آن است که مادامیکه او دین اسلام را ترک
نکند در میراث مانند سایر مسلمین است که وارث از دیگران
میشود و دیگران ازوی وارث میشوند زیراچه او از اهل دار اسلام
است هر جاکه باشد پس اگر دین خود را ترک کند مانند مرتد باشد
و فرق نیست میان اینکه در دار اسلام مرتد شود و بعد ازان
بدار الحرب بپیوندد و میان آنکه در دار الحرب مرتد شود و در آنجا
اقامت گزیند پس اگر ارتداد و حیات و ممات اسیر معلوم نشود
حکم او مانند مفقود است پس تا انکشاف حال او مالش در میان
ورثه تقسیم نشود و زوجهٔ او از دیگری نکاح نتواند کرد و اگر وارثان
او دعوی کنند که او در دار الحرب مرتد شد این دعوی بدون
گواهی دو مسلم عدل مقبول نشود و اگر دو مسلم گواهی دهند قاضی را
میرسد که حکم بفسخ نکاح زن او کند و مال او در میان وارثانش
تقسیم نماید زیراچه او درینصورت در حکم میت باشد و اگر بعد حکم
قاضی اسیر مذکور باز آید و از ارتداد منکر شود قاضی نقض حکم خود

نکند وزوجه و مال او را بوی باز ندهد مگر چیزیکه در دست وارث
از مال او قایم باشد بوی دهد و اگر قاضی گواهی دو گواه عدل بشنود
و بران هنوز حکم نکرده باشد که اسیر مذکور زنده باز آید و از ارتداد
انکار کند پس مال او بحال خود باشد برابر است که مرتد شده باشد
یا نشده باشد والله اعلم * فصل در بیان غرقی و حرقی و هدمی
و قتلی * اگر جماعتی که میان آنها قرابت بود یکبار بمیرند و دریافت نشود که
کدام یکی اول مرد مثلا در یک کشتی بودند و غرق شدند یا در آتش یکبارگی
افتادند یا بر آنها دیوار یا سقف خانه بار بارگی بیفتد یا در جنگ کشته شوند
و تقدم و تاخر موت یکدیگر معلوم نشود آن جماعت را اموات
زمان واحد گردانیده شود و ترکهٔ هر یکی از آنها بورثهٔ زنده او برسد
و آنها با یکدیگر وارث یکدیگر نشوند و همین حکم مختار است نزد علمای
ما رح و نزد مالک و شافعی رح نیز و این مرویست از ابی بکر و عمر و زید
بن ثابت رضی الله عنهم و در یک روایت از علی و ابن مسعود
رض آمده است که بعض ازان اموات از بعض دیگر وارث میشود
مگر در چیزیکه وارث آن شده است یکی از دیگری چه اگر در آن
هم ارث یکدیگر جاری شود لازم آید که هر واحد وارث مال خود
خود شود و در بطلان آن شک نیست و مذهب ابن ابی لیلی همین

است پس اگر دو برادر خورد و کلان یکبارگی غرق شوند و برای
هر یکی وارث باشد مادر و یک دختر و یک مولی و ترکهٔ هر واحد
نود درهم باشد نزد علمای ما در ترکهٔ هر واحد از انها بدین صورت قسمت
کرده شود بمادر هر یکی سدس ترکهٔ او که پانزده است و بدختر نصف
که چهل و پنج است و بمولی باقی که سی است باید داد و در یکی از دو
روایت از علی و ابن مسعود رضی الله عنهم اول حکم بموت برادر کلان کرده
شود و ترکهٔ او بدین صورت منقسم شود بمادر سدس که پانزده است
و بدختر نصف که چهل و پنج است و ببرادر کوچک باقی که سی است
باید داد بعد ازان حکم کرده شود بموت برادر کوچک و تقسیم ترکهٔ
او مثل مذکور بالا کرده شود پس از ترکهٔ هر دو برادر سی باقی می ماند
که آن را یکی از دیگری میراث یافته پس ازان باقی بمادر سدس
که پنج بود و دختر هر یکی را نصف که پانزده بود و باقی بمولی باید داد زیرا چه
آنها در جزبه از یکدیگر میراث یافته اند وارث یکدیگر نشوند پس
در صورت مذکوره مادر هر یکی را بیست رسد و دختر را شصت
و مولی را ده والله اعلم

تمام شد ترجمهٔ کتاب فرایض سراجیه با فواید شریفیه

❀❀❀❀❀❀

معلوم ضمایر ارباب بصایر باد که صاحب هدایه علیه الرحمه کتاب
الفرایض را که بدیگر مصنفات فقه بطور التزام مذکور است در کتاب
خود داخل نکرده و سبب آن ظاهرا چنین معلوم میشود که وقت
تصنیف بدایه و هدایه کتب جداگانه در علم فرایض مشتمل بر تفاصیل مسائل
و طریق عمل مدون شده ازینجهت حاجت ادخال آن در کتب
فقه نمانده لیکن ازانجا که این باب داخل فقه است و خلو کتاب
ازان موجب نقص لهذا جناب معلی القاب صاحبان عالیشان
کونسل حکم محکم فرمودند که نسخه سراجیه در علم فرایض مع اکثر از عبارت
شریفیه شرح آن که حل متن و وضوح مطلب وابسته آن است
ترجمه شده بقالب طبع در آمده باخر جلد چهارم ترجمه هدایه ملحق
گردد بنده قلیل البضاعت محمد راشد که احوال خود را
در صدر کتاب بشرح بسط نوشته است
بامتثال حکم جناب ممدوح پرداخت
امید که در نظر فضلا
پسندیده آید

※※
※

## فهرست ترجمه سراجیه با فواید شریفه

✻✻✻✻✻✻✻✻✻✻

✻✻✻✻✻✻✻✻

✻✻✻✻✻

✻✻

## غلط نامه ترجمه فرایض سراجیه با فواید شریفه

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
| --- | --- | --- | --- |
| ۲ | ۷ | ازبعض نازانو | ازبعض زن نازانو |
| ۱۱ | ۱۳ | مقر | مقرله |
| ۱۴ | ۱۳ | اباشی | باشی |
| ۱۸ | ۱۷ | ها | هم |
| ۲۱ | ۵ | انچه | ثلث انچه |
| ۲۴ | ۱۷ | سدس | سدس است |
| ۳۲ | ۱۳ | اخلاف | اختلاف |
| ۳۶ | ۲ | خوانیده | گردانیده |
| ۴۲ | ۱۲ | بی | قوی |
| ۴۳ | ۸ | بعالی که | بعالی راکه |
| ۴۶ | ۱۷ | غیرها | غیرهم |
| ۴۹ | ۹ | حجت | حجب |
| ۶۳ | ۱۳ | بااتفا | باتفاق |
| [illegible] | ۸ | جمع | جمیع |
| ۶۶ | ۱۴ | ان | انه |

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|
| ۸۶ | ۸ | امثال | مثال |
| ۸۶ | ۱۴ | ایک | یک |
| ۸۸ | ۵ | وبیت | وقت |
| ۸۹ | ۱۲ | ی | معنی |
| ۹۰ | ۱۱ | اکثر | اگر |
| ۹۱ | ۸ | وبران | بران |
| ۹۴ | ۱۱ | د | ده |
| ۱۱۵ | ۵ | واورث | وارث |
| ۱۳۰ | ۱۵ | وقف | وفق |
| ۱۳۸ | ۱۴ | یک دبا | یک با |
| ۱۴۳ | ۱۴ | خواهر | خواهران |
| ۱۵۹ | ۱۳ | وچون | چون |
| ۱۶۰ | ۵ | وضرب | ضرب |
| ۱۶۴ | ۱۱ | جهاراند | جهار ضعف اند |
| ۱۹۶ | ۱۰ | اولی ها | اولی |
| ۲۰۳ | ۱۲ | سهم | سهام |

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|
| ۱۷۵ | ۶ | ودو | دو |
| ۱۸۰ | ۱۰ | دختر راکه | راکه |
| ۱۸۲ | ۳ | سانزدو | شانزده |
| ۲۰۱ | ۱۱ | برای | بر |
| ۲۰۴ | ۷ | دختررا | دخترعمه را |
| ۲۱۵ | ۱۳ | ودر | در |
| ۲۲۶ | ۱۷ | مشبه | مشتبه |
| ۲۲۸ | ۱ | چیزمایه | چیزهر |
| ۲۳۰ | ۱ | موت | بموت او |
| ۲۳۴ | ۸ | ان | چون ان |
| ۲۳۹ | ۶ | عددی بسوی عدد دیگر | عدد بسوی عددی دیگر |

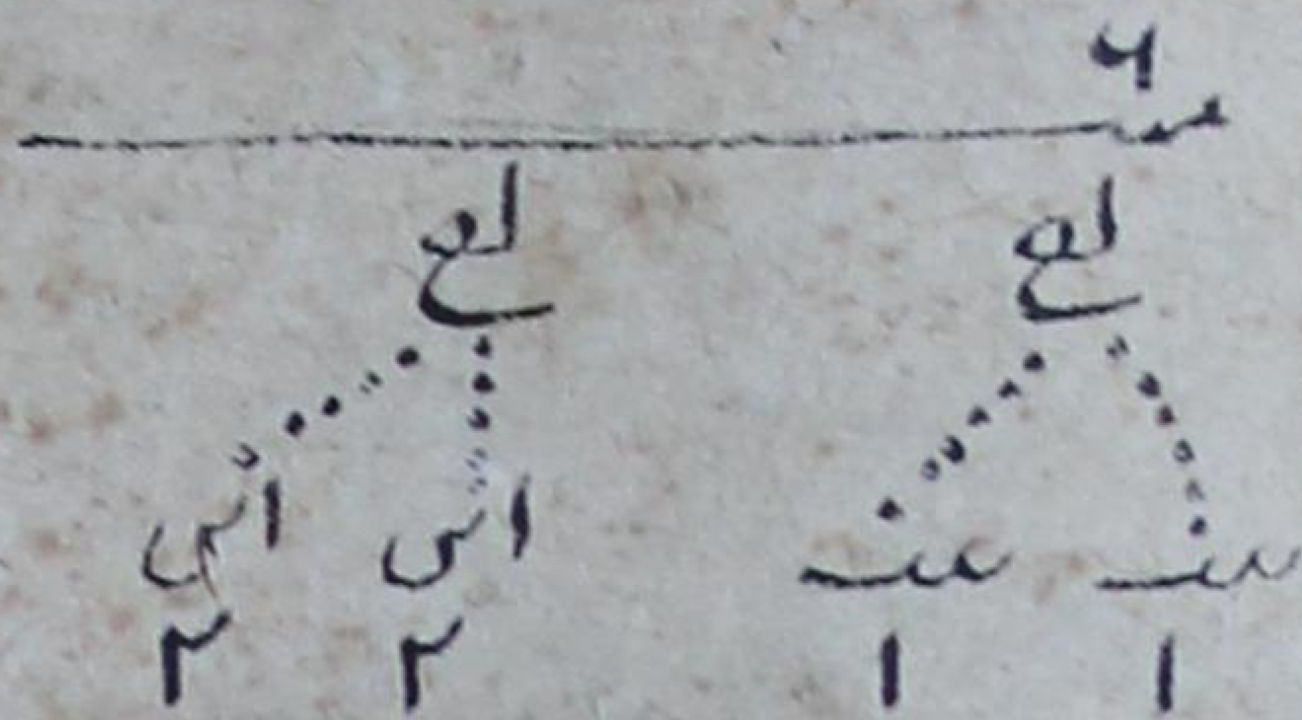


مرد دانشوران خرده پژوه و عالی فطرتان والا شکوه مستور و
محجوب نماناد که ترجمه فرایض سراجیه با فواید شریفیه کثیر الفواید
دین الی الفهم است و فی زماننا کمیاب نظر بران این
اضعف الخلیقه بل لاشی فی الحقیقه کرم حسین الحسینی
البیربهومی ثانیا قصد طبع آن نمود و بدار الحکومه کلکته بچهاپه خانه
مشفق خفی و جلی مولوی بدر علی صاحب بطبع در آورد لیکن منشیان
مجهل وقت طبع بطرف کتاب و پروف متوجه نگردیده مع
غلطی های فاحش بطبع در آوردند امید که این خطارا منسوب
بجانب این هیچمدان نکنند بعد ازان بنظر ثانی آنهمه غلطی ها
بر آورده شامل غلطنامه کرده شد فی تاریخ بیست و پنجم ماه می ١٨٢٤
عیسوی مطابق بیست و پنجم شهر رمضان المبارک ١٢٣٩ هجری قدسی

| | |
|---|---|
| ١٣ | و |
| ٥ | وو |
| ١١ | جها |

تمام شد

مسئله ذوی الارحام



مســـــــــــــــــــــــــــــــ

روصه روصه ای بلبل